

احیای مارکسیستی



نشریه بین المللی احیای مارکسیستی،

بخش فارسی، شماره اول،

۱ مه ۲۰۱۴ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۳)



<http://www.marxistrevival.com/>

پروژه احیای مارکسیستی

- ۱ ضرورت همگرایی مارکسیست ها و پروژه احیای مارکسیستی
- ۱۱ بحثی پیرامون مؤلفه های احیای مارکسیستی
- ۱۹ پروژه احیای مارکسیستی
- ۲۳ «احیای مارکسیستی» به چه معناست؟
- ۲۶ دعوت به همکاری مارکسیست های انقلابی با پروژه بین المللی «احیای مارکسیستی»
- ۲۸ در دفاع از پروژه بین المللی «احیای مارکسیستی»
- ۳۳ معرفی پروژه احیای مارکسیستی
- ۳۷ آغاز به کار «احیای مارکسیستی»
- ۳۹ درباره وحدت اصولی کمونیست ها
- اتحاد عمل و وحدت
- ۴۵ اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری
- ۵۱ مسأله اتحاد کمونیست ها: سخنی با نیروهای «چپ» و «کمونیست»
- ۵۳ آلترناتیو سازان بی آلترناتیو
- اول ماه مه
- ۵۷ چشم انداز سازماندهی کارگری در آستانه اول ماه مه ۱۳۹۳
- ۶۰ پیش به سوی اول ماه مه
- ۶۴ پیش به سوی تعمیق و گسترش «کمیته های عمل مخفی» کارگری در راستای تشکیل «حزب پیشتاز کارگری»
- ۶۸ حزب و کمیته عمل کارگری
- ۷۲ نکاتی درباره شکل های مستقل و حزب کارگری
- ۷۹ برنامه اقدام کارگری: یک طرح پیشنهادی

- ۹۲ به رفقای «مارکسیست توتوم» ترکیه
- ۹۲ پیام اول ماه مه به «گرایش مارکسیست های انقلابی ایران» (IRMT)
- ۹۳ پیام اول ماه مه به «شبکه همبستگی کارگری» (IWSN)
- ۹۳ پیام اول ماه مه «شبکه همبستگی کارگری» به «انجمن همبستگی بین المللی کارگران»
- ۹۴ پیام اول ماه مه به اتحادیه دورا چيبا
- ۹۴ پیام اول ماه مه از دورا چيبا به انجمن همبستگی بین المللی کارگران
- ۹۵ گزارش برگزاری اول ماه مه در استانبول ترکیه
- ۹۶ شرکت فعالین احیای مارکسیستی و شبکه همبستگی کارگری در مراسم اول ماه مه لندن
- ۹۸ شرکت فعالین احیای مارکسیستی و شبکه همبستگی کارگری در مراسم اول ماه مه آلمان
- ۱۰۰ شرکت فعالین احیای مارکسیستی و شبکه همبستگی کارگری در مراسم اول ماه مه نروژ
- ۱۰۰ شرکت حامیان شبکه همبستگی کارگری و احیای مارکسیستی در مراسم اول ماه مه سوئد
- ۱۰۱ سخنرانی مازیار رازی به مناسبت اول ماه مه در جلسه بین المللی احیای مارکسیستی در لندن
- ۱۰۴ پیرامون فعالیت های مشترک شبکه همبستگی کارگری و احیای مارکسیستی

ضرورت همگرایی مارکسیست ها و

پروژه احیای مارکسیستی



مازیار رازی

همگرایی مارکسیست ها در وضعیت کنونی در سطح جهانی در دستور روز قرار گرفته است. اما، مفهوم **همگرایی** از دیدگاه مارکسیستی، یعنی **گسست** از یک سلسله نظریات و سنن انحرافی در جنبش کارگری و بر این اساس تعیین مؤلفه هایی برای همگرایی مارکسیستی در راستای امر دخالتهگری هدفمند در جنبش کارگری برای تدارک انقلاب سوسیالیستی.

برای تعیین مؤلفه های همگرایی، مارکسیست ها باید به نظریات، شیوه نگرش و متد خود کارل مارکس رجعت کنند.

انگیزه ما چیست؟

انگیزه ما نیز در واقع همانند انگیزه خود مارکس در عصر او است، که با گسست از سوسیالیست های نخبه گرا، تخیل گرا و فلاسفه زمان خود، سوسیالیزم را به یک علم مبدل کرد. ما نیز با چنین انگیزه ای توافق داریم. یعنی به روز کردن یا خوانا کردن علم رهایی بشریت به وضعیت کنونی جنبش زنده طبقه کارگر. به سخن دیگر انگیزه ما، باز تعریف کردن مارکسیزم برای قرن بیست و یکم است. ما نیز همانند مارکس، با گسست از گرایش های انحرافی و غیر سوسیالیستی- منتها زیر لوی «سوسیالیزم» و «مارکسیزم»- می توانیم به مارکسیزم امروزی نایل

آییم و همگرایی مارکسیست ها را با موفقیت تحقق بخشیم.

بدیهی است که لازمه گسست از نظریات انحرافی، برخورداری از مؤلفه هایی است که با اتکا به آن ها، وجوه تمایز خود را با نظریات مذکور نشان دهیم. پیش از توضیح مؤلفه های خود، لازم است با استفاده از متد مارکسیستی هدف، روش و نکات مهم وضعیت کنونی جنبش کارگری در سطح بین المللی را مورد بازنگری قرار بدهیم و ضرورت همگرایی مارکسیست ها و پروژه «احیای مارکسیستی» را از وضعیت امروزی استنتاج کنیم.

هدف ما چیست؟

هدف نهایی ما، همان هدفی است که خود کارل مارکس به آن رسیده بود؛ یعنی «سازمان دادن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا» برای گذار به سوسیالیزم.

پس از سپری شدن ۱۶۵ سال از زمان انتشار «مانیفست کمونیست»، این نظریه کماکان به قوت خود باقی است. نه تنها هیچ تردیدی به صحت آن نیست، بلکه در وضعیت کنونی جهانی ضرورت آن حتی بسیار ملموس تر از پیش شده است. کارل مارکس در مورد ویژگی ها و جوانب مختلف جامعه سوسیالیستی، و همین طور دوره گذار به سوی این فرماسیون که با تسخیر قدرت به دست طبقه کارگر آغاز می شود و طی آن فرایند زایش جامعه بی طبقه سوسیالیستی آغاز می گردد، به غیر از یک سلسله خطوط کلی مطلب زیادی ننوشت. این محدود شدن به طرح خطوط کلی و چشم اندازهای آتی، نه از سر ضعف، بلکه دقیقاً به دلیل درک ماتریالیستی از تاریخ و متد علمی مارکس است و تفاوت خود را با جریان های سوسیالیزم اتوپیایی و خرده بورژوایی آشکار می کند که آینده را به طور بی چون و چرا با نقشه ها و الگوهای از پیش تعریف شده و ایده آلیستی طراحی می کنند.

ماتریالیست های پیشین در این است که او «اهمیت فعالیت "انقلابی"، اهمیت فعالیت "عملی- انتقادی" را در نمی یابد» (تز اول). در این جا صفت انتقادی، به مفهوم ریشه یابی وضعیت زنده مبارزات کارگری است؛ انقلابی، یعنی با هدف تغییر دگرگونی وضعیت کنونی. و عملی، یعنی عمل هدفمندانه یا اراده گری خردمندانه. ما نیز چنین روشی را برای همگرایی مارکسیست ها در راستای بازتعریف مارکسیزم به مثابه یک علم- علم شرایط رهایی طبقه کارگر- استفاده می کنیم.

وضعیت کنونی سیاسی جهانی چگونه است؟

امروز در وضعیت کنونی و زنده مبارزه طبقه کارگر، ما شاهد دو پدیده در کنار همدیگر

هستیم. برای مشاهده و درک این پدیده ها، نیازی به تحلیل های خاص و بحث های فرسایشی ثقیل نیست. هر کسی می تواند آن را مشاهده کند.

پدیده اول، اعتراضات میلیونی توده های وسیعی از مردم در مقابل اجحافات و حملات سیستماتیک سرمایه داری است. توده ها در مبارزات روزمره خود به ویژه در طی چند سال گذشته، هر چه بیشتر به ماهیت واقعی سرمایه داری و دولت های حامی آن پی برده اند. پس از ۳۰ سال سیطره نئولیبرالیزم و رکود در مبارزات طبقاتی در سراسر جهان، ما در چند سال گذشته شاهد تشدید اعتراضات و خیزش ها و قیام های میلیونی در سراسر جهان بوده ایم. ماهیت واقعی بانک ها و مراکز مالی و دولت های سرمایه داری به مثابه حامیان آنان، بر توده های میلیونی آشکار شده است. با افشای اسناد و مدارک بی شماری، اسطوره حفظ «حریم خصوصی» شهروندان به پایان رسیده است.

اگر همین چند سال پیش، ما مارکسیست ها، به توده های مردم می گفتیم که این بانک ها و مؤسسات مالی در حال کلاهبرداری و سوء استفاده از شما هستند، کسی به سخنان ما توجهی نمی کرد. اگر همین چند

مارکس بر این اعتقاد بود که پرولتاریا و کلیه زحمتکشان متحد آن پس از سرنگونی سیادت بورژوازی، خود به دقت جامعه ای نوین را طرح ریزی می کنند. اما آن چه او در باره اش اطمینان کامل داشت این بود که سرمایه داری دیگر پاسخگوی نیازهای اجتماعی اکثریت جامعه دیگر و باید توسط پرولتاریا، که خود محصول زایش و رشد مناسبات سرمایه داری است و به «گورکنان» همان مناسبات مبدل می شود، سرنگون گردد.

ما نیز در قرن بیست و یکم همانند مارکس بر این اعتقادیم که هدف ما چیزی جز تدارک برای سرنگونی نظام های سرمایه داری بوسیله پرولتاریا و استقرار نظام سوسیالیستی نیست. چرا که نظام سرمایه داری با تحمیل جنگ ها و ویرانی های عظیم، یعنی با نابودی و تخریب حجم عظیمی از نیروهای مولد، بشریت را به عقبگرد و پس رفت واداشته است، و طبقه کارگر و توده های تحت ستم جهان همواره قربانیان اصلی این تخاصمات و منافع کلان حاصل از آن برای سرمایه داری بوده اند. این ها نه فقط اوج ابتذال و گندیدگی نظام سرمایه داری جهانی را نشان می دهد، بلکه دوراهی پیش روی بشریت یعنی «سوسیالیسم یا بربریت» را هم به نمایش می گذارد. طبقه کارگر نهایتاً با اتکا به نیروی خود، به مثابه تولیدکنندگان اصلی و حقیقی، با سازمان دهی انقلاب اجتماعی، با تحمل شکست ها و پیروزی ها، نظم نوینی را خلق خواهد کرد؛ نظمی که به راستی به منافع بشریت خدمت کند، یعنی نظامی کمونیستی که در نهایت در آن اصل «از هر کس بسته به استعدادش، به هر کس بسته به نیازش!» اجرا می شود.

روش ما کدام است؟

برخورد با مسأله همگرایی مارکسیست ها نیز بنا بر آموزش های مارکس تنها می تواند با بکارگیری روش انتقادی-انقلابی-عملی صورت پذیرد. مارکس در نقد به ماتریالیزم فوئرباخ، در تزه های درباره فوئرباخ، می گوید که اشکال فوئرباخ، مانند تمامی

علم رهایی طبقه کارگر دستخوش تحریف و به فراموشی سپرده شده است. اضافه بر این، در سطح جهانی بحران اعتبار سوسیالیسم به علت کجروی های «اردوگاه های سوسیالیستی» مانند شوروی و چین و اقمارشان، همچنان باقی است. تحریفات عامدانه و سیستماتیک اعتقادات پایه ای مارکسیستی از سوی «موسسه علوم مسکو» از یک سو، همراه با همکاری عملی بوروکراسی مسکو و پکن با بورژوازی علیه جنبش های کارگری و کمونیستی در سطح جهانی، ضربات مخرب و مهلکی بر بدن طبقه کارگری در سطح جهانی وارد آورده و اعتبار سوسیالیسم را در انظار میلیون ها نفر از کارگران و زحمتکشان جهان، زیر سؤال برده است.

با کنار هم گذاشتن این دو پدیده متناقض، تنها می توان به یک نتیجه رسید و آن این است که: توده ها آماده انقلابات سوسیالیستی هستند، اما مارکسیست ها در بحران به سر می برند و قادر به دخالتگری و رهبری توده های به اهدافشان، یعنی برکناری بنیادین دولت های سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم، نیستند.

برای فائق آمدن به این وضعیت اسفبار است که امروز مارکسیست ها باید در جستجوی راه حلی باشند. راه حل هم همان است که در دوره خود مارکس موضوعیت پیدا کرد: به روز کردن و تکامل علم رهایی پرولتاریا (سوسیالیسم علمی و یا همان مارکسیسم) و گسست از گرایش های بازدارنده نخبه گرا و تخیل گرا با روشی انتقادی- انقلابی- عملی

پیش شرط های احیای مارکسیستی چیست؟

همسویی مارکسیست ها برای احیای مارکسیستی و باز تعریف مارکسیسم در قرن بیست و یکم، شامل دو پیش شرط می شود که مارکسیست ها به شکل جمعی و سراسری باید مشترکاً به انجام رسانند.

اول، بازنگری و بررسی ریشه های مارکسیسم (با پرهیز از روش های متعصبانه و مغرضانه، یا آن

سال پیش ما ادعا می کردیم که دولت های سرمایه داری، حامی بانک ها هستند، کسی واقعی نمی گذاشت. اما اکنون نیازی به بازگو کردن این واقعیت ها نیست. توده های میلیونی که امروز در سراسر جهان، از یونان تا اسپانیا و از آمریکای لاتین تا شمال آفریقا، در خیابان ها در اعتراض به برنامه های ریاضت و تضییعی اجتماعی هستند، خود به این آگاهی رسیده اند. افشاگری های «جولین آسانژ» ها و «ادوارد اسنودن» ها این آگاهی را عمیق تر کرده است. توده های وسیع در سطح بین المللی به آگاهی ضد سرمایه داری و حتی سوسیالیستی رسیده اند. آن ها با نگرشی انتقادی خواهان تغییر وضعیت موجود هستند. آن ها خواهان کنار گذاری سرمایه داری و فراتر رفتن از آن هستند.

پدیده دوم، این است که با وجود این تغییرات در شرایط عینی و آگاهی توده ها به سود انقلاب، انقلابی سوسیالیستی در کار نبوده است. مارکسیست هایی که بیش از سه دهه خود را در درون تشکیلات های انقلابی خود برای چنین روزی آماده کرده بودند تا توده ها را به سمت انقلابی سوسیالیستی رهبری کنند، یا کاملاً غایب هستند و یا حضورشان در معادلات مبارزه طبقاتی غیر تعیین کننده و کم رنگ است. مارکسیست ها هر چه بیشتر پراکنده و متفرق هستند. بحران سیاسی و تشکیلاتی در درون طیف وسیعی از مارکسیست ها عمیق تر از پیش شده است. بحران تئوریک، محسوس است. اعتقادات بنیادین مارکسیستی و مشخصاً خود کارل مارکس به کناری پرتاب شده و زیر آواری از انحرافات، دگماتیسم و برخوردهای ایدئولوژیک مدفون شده است. در منازعه و جنگ بین دولت های امپریالیستی و دولت های سرمایه داری ارتجاعی در خاورمیانه، برخی از گرایش های «مارکسیستی»، تلویحاً یا تصریحاً، در کنار امپریالیسم قرار گرفته، و بعضی نیز، تلویحاً یا تصریحاً، در کنار رژیم های ارتجاعی منطقه قرار گرفته اند. بوروکراسی و انشعابات و اختلافات میان دسته های مختلف مارکسیستی بی داد می کند. واقعیت این است که مارکسیسم به عنوان

شود. گفته شده است که بدون تئوری انقلابی، انقلاب به پیروزی نمی رسد. منظور این است که تئوری انقلابی بدون برنامه سوسیالیستی نمی تواند پیروزی انقلاب را متحقق سازد. اما خود این تئوری از یک سو، شامل بخش تاریخی و بین المللی، و از سوی دیگر، شامل ب چکیده عملی فعالیت هدفمند خود پرولتاریا می شود. این دو بخش از تئوری است که برنامه سوسیالیستی را شکل می دهد. اما یک ظرف و نهاد سوسیالیستی برای محافظت و انتقال برنامه سوسیالیستی ضروری است. زیرا برنامه سوسیالیستی نمی تواند به شکل معلق و بدون ظرف دوام بیاورد و به تدریج زیر فشار ایدئولوژی هیئت حاکم، از میان می رود. در واقع، عالی ترین تجلی انتقال برنامه سوسیالیستی به مبارزات زنده طبقه کارگر وجود یک نهاد انقلابی سوسیالیستی کارگری است. این چگونه نهادی می تواند باشد؟ به قول کارل مارکس در مانیفست کمونیست:

«کمونیست ها از یک سو، یعنی در عمل، پیشرفته ترین و قاطع ترین بخش حزب های طبقه کارگر هر مملکت را تشکیل می دهند، و در واقع بخشی هستند که دیگران را به حرکت در می آورند؛ و از سوی دیگر، یعنی از دیدگاه نظری، آنان نسبت به توده عظیم پرولتاریا این امتیاز را دارند که به روشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج نهایی و کلی نهضت پرولتاریا را درک می کنند.

هدف فوری و فوری کمونیست ها همان هدف همه احزاب پرولتاری است: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا».

این «نهاد» مورد نظر مارکس، امروزه، نهادی جز «حزب پیشتاز کارگری» نمی تواند باشد.

در نتیجه همگرایی مارکسیست ها در عالی ترین شکل آن، متشکل شدن در یک حزب سیاسی کارگری بر محور برنامه سوسیالیستی است که متکی بر علم مارکسیزم باشد. باید تأکید کرد که

چه که مارکس به روشنی برخورد «ایدئولوژیک» می نامید). تاریخ سوسیالیست های پیش از مارکس و تحقیق و مطالعه جمعی برای تعریف و روشن سازی گسست مارکس از سوسیالیست های پیشین و گسست او از فلسفه های پیشین و یافتن روش نگرش تحلیلی او به مسائل اجتماعی. این پیش شرط ها به شکل نطفه ای و محدود در پیش صورت گرفته است. اما، این ها به تنهایی کافی نیست، این اقدامات می باید به طور جمعی و سراسری در درون طیف مارکسیست ها انجام گیرد.

دوم، بازنگری و درس گیری از پراتیک سوسیالیزم در قرن پیش (با پرهیز از روش های متعصبانه و مغرضانه). یعنی بررسی سوسیالیزم روسی و سوسیالیزم چینی (و کوبایی و ونزوئلایی و چریکی و غیره). این بازنگری و درس گیری نیز باید به طور جمعی و سراسری، و به دور از برخوردهای متعصبانه و مغرضانه صورت گیرد.

با این پیش زمینه هاست که مارکسیست ها در مقام آغاز تکلیف اصلی یعنی بازتعریف مارکسیزم برای قرن بیست و یکم قرار می گیرند.

اما برای بازتعریف مارکسیزم، تنها آشنایی و مسلح شدن به ریشه های تاریخی و درس گیری مثبت و منفی از تجارب انقلابات قرن بیستم نیز به خودی خود کفایت نمی کند. مارکسیست ها بنا بر گفته مارکس، باید در پراتیک انتقادی و انقلابی مبارزات زنده امروز طبقه کارگر در سطح بین المللی نیز درگیر باشند و در راستای تغییر وضعیت کنونی، دخالت گیری کنند. دخالتگری مارکسیست ها در درون جنبش زنده طبقه کارگر تنها با رویکرد و روش انتقادی-انقلابی و عملی (اراده گری خردمندانه) عملی است. اما، این خود، تنها می تواند بر محور یک برنامه سوسیالیستی تحقق یابد. برنامه سوسیالیستی، نه تنها شامل تئوری و تجارب تاریخی و بین المللی جنبش کمونیستی است، بلکه عمدها شامل عمل هدفمند یا اراده گری خردمندانه خود کارگران در مبارزات طبقاتی امروزی آنان نیز می

تجارب عملی جنبش کارگری در زمان او از سوی دیگر بوده است. مؤلفه های اول، دوم و سوم (سوسیالیزم به مثابه علم و سوسیالیزمی «از پایین» و دموکراتیک)، بیانگر گسست او از سوسیالیست های «از بالا» (بابوف، سن سیمون و سوسیالیست های تخیلی) است. همچنین مؤلفه اول (ردّ مفهوم ایدئولوژی) عمدتاً تعیین تکلیف مارکس با پیشینه خود در هگلی های جوان (برونو بائر و لودویگ فوئرباخ) بوده است.

مؤلفه چهارم (رادیکال بودن سوسیالیزم)، نیز شامل تجربه نبردهای کارگری در نهادهای خودجوش کارگری مانند اتحادیه های کارگری، و نقش کمونیست ها در سازماندهی انقلاب سوسیالیستی و نبرد علیه دولت سرمایه داری به ویژه تجربه کمون پاریس ۱۸۷۱ بوده است.

پیش از جمع بندی مؤلفه ها، تلاش می کنم در مورد ریشه های تاریخی آن ها توضیح بیشتری ارائه دهم.

ریشه تاریخی گسست مارکس از نخبه گرایی و تخیل گرایی

جنبش سیاسی کارگری از یک سو از درون رادیکالیزم خرده بورژوایی و از سوی دیگر از سازمان های خود انگیخته اتحادیه ای سر بیرون آورده است. چنانچه مادر این نوزاد را اتحادیه های کارگری بنامیم، پدر آن رادیکالیزم خرده بورژوایی بوده است. اما، این نوزاد در روز نخست تولد خود هم از مادر و هم از پدرش به طور قاطع جدا شد.

زیرا گرچه جنبش های خود بخودی طبقه کارگر در قرن های ۱۸-۱۹ نقش تعیین کننده ای در پیشبرد مبارزات ایفا کردند، اما آن مبارزات را درعین حال در محدوده مقاومت های صرفاً اکونومیستی نگه داشتند. مبارزات صنفی و اقتصادی طبقه کارگر هیچگاه منجر به رهایی نهایی آن طبقه نشده، که برعکس آن جنبش ها را نهایتاً تحت نفوذ عقاید بورژوایی و خرده بورژوایی قرار داده اند. در نتیجه

توده ها در مبارزات روزمره خود به آگاهی سوسیالیستی نایل می آیند و به ضرورت انقلاب سوسیالیستی و به زیر کشیدن دولت سرمایه داری پی می برند. حزب پیشتاز کارگری متشکل از افرادی، به قول مارکس، از «قاطع ترین» (کارگران روشنفکر و روشنفکران کارگر) که به دور یک برنامه سوسیالیستی گرد هم می آیند. اعضای این حزب بر محور «مارکسیزم» دور هم گرد نمی آیند، زیرا مارکسیزم یک علم است. مارکسیزم شالوده تئوریک شناخت و تغییر جامعه سرمایه داری است. صحت مارکسیزم همانند هر علم دیگری بر اساس داده های کنونی سنجیده می شود. مارکسیزم مانند هر علمی بر اساس داده های نوین، قابل تغییر و تکامل است. بنابراین فعالان مارکسیست بر محور یک برنامه سوسیالیستی و عملی متشکل می شوند.

اما، امروز شرایط برای ساختن چنین نهادی آماده نیست. بحران اعتبار سوسیالیزم و بحران مارکسیزم و نبود پیشروان کارگری در جنبش کارگری، امروز شرایط را برای دخالتگری مستقیم در راستای انقلاب سوسیالیستی مساعد نکرده است. اما از وضعیت کنونی می توان پلی را برای رسیدن به آن وضعیت ایده آل ایجاد نمود. پیشنهاد ما برای ایجاد این پل برای عبور از آن جایی که هستیم به آن جایی که می خواهیم برسیم، پروژه «احیای مارکسیستی» است. اما، برای آغاز همکاری در چنین پروژه ای، نیاز به یک سلسله مؤلفه هاست. این مؤلفه بر اساس گسست مارکس از نخبه گرایی از یک سو و تخیل گرایی (یعنی سوسیالیزم از بالا)، در جنبش سوسیالیستی است. در زیر تلاش می شود که خطوط کلی این مؤلفه ها ترسیم گردد. به اعتقاد ما، پذیرش این مؤلفه ها می تواند زمینه اولیه را برای آغاز روند همسویی مارکسیست ها جهت رسیدن به هدف نهایی یعنی وحدت بر حول محور یک برنامه سوسیالیستی، فراهم آورد.

این چهار مؤلفه معرف گسست کارل مارکس از سوسیالیست های زمان خود از یک سو، نتیجه

رادیکال بیرون آمده، یعنی گرایش هایی که عمدتاً در انقلاب کبیر فرانسه ظاهر گشتند، و دور شخصی به نام «بابوف» (جناح چپ ژاکوبین ها) آغاز شد و سال ها بعد توسط «بلانکی» ادامه یافت، برخورد می کند. این ها از سوسیالیست های رادیکالی بودند، که پس از مشاهده شکست انقلاب کبیر فرانسه به یک سلسله عقاید رسیدند. جناح چپ ژاکوبین ها به رهبری «بابوف»، استدلال می کردند که اصولاً طبقه کارگر به طور اعم کلمه قادر به انقلاب دیگر نیست، زیرا در عمل در انقلاب کبیر فرانسه شکست خورده است. جناح راست ژاکوبین ها از طبقه کارگر استفاده کرد، ولی نتوانست طبقه را به پیروزی برساند و باید روش دیگر اتخاذ کرد. بنابراین، از نقطه نظر «بابوف»، راه حل کمونیست ها این باید باشد که انقلاب توسط عده ای نخبه و خبره در امور سوسیالیستی، سازمان یابد. این نخبگان سوسیالیست از طرق مختلف، با ابزار مختلف، کارهای تروریستی و یا کارهای رادیکال، به یک حدی می رسند که دولت سرمایه داری را سرنگون می کنند و خودشان (بدون طبقه کارگر) به یک «دیکتاتوری موقت»، یا «دیکتاتوری آموزنده»، مبادرت می کنند. یعنی این نخبگان سوسیالیست که از فعالین کمونیستی و سوسیالیستی هستند، می آیند و خودشان رأساً قدرت را به دست می گیرند.

یکی از برخوردهای اولیه کارل مارکس با این نظریه بود. مارکس این گرایش را مورد انتقاد سخت و بی رحمانه قرار داد و توضیح داد که از طریق عملیات کودتا جویانه و متکی به یک عده نخبه، ما انقلاب سوسیالیستی را نمی توانیم به ثمر برسانیم. این درواقع نقض غرض است. اصولاً اتکای ما کمونیست ها به توده های کارگر است. اگر کارگران در انقلاب شرکت نکنند واضح است که نخبه به جای کارگران نمی توانند انقلاب را به سرانجام برسانند (به قول مارکس رهایی طبقه کار باید به دست خود طبقه کارگر صورت گیرد). مارکس یک انتقاد بی رحمانه به این مواضع نخبه گریانه کرد.

جنبش سیاسی طبقه کارگر مجبور شد که از این مادر به طور قاطع و نهایی برش کند.

از طرف دیگر، جنبش سیاسی طبقه کارگر محصول تاریخی دموکراسی خرده بورژوازی بوده است. از میان جناح چپ رادیکالیزم ژاکوبین ها، گروهی برخاست و در مقابل مدافعان انقلاب بورژوازی و عوام فریبی های بورژوازی مبنی بر «برابری» و «برادری» را افشا کرد. اولین نظریات سیاسی طبقه کارگر توسط بابوف و همراهانش در انقلاب کبیر فرانسه طنین افکند. مارکس و انگلس نیز خود در ابتدا به عنوان همکاران مطبوعات و جنبش چپ افراطی دمکراتیک خرده بورژوازی ظاهر شدند. لاسال و ویلهم لیکنشت با انشعاب از نیروهای دمکرات رادیکال «مردم گرایان»، نخستین سازمان های سوسیال دمکرات را در آلمان بنیاد نهادند. پلخائف، پدر «مارکسیزم روسی»، و پایه گذار جنبش سیاسی کارگری روسیه در ابتدا عضو سازمان مردم گرای «زمین و آزادی» بود. در انگلستان بنیان گذاران جنبش سیاسی کارگری اکثراً از درون رادیکالیزم خرده بورژوازی بیرون آمدند.

همان طور که سندیکالیزم، جنبش کارگری را محدود می کرد، رادیکالیزم خرده بورژوازی نیز خود را نهایتاً در خدمت منافع تولیدکنندگان کوچک مستقل قرار داد. عقاید خرده بورژوازی رادیکال قرن ۱۹، طبقه کارگر را برای مبارزه پیگیر از منافع ویژه خود نهایتاً باز داشت.

مارکس پس از توضیح و طرد عقاید سوسیالیست های ارتجاعی، فئودالی، بورژوازی و غیره، در مانیفست کمونیست، مشخصاً برخوردهایی به سوسیالیست های رادیکال، سوسیالیست هایی که درواقع در مبارزات کارگری شرکت داشتند، می کند (خود او حتی تحت تأثیر برخی از بخش های عقاید سوسیالیستی رادیکال در پیش قرار داشت). مارکس به عقاید سوسیالیستی رادیکال با دید انتقادی-انقلابی برخورد می کند. و در وهله نخست با توجه به سوسیالیست هایی که از پیشینه خرده بورژوازی

نمی شد. همه باید یک شکل می بودند و یک جور لباس می پوشیدند و یک جور سر کار می رفتند و یک فرهنگ را اتخاذ می کردند. این مسأله ای بود که مارکس به آن اعتراض داشت و این روش را ارتجاعی نامید و اصولاً علیه این سوسیالیست های تخیلی قدهلم کرد و این ها را مردود اعلام کرد.

یک وجه اشتراک هم تمام این سوسیالیست های خرده بورژوا و تخیلی باهم داشتند و آن هم این بود که کاملاً برخوردهای غیردموکراتیک در نحوه ساختن سوسیالیزم ایده آل خود داشتند. درواقع، این ها نخبگانی بودند که می خواستند به جای طبقه کارگر قدرت را بگیرند و یا کسانی بودند که درواقع خلاقیت فردی طبقه کارگر را به رسمیت نمی شناختند. آن ها تصور می کردند که باید طبقه کارگر در غالب های مشخص، الگوهای مشخصی که این ها مدنظر داشتند جای بگیرند، تا به سوسیالیزم برسند. از این رو مارکس به این ها سوسیالیست های تخیلی خطاب کرد.

بنابراین تاریخچه «سوسیالیست مارکسیستی»، مترادف است با گسست از عقاید خرده بورژوایی، عقاید نخبه گرایی، عقاید تخیلی، عقاید مدرنیسم یک عده روشنفکر. تمام این موضوعات که مارکس، براساس مؤلفه های سوسیالیزم، به تفصیل در نوشته های متعدد همواره تا آخر عمر خود به این طرز ساختن سوسیالیزم، برخورد انتقادی- انقلابی داشته است.

مارکس و انگلس از نخستین کمونیست هایی بودند که در سطح نظری و سیاسی از رادیکالیزم خرده بورژوایی، سازمان خود را جدا ساختند. آنان در سال ۱۸۵۰ در مورد سازمان های خرده بورژوا رادیکال چنین نوشتند:

«... هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، به سوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب

بنابراین گسست کارل مارکس در حوزه سوسیالیزم از این نخبه گرایان، یکی از اولین قدم هایی بود که سوسیالیست مارکسیستی را شکل داد.

قدم بعدی در ارتباط با گسست از سوسیالیست های به اصطلاح «ناکجاآبادی» یا سوسیالیست های تخیلی بود. این عده، مانند «سن سیمون»، برخلاف سوسیالیست های خرده بورژوا بر این اعتقاد بود، که اصولاً انقلاب به درد نمی خورد، انقلاب چیزی است که هرج و مرج ایجاد می کند و کشتار به دنبال می آورد. او استدلال می کرد که چه لزومی دارد که ما به این روش های افراطی دامن بزنیم، و این که باید راه هایی یافت که از انقلاب پرهیز شود. راه هایی که سن سیمون مدّ نظر داشت، این بود که یک عده خیرخواه، یک عده سوسیالیست هایی با امکانات مالی، یک دنیای ایده آل ای (یک ناکجاآبادی) می سازند که به شکل مسالمت آمیز از طریق مذاکرات از بالا، از طریق ایجاد رفاه های اجتماعی، از طریق نخبگانی که امور را در دست داشته و تنظیم می کنند، سوسیالیزم به تدریج قدم به قدم و مرحله به مرحله ساخته می شود یعنی به شکل مسالمت آمیز با تجددخواهی و مدرنیسم، روشنفکران دور هم جمع می شوند و معقولانه بدون انقلاب و شلوغ کاری و کشتار، به سوسیالیزم می رسند.

مارکس با این نظریه هم برخورد کرد، نه تنها با این نظریه برخورد کرد، بلکه با نظریات مشابه این ها که از طریق «رابرت اوین» در بریتانیا کبیر مطرح شده بود، برخورد کرد. این قبیل «سوسیالیست های تخیلی»، یک سلسله اقداماتی (چه بسا مؤثر) هم انجام دادند. مثلاً در «لنارک» در اسکاتلند، «رابرت اوین» که خودش یک سرمایه دار بود، کارخانه هایی ایجاد کرده بود که کارگران نیروی کار خود را نمی فروختند و داوطلبانه در ازای رفع نیازهایشان کار می کردند یعنی استثمار نمی شدند و حقوق بالاتر از حقوق سایر کارگران به آن ها می داد و تولیدات هم تاحدودی خیلی خوب پیش می رفت. اما در این تجمعات خلاقیت فردی کارگران به رسمیت شمرده

آغاز و برنامه ای برای تغییر جامعه موجود و استقرار جامعه نوین، تدوین می کند. سوسیالیسم مارکسیستی در واقع علم شناخت و تغییر جامعه سرمایه داری است. علمی است که برای از میان برداشتن وجه تولید سرمایه داری و جایگزینی آن با وجه تولید نوین سوسیالیستی در راستای به وجود آوردن رفاه اجتماعی برای تمام مردم جهان (در فرمایشون سوسیالیستی، طبقه اجتماعی و در نتیجه دولت از میان رفته، با محوریت ارزش، کالا جای خود را به ارزش مصرف و فراورده های کار می دهد، مالکیت بر ابزار تولید جامعه خصلت اجتماعی و جمعی یافته، نظارت بر امور جامعه دموکراتیک و از سوی مردم است).

سوسیالیسم علمی و معقول (راسیونال) است. از نا کجا آباد آغاز نمی کند. قالبی برای نجات بشریت ندارد. مارکس می گوید: ما امروز می بینیم که مبارزات کارگران به خاطر منطق مبارزاتش دارد به نتیجه سوسیالیستی می رسد. سوسیالیسم از دل جنبش کارگری به وجود می آید. پرولتاریا در نبردهای پی در پی طبقاتی، خودش را تغییر می دهد. این پرولتاریا که امروز می بینیم و به زعم برخی نخبه گرایان، «بی سواد» و «بی رمق» اند، به قول مارکس خود «در نبردهای پی در پی» طبقاتی اش به آگاهی رسیده و خود را «شایسته سلطه سیاسی» خواهد کرد.

مارکس نشان می دهد که چگونه با حرکت از واقعیت های تلخ موجود باید تشخیص داد در درون آن چه گرایشاتی موجود هستند. و این گرایشات کجا می رود و آن گرایشاتی که این وضعیت را فراتر می رود با مداخله توسط کمونیست ها (حزب پیشتاز کارگری) آگاهانه تقویت باید بشود. بر اساس تحقق چه مطالبتی در زندگی امروزی طبقاتی ما می توانیم در نبردهای پی در پی طبقه کارگر را شایسته سلطه طبقاتی کنیم. علمی بودن آن در این است که بر اساس وضعیت موجود این تحولات را باید انجام دهیم

بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه گرایش های مختلف یک حزب دموکراتیک را در بر گیرد. آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دموکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود... و به سود خرده بورژوازی رادیکال و به ضرر کامل پرولتاریا تمام می شود.» (خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست ها).

«در حالی که از یک سو، سوسیالیسم تخیلی و مکتبی که کل جنبش را تابع یکی از لحظه های آن می کند، و فعالیت مغزی فضل فروشان را به جای تولید اجتماعی می نشاند، مبارزه انقلابی طبقات را با همه ضرورت های آن حذف می کند و در حالی که این سوسیالیسم مکتبی در باطن کاری جز ایده آلیزه کردن جامعه موجود انجام نمی دهد... این سوسیالیسم را پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار می کند... پرولتاریا بیش و پیش تر به گرد سوسیالیسم انقلابی، به گرد کمونیسم که برای آن بورژوازی نام بلانکی را اختراع کرده است، جمع می شود. این سوسیالیسم همانا اعلام تداوم انقلاب است. همانا اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا همچون نقطه لازم گذار به الغای کلیه روابط اجتماعی که متناظر این روابط تولیدند، به انقلاب در همه ایده هایی که نتیجه این روابط اجتماعی اند.» (مبارزه طبقات در فرانسه- کارل مارکس- نوامبر ۱۸۵۰)

مؤلفه های احیای مارکسیستی

مؤلفه اول: سوسیالیسم مارکسیستی، یک علم است. نه یک آرمان، نه یک مدل، ایدئولوژی جامد یا الگوی پیش ساخته برای تحمیل به یک جامعه از بالا. سوسیالیسم مارکسیستی مانند هر علم دیگری از تحلیل مشخص از واقعیت موجود حرکت می کند و پویا است. سوسیالیسم مارکسیستی متکی بر برنامه ای برای تغییر و دگرگونی جامعه سرمایه داری است. سوسیالیسم مارکسیستی، از پراتیک زنده و نقد انتقادی-انقلابی توده های تحت ستم به جامعه شان

انسان های واقعی جامعه سوسیالیستی را ساخت. سوسیالیزم مارکسیستی از پائین است و ربطی به دیکتاتوری افراد خیرخواه و از بالا ندارد. مارکسیزم به انسانی یک دست و ایدئولوژیک اعتقاد ندارد. مارکس بر این اعتقاد است که تنها راه رسیدن به سوسیالیزم این است که انسان ها در تمام حوزه ها سرنوشت خود را بدست بگیرند، از جمله حوزه اقتصادی. سوسیالیزم همه ابعاد جامعه مدنی را در بر می گیرد. بدیهی است که حامل تاریخی آن مبارزات طبقه کارگر است، ولی تصویر جامعه سوسیالیستی که ارائه می دهد: الغای کل طبقات است (از جمله خود پرولتاریا). دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا ابزاری است برای الغای تمام طبقات. یعنی رسیدن همه انسان ها به جامعه سوسیالیستی، و نه صرفاً طبقه کارگر. طبقه کارگر تنها رسالت انقلابی را به عهده دارد چون در منطق مبارزاتی اش به این نتیجه می رسد.

مؤلفه سوم: سوسیالیزم مارکسیستی کاملاً دموکراتیک است. به شکل های مستقل کارگری و حقوق دموکراتیک برای همه مردم اعتقاد دارد. به حق گرایش و حق ابراز نظر برای تمام مردم جامعه پایبند است. مارکسیزم اصیل معتقد است که امر گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم، بدون رعایت و اجرای دموکراسی ای به مراتب عالی تر از دموکراسی صوری بورژوازی، عملی نیست. یعنی دموکراسی سیاسی، ادغام با دموکراسی اقتصادی (دست یافتن به برابری سیاسی و اقتصادی برای کل جامعه). آزادی بیان و مطبوعات و حقوق دموکراتیک شامل حال همه مردم خواهد بود و نه صرفاً حزب، عده ای محدود و یا طبقه ای خاص. سوسیالیزم مارکسیستی خواهان هیچ گونه برخورد از بالا و تبعیض با توسل به زور و «دیکتاتوری» بر جامعه نیست. مفهوم «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نزد مارکس، از سوی بورژوازی و خرده بورژوازی، و به ویژه استالینیست ها دستخوش تحریف شده است. مقصود مارکس از دولت «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، اعمال «دیکتاتوری» (به مفهوم تحریف

مؤلفه دوم: سوسیالیزم مارکسیستی مرتبط به جنبش کارگری است و از پایین صورت می گیرد. «نخبگان» و «تئورسین» های پر مدعای روشنفکر و بی ارتباط به جنبش کارگری را به رسمیت نمی شناسد. نخبه گرایی را محکوم می کند. روشنفکرانی که گمان می کنند می توانند به جای توده های زحمتکش تصمیم بگیرند و نقش آموزگار را ایفا کنند، بدون آن که خود آموزش دیده باشند، مردود می شمارد. مارکسیزم اصیل اعتقاد بنیادی به اصل خود-رهایی کارگران دارد. مارکس به درستی می گوید «رهایی طبقه کارگر، باید به دست خود کارگران تحقق یابد». مارکسیزم به خلاقیت فردی کارگران و تمام جامعه احترام می گذارد. سوسیالیزم مارکسیستی، اساس تمایز را جایگاه طبقاتی می داند، نه اختلاف در ملیت، زبان، نژاد، باور دینی و غیره. مارکسیزم واقعی، اعتقاد به ورود آگاهی سوسیالیستی از خارج جنبش کارگری، از سوی عده ای روشنفکر به درون طبقه کارگر، ندارد. درست بر خلاف این برداشت رایج در درون چپ سنتی، مارکسیزم اعتقاد دارد که آگاهی سوسیالیستی در درون خود طبقه کارگر به وجود می آید و رهبران عملی خود کارگران، رهبران واقعی آن ها هستند و نه ناحیان پر مدعایی که کوچکترین ارتباطی با جنبش کارگری ندارند و صرفاً خود را قیم کارگران می دانند.

مارکسیزم بر اساس نقد سوسیالیزمی از پائین است و نخبه گرا نیست. پیشگام انقلابی مورد نظر مارکس به مفهوم جایگزین کردن عده ای از بیرون از طبقه به درون جنبش کارگری و کسب قدرت سیاسی، مطلقاً نیست

مارکسیزم با آغاز از پراتیک انتقادی-انقلابی توده ها زحمتکش و همه کسانی که در تولید اجتماعی شرکت می کنند، بر اساس پراتیک این عده است که قصد دارد جامعه را به سوسیالیزم رساند. مهندسی اجتماعی و الگو سازی که عده ای «دانشمندان» و «استاد» طرح می دهند، ضد این دیدگاه است. مارکس می گوید باید از پراتیک انتقادی-انقلابی

مطالبات خود کارگران گام بعدی را نشان دادن است. کمونیست های پیشرو در صف مقدم جبهه سرمایه داری قرار گرفته و عزم و جزم کرده ترین عناصر هستند و مزیتشان به سایرین است که چشم انداز و هدف نهایی را درک می کنند. مارکس می گوید کمونیست ها جنبشی جدا از جنبش طبقه کارگر ایجاد نمی کنند. در آن جنبش همانطور که هست مداخله می کنند. اعتقاد به حق گرایش و انتقال دمکراتیک دارد

در بین المللی اول حق گرایش به رسمیت شده است. طرفداران پرودن و باکونین و حتی سوسیالیست ها بودند که مخالف مارکس بودند. حق همه برسمیت شناخته.

همه انسان ها باید مداخله کنند و نه صرفا طبقه کارگر. انقلاب سیاسی یعنی تسخیر قدرت توسط پرولتاریا و شورای کارگری صورت می گیرد، اما انقلاب اجتماعی در راستای ساختن سوسیالیسم توسط تمام آحاد جامعه باید انجام گیرد. و این شدنی نیست مگر درگیر کردن همه جامعه در تصمیم گیری و پخش قدرت سیاسی در تمام سطوح جامعه در میان تمام اقشار زحمتکش جامعه.

مؤلفه چهارم: سوسیالیسم مارکسیستی رادیکال و انقلابی است. خود-رهایی کارگران را از چارچوب قانونی فراتر می برد. اعتقاد به درهم شکستن ماشین دولت سرمایه داری دارد. مبارزه سیاسی را در خیابان ها، اعتصابات و انقلابات جستجو می کند و نه در اتاق های در بسته تجمعات روشنفکری بی ارتباط به جنبش های زنده ضد سرمایه داری. آن ها برای تسخیر قدرت و سازمان دهی اعتصاب عمومی و مسلح کردن توده ها برای قیام توده ای و سرنگونی دولت سرمایه داری، تدارک می بیند.

مارکسیسم انقلابی است، و به حرکت دادن توده ها اعتقاد دارد. انقلاب چیزی جز آمدن توده ها به خیابانها نیست. مارکسیسم اعتقاد به فراتر رفتن از نهادهای قانونی موجود، دارد. مارکسیسم به در هم

شده کنونی آن، یعنی استبداد) بر کل جامعه نیست، منظور او داشتن «حق وتو» در جامعه است، نه اعمال استبداد. یعنی آن واژه به مفهوم اعمال عالی ترین دمکراسی است که تاریخ به خود دیده است. بر خلاف دمکراسی بورژوازی که همانا دیکتاتوری و اعمال اراده اقلیتی است بر اکثریت مردم زحمتکش، اعمال دمکراسی کارگری (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) تنها شکلی از حکومت است که می تواند حقوق همه مردم حتی مخالفان خود را تحقق بخشد. اما، پس از سرنگونی نظام سرمایه داری و دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم، دولت کارگری نوین (حکومت شورایی)، در مقابل تدارک و قصد بازگشت نظام سرمایه داری توسط یک اقلیت کوچک از جامعه و دستگاه سرکوبش (مانند پلیس و شبکه اطلاعاتی آن)، ایستادگی می کند و قاطعانه از حقوق به دست آمده از سوی اکثریت جامعه دفاع می کند و اجازه بازگشت سرمایه داری و دستگاه سرکوبگر را نخواهد داد.

سوسیالیستی است دمکراتیک. سوسیالیسم به زور سر نیزه هرگز ساخته نمی شود. سوسیالیسمی است که به تشکیلات مستقل کارگری اعتقاد دارد. مارکس از اولین سوسیالیست هاست که از تشکلات مستقل کارگری دفاع می کند یعنی از اتحادیه کارگری. هر چند برای بهبود وضعیت موجود تلاش می کنند اما اینها تنها سازمان هایی است که طبقه کارگر از وضعیت کنونی می تواند یک گام به آگاهی فراتر سوق دهند. مارکسیسم اعتقاد به مداخلات آگاهانه دارد. مفهوم پیشگام از دید مارکس این نیست که عده ای «لیدر»، «استاد» و «نخبه» باید در راس جنبش کارگری قرار گرفته و به بقیه آموزش دهند، بلکه نظر مارکس این بود که با شناخت از واقعیت موجود و گرایشات موجود بر اساس تحلیل علمی و شناخت علمی است که پیشروان کمونیستی با مداخلات آگاهانه در این وضعیت موجود کار می کند و آنرا گام به گام به سوی انقلاب سوسیالیستی سوق می دهند. این نقش پیشگام از دیدگاه مارکس بود. یعنی مداخله در وضعیت موجود و به محور

بحثی پیرامون مؤلفه های احیای مارکسیستی

بحث زیر به وسیله رفیق آرام نوبخت در سلسله جلسات هفتگی احیای مارکسیستی، این بار با موضوع «چهار مؤلفه احیای مارکسیستی»، ایراد شده است.

با درود به رفقای حاضر در جلسه. همان طور که اطلاع دارید، قرار است تا در این جلسه و مدت اندکی که داریم، به توضیح بیشتر و دقیق تر مؤلفه های عمومی احیای مارکسیستی بپردازیم. به همین دلیل من بی مقدمه به سراغ بحث اصلی می روم.

همان طور که می دانید جهان سرمایه داری از سال ۲۰۰۷ به این سو وارد بدترین بحران تاریخی خود شده و همین موضوع واکنش میلیونی توده های مردم را در سطح دنیا در پی داشته است. مارکس در «مقدمه ای بر ادای سهمی به نقد اقتصاد سیاسی» یک طرح شماتیک از بحران و وقوع انقلاب به دست می دهد. در این جا صحبت از آن می شود که ما برای بررسی وضعیت هر جامعه ای باید نگاه خود را به دو وجه متمرکز کنیم؛ اول سطح نیروهای مولد (یعنی خود انسان، دانش و تکنیک، و طبیعت) است. در واقع یعنی نیروهای مولد ناظر به رابطه بین انسان تولیدکننده و طبیعت است. اما در بین خود تولیدکنندگان هم روابطی وجود دارد که «مناسبات تولیدی» خوانده می شود. این روابط و مناسبات تولیدی با سطح معینی از نیروهای مولد مرتبط است و متقابلاً سطح نیروهای مولد را تحت کنترل خود دارد. بنابراین اگر این دو فاکتور را به عنوان یک کل واحد و متقابلاً مرتبط با یک دیگر ببینیم، با مفهوم شیوه تولیدی در یک جامعه رو به رو هستیم که اساس آن جامعه را تشکیل می دهد. در شرایطی هست که مناسبات موجود تولیدی، خود مانع پیشرفت و رشد نیروهای مولد می شود، و این همان زمینه عینی بروز انقلاب برای تغییر مناسبات تولیدی کهنه است. از آن جا که نظام سرمایه داری یک نظام جهانی است، این شرط عینی انقلاب مدت هاست که در سطح جهانی وجود دارد و حتی از شدت پختگی

شکافیدن ماشین دولتی، اعتقاد دارد. مارکس از کمون پاریس ۱۸۷۱ چنین درس می گیرد. توده ها با استفاده از دستگاه دولتی موجود نمی توانند به سوسیالیسم برسند. پرولتاریا باید دستگاه دولت بورژوازی باید درهم شکند. مارکسیسم اعتقاد به یکی شده قوه مقننه و قوه مجری و قوه قضایی دارد. قانون گذاران باید قوانین را اجرا کنند و نه عده ای بوراکرات اداری، استاد دانشگاه و متفکر. یعنی بوروکراسی دولتی باید از میان رود. مارکس می گفت که انجمن های آزاد توده های تولید کنندگان مستقل باید جامعه را سازمان دهند. انقلاب روسیه ۱۹۱۷ این شکل قدرت را در سازماندهی شوراهای کارگری پیدا کرد.

مارکسیسم همچنان اعتقاد دارد که سوسیالیسم از لحاظ اقتصادی یک امر ملی نیست، بلکه باید در سطح بین المللی ساخته شود. مارکس ادعا داشت که اگر سوسیالیسم در سطح بین المللی تحقق نیابد، آن به مفهوم «بازگشت به کثافات کهن» است، زیرا بورژوازی پدیده ای است بین المللی. اگر کمونیسم در سطح بین المللی برقرار نشود، این به مفهوم توزیع کردن فقر است. یعنی فقر را برابر کردن.

انقلاب کارگری سوسیالیستی در یک کشور حتی عقب افتاده می تواند رخ دهد، اما ساختن سوسیالیسم باید در سطح بین المللی تحقق یابد.

صفت «علمی» دقیقاً به چه مفهومی است؟ در واقع پیش از مارکس، جریان های مختلف سوسیالیزم «تخیلی» (اتوپایی) وجود داشت، مفهوم «علمی» در تقابل با همین خصلت بود. سوسیالیزم تخیلی، ابتدا در انگلستان فئودالی قرن ۱۶ میلادی، پدیدار شد و توماس مور در کتابی با عنوان «آرمان شهر» (۱۵۱۶ میلادی) به توضیح و تشریح آن پرداخت. در واقع همان طور که مارکس هم تلویحاً اشاره می کند، سوسیالیزم تخیلی یک دیدگاه نوستالژیک نسبت به دوره «کمونیسم اولیه» بوده است که رهایی از جنگ نابرابری و ستم شدید نظام فئودالی را در بازگشت به روابط و مناسبات این دوره جستجو می کرده. «مور» در حقیقت تصور می کرد که با داشتن ایده جامعه آرمان شهری خود، تنها کافیتست که اشرافیت را به امکان ساختن چنین جهانی متقاعد سازد تا نهایتاً چنین دنیایی واقعاً بتواند ساخته شود. تا قرن هجدهم، این تصور تنها به میزان ناچیزی تکامل یافته بود.

وجه مشترک همه سوسیالیست های تخیلی، ضدیت آن ها با استثمار وحشیانه نظام سرمایه داری بود. تمامی سوسیالیست های تخیلی قرائت و برداشت مختص به خود را از یک جامعه اخلاقی و انسانی داشتند، و امیدوار بودند که این قرائت، در درون جامعه نفوذ کند تا بلکه مردم به سوی مناسبات بربریت سرمایه داری و سازمان دهی مجدد جامعه مطابق با اندیشه ها و موعظه های آن ها، قدم بردارند. در واقع برای سوسیالیست های تخیلی اساسی ترین نیروی پیش برنده برای رسیدن به جامعه نوین آموزش و تعلیم و تبلیغات بود. با این حال هیچ یک از آن ها نه یک استراتژی عینی و واقع گرا برای دست یافتن به این «اتوپیا»ی خاص خود داشتند و نه توانستند واقع گرا بودن دیدگاه خاص خود را در قیاس با سایر دیدگاه ها نشان دهند.

اما مارکس و انگلس خود را به انتقاد از سوسیالیست های تخیلی محدود نکردند. آن ها به علاوه در انتقاد به سوسیالیزم فئودالی ضد انقلابی، سوسیالیزم خرده

در آستانه گندیدگی نیز هست. به این معنا که سرمایه داری با تحمیل جنگ، ویرانی، تخریب محیط زیست، تحمیل بیکاری و سوانح کار و غیره، با دست خود دارد دو پایه تولید هرگونه ارزش، یعنی «نیروی کار» و «طبیعت» را در سطح وسیع ویران می کند و مدت هاست که مسیر رشد نیروهای مولد را مسدود کرده است. با این حال انقلابی به وقوع نپیوسته و این نشان می دهد که جای عنصر ذهنی، یعنی اراده و رهبری انقلابی سوسیالیستی خالی است. در عوض اما انواع گرایش های «مارکسیستی» و سازمان های «سوسیالیستی» در سراسر جهان به وفور یافت می شوند. این جاست که باید دید مخرج مشترک همه این «سوسیالیست» ها با هم و تفاوت آن با سوسیالیزم علمی مارکس در کجا نهفته است.

مؤلفه اول

جنبش سوسیالیستی (کمونیستی) پیش از خود مارکس و انگلس هم وجود داشت. حتی جالب است که اصطلاح «کمونیسم» را اولین بار «اتیین کابه»، حقوقدان فرانسوی، به عنوان یک آموزه (یا رژیم) اقتصادی، و عقاید سیاسی معرف این آموزه، در اواخر دهه ۱۸۳۰ به کار برد. در همین دوره بود که کتاب معروف او، «ایکاریا»، در بین کارگران پاریس تا پیش از انقلاب ۱۸۴۸ به محبوبیت وسیعی دست یافت و حتی «مهمانی های کمونیستی»- شکل رایج اعتراض در دوره سلطنت ژوئیه- برگزار می شد. گسترش این اصطلاح تا آن حد بود که مارکس نخستین مقاله سیاسی اش را به تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۸۴۲ در این مورد نوشت و در همان جا «کمونیسم» را جنبش جهانی دانست که نقداً وجود دارد و خود را در بریتانیا، آلمان و همین طور فرانسه متجلی می کند و ریشه هایش به افلاطون بازمی گردد و غیره.

اما امتیاز تاریخی مارکس در این است که نخستین فرمول بندی «علمی» از سوسیالیزم را تدوین و ارائه کرده است. اما باید بلافاصله پرسید که در این جا

سرمایه گرد آمده است)، دقیقاً در برخورد با همین پرسش های بالا صورت گرفت (نه بررسی صرفاً مقوله های اقتصادی انتزاعی. همین موضوع نشان می دهد که صرفاً مطالعه کاپیتال مانند سلسله درس های دیوید هاروی به تنهایی و بدون توجه به این مسأله یک سره بی ربط و بی فایده خواهد بود). تحلیل مارکس نشان می دهد که اولاً از آن جا که سرمایه داری اقتصادی است مبتنی بر مالکیت خصوصی فردی، دستکم در یک سطح، نظامی است که همه را به رقابت با یکدیگر وادار می سازد.

و ثانیاً در سطحی عمیق تر متوجه می شویم که سرمایه داری در این میدان جنگ «همه علیه همه»، هرگز افراد را در موقعیت هایی یکسان و برابر قرار نمی دهد. از همان ابتدا، گروه هایی از افراد به دلایل **شرایط ویژه تاریخی**، مالک ابزار تولید- یعنی وسایل کار، ماشین آلات، ساختمان ها، مواد خام و هر آن چه برای تولید اقلام مورد نیاز جامعه ضروری است- هستند؛ در حالی که اکثریتی از اعضای جامعه فاقد مالکیت هستند و به همین دلیل به اجبار باید در جستجوی اشتغال و کار برای گروه اول باشند. چرا که در این جامعه تولید نه برای رفع نیاز، که برای «سود» صورت می گیرد. بنابراین سرمایه داران، به عنوان مالکین ابزار تولید اجتماعی، با دنبالهروی از سود قادرند تا میزان مالکیت خصوصی در دسترس خود را گسترش دهند. اما سرمایه داران به دلیل رقابت دائمی با یک- دیگر، نه با هر سطحی از سود، بلکه تنها با «حداکثر» مقدار آن ارضا می شوند

اما همین نیاز به حداکثر کردن سود، که خود از رقابت درونی سرمایه داری سرچشمه می گیرد، در عوض به یک دینامیسم خصومت آمیز (به اصطلاح **آنتاگونیستی**) شدید در بین سرمایه داران، و به همین ترتیب در بین کارگران، منجر می شود. تحقق همه مطالباتی که کارگران برای خود و خانواده هایشان دارند- از جمله دستمزدهای بالاتر، بیمه، تعطیلات،

بورژوازی و سوسیالیزم محافظه کارانه بورژوازی هم ثابت قدم بودند. علت همه این مرزبندی های مارکس و انگلس با «انواع» مختلف «سوسیالیزم»، مشخص است. **سوسیالیزم به عنوان آلترناتیو سرمایه داری، در ذهن طبقات مختلف با انگیزه های مختلف، معانی مختلفی دارد.** مثلاً «بیسمارک» که در مقام ریاست حکومت آلمان در اواخر دهه ۱۸۷۰ قانون «ضد سوسیالیستی» را تصویب کرد، چند سال پس از آن اعلام کرد که «دولت باید به معرفی بیشتر سوسیالیزم در پارلمان ما بپردازد»! همین امروز هم حزب سوسیالیست فرانسه را داریم که دومینیک اشتراواس کان، مدیر سابق صندوق بین المللی پول عضو آن و به این اعتبار «سوسیالیست» بوده است!

به هر حال مارکس راه خود را این سنت اتوپیایی جدا کرد و از طریق مطالعه در دو حوزه مشخص بود که توانست سوسیالیزم را بر پایه علمی آن بنا کند. مارکس ابتدا به مطالعه عمیق **تاریخ** روی آورد و همین امر او را به این جمع بندی رساند که نیروی محرکه توسعه و تکامل تاریخی، چیزی نیست جز مبارزه طبقاتی، و در همین جاست که می گوید: «تاریخ تمامی جوامع تاکنون موجود، تاریخ مبارزه طبقاتی است». این عبارت به ظاهر ساده، کلید درک علمی مارکس و انگلس است. البته این نتیجه گیری یک استدلال و ادعای تجربی است، اما تاریخ خود سرشار از نمونه های فراوانی است که حتی مورخین بورژوازی را هم واداشته تا برای توضیح رویدادهای تاریخی، به مفهوم طبقه متوسل شوند.

اما این حقیقت که تاریخ از مبارزه طبقاتی زاده می شود، هنوز سؤال های بی پاسخی را در درون جامعه سرمایه داری به جای می گذارد: طبقات متخاصم کدام اند؟ کدام طبقه در مبارزه غالب خواهد شد؟ این طبقه، به خلق و ایجاد چه نوع جامعه جدیدی واداشته خواهد شد؟

دومین مطالعه عمیق مارکس که به ارائه تحلیلی دقیق و موşkافانه از عملکرد و مکانیزم سرمایه داری انجامید (و نتایج آن در قالب مجموعه چهار جلدی

«اتوپایی» و تخیلی نیست؛ کارگران یا به سوی سوسیالیسم حرکت می کنند یا شاهد سقوط و نابودی حیات خود خواهند بود. یعنی همان شعار معروف «یا سوسیالیسم یا بربریت» که در جهان سرمایه داری امروز به وضوح صحت این دو راهی را نشان می دهد.

بنابراین سوسیالیسم مدرن یک جنبش علمی است که بر تکامل تاریخی گذشته و وضعیت اقتصادی-اجتماعی حال بنا شده. بنابراین چیزی نیست که در مغز یا تصور عده ای فیلسوف ریشه دوانده باشد. وجه تمایز بین سوسیالیست های ایده الیست اولیه و سوسیالیسم مدرن، تفاوت بین تخیل گرایی و علم است. مثلاً افلاطون در کتاب «جمهوری» خود یا توماس مور در «اتوپیا» یک سلسله شرایط ایده آل اجتماعی را از ذهن خود خلق کردند. درحالی که سوسیالیسم مدرن بر مبنای واقعیت قرار دارد. به جامعه به عنوان مقوله ای همواره در تغییر نگاه می کند، قادر است که توضیح دهد چرا جامعه در گذشته دستخوش تغییر شده و باید در آینده هم تغییر کند. این که چرا سوسیالیسم قادر به توضیح گذشته و حال و پیش بینی آینده است، به آن برمی گردد که بر پایه واقعیت های تاریخی و حقایق علم اقتصاد قرار دارد. بنابراین سوسیالیسم علمی، علمی است که شرایط رهایی طبقه کارگر، سرنوشت سرمایه داری و جایگزینی آن با فرماسیونی که منافع اکثریت انسان ها را مرتفع سازد، تحلیل می کند. در واقع ما بر مبنای پراتیک مبارزاتی، به تئوری می رسیم و سپس همان تئوری را در پراتیک محک می زنیم و اصلاح و تقویت می کنیم. این ترکیب تئوری و پراتیک که مارکس «پراکسیس» نامید، علم ماست.

از گذشته تا به امروز بسیاری از جریاناتی که خود را «مارکسیست» خطاب می کنند، در واقع به سوسیالیسم تخیلی بازگشته اند. مثلاً جریان به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی»، یعنی فلسفه رودولف هیلفردینگ و اوتو باوئر (هرچند مشابه ایده های این دو از سوی رهبرانی دیگر، نظیر کائوتسکی در

مرخصی درمانی، حقوق مستمری، حق عائله مندی، مزایا و نظایر این ها- فقط به بهای سود سرمایه دار امکان پذیر است. یعنی هرچه موفقیت کارگران در دستیابی به منافع خودشان بیش تر باشد، سود سرمایه دار کمتر خواهد شد. دقیقاً به همین دلیل است که سرمایه داران و کارگران همیشه در یک نزاع و کشمکش دائمی با یک دیگر هستند.

بنابراین مارکس گرایش های مختلفی را که در درون نظام سرمایه داری وجود دارد، تشریح می کند:

اول، گرایش به رشد طبقه کارگر در نتیجه رقابت میان سرمایه داران که طی این پروسه، بازندگان به درون طبقه کارگر سقوط می کنند.

دوم، طی پروسه رقابت و انباشت سرمایه، یک بنگاه سرمایه داری، بنگاهی دیگر را می بلعد، و بنابراین گرایش به رشد اندازه بنگاه غالب و گردآوردن شمار زیادی از کارگران در کنار یکدیگر در محل کار، بروز می کند.

سوم، رشد اندازه بنگاه های باقی مانده، مستلزم جمع آوری مقادیر بزرگتری از سود برای مقابله با رقبای بزرگتر سرمایه دار است. این گرایش، به ایجاد نزاع شدید میان سرمایه داران، و میان کارگران تحت استخدام هر یک از آن ها با یک دیگر، می انجامد.

چهارم، طبیعت و ماهیت بی برنامه، پرهرج و مرج و خودخواهانه سرمایه داری یک نتیجه اجتناب ناپذیر دارد و آن بروز بحران های ادواری و فراگیر اقتصادی است، به طوری که صنایع ورشکسته می شوند، تولید به حالت تعلیق در می آید و بخش عظیمی از طبقه کارگر، بیکار می شود و به آن چه که مارکس «ارتش ذخیره کار» می نامد، می پیوندد.

به طور خلاصه، تمامی این گرایش ها طبقه کارگر را وادار می کند تا برای دفاع از زندگی خود، وارد عمل شود. بنابراین مارکس با دقت تمام نشان می دهد که منطق سرمایه، ناگزیر کارگران را به سوی سوسیالیسم حرکت می دهد. این دیگر یک نسخه

«پرولتاریا نمی تواند نزد خود سوسیالیزم زنده ای بسازد. این سوسیالیزم باید به وسیله اندیشمندانی که مجهز به کلیه ابزار علمی بورژوازی، نقطه نظری پرولتری اتخاذ می کنند و از این نقطه نظر بینش اجتماعی پرولتری نوین را گسترش می دهند، برای این طبقه آورده شود»

اما تأکید بر روی ایجاد آگاه سوسیالیستی از درون، نیمه ای از موضوع است؛ همان طور که تأکید صرف روی آگاهی «از بیرون» به انحراف «قیم مآبی» و مبارزه به جای طبقه کارگر می انجامد، تأکید صرف روی آگاهی از درون هم به انحراف گرایش به اصطلاح «کارگر-کارگری» می انجامد که هر کارگر را الزاماً مترقی و حامل آگاهی انقلابی می پندارد.

ما به این گفته بسیار مهم مارکس اعتقاد داریم که «رهایی طبقه کارگر، امر خود این طبقه است». اگر این گفته را به تنهایی بپذیریم، به این معنا خواهد بود که کمونیست ها صرفاً باید دست به بغل گوشه ای بایستند و لبخند بزنند و نظاره گر آن باشند که کارگران خودشان را آزاد خواهند کرد. از طرف دیگر این را می دانیم را ایدئولوژی غالب در جامعه سرمایه داری، ایدئولوژی خود طبقه حاکم است. در واقع به قول مارکس طبقه ای که ابزار تولید مادی جامعه را در دست دارد، در آن واحد ابزار تولید فکری و ذهنی آن را هم در اختیار دارد (یعنی رادیو، تلویزیون، انتشارات و اینترنت و غیره). اگر این حکم را هم به تنهایی بپذیریم، باز باید گوشه ای بایستیم، منتها به جای لبخند زدن، گریه کنیم؛ چون آگاهی سوسیالیستی نهایتاً در مقابل آگاهی وارونه بورژوازی مغلوب می شود. پاسخ این دوگانگی یا تناقض دقیقاً همان «حزب طبقه کارگر» است. این دوگانگی از ذهن مارکس سرچشمه نمی گیرد، بلکه درخود واقعیت نهفته و مستتر است.

مسأله این است که به موازات آگاهی «از درون»، ما شاهد ایدئولوژی طبقه حاکم و تزریق ضد آگاهی یا آگاهی وارونه هم هستیم که آن را خنثی می کند

آلمان حمایت می شد)، در واقع بر پایه یک نتیجه گیری نادرست، این بحث را پیش می کشید که که انسان باید از همان ایام کودکی تعلیم ببیند و تربیت شود تا به بلوغ کافی برای سوسیالیزم برسد، و همین مفهوم تئوریک بود که سال ها بر انترناسیونال دوم هم تسلط داشت. حتی جالب است که امروز بسیاری از «نئو-گرامشیست» ها هم گمان می کنند که اول باید دانشگاه ها و رسانه های جمعی را تسخیر کرد تا بعد بتوان جامعه را به گردش به چپ قادر ساخت. به این ترتیب ناگهان مبارزه برای سوسیالیزم، به مبارزه برای کسب «هژمونی» تقلیل پیدا می کند، به این معنا که افراد را باید یک به یک به ضرورت سوسیالیزم متقاعد ساخت تا به این ترتیب یک «عقیده عمومی» در جامعه شکل بگیرد.

مؤلفه دوم

همان طور که اشاره شد، جنبش سوسیالیستی و در نتیجه آگاهی سوسیالیستی پیش از مارکس و انگلس، و در متن جنبش کارگری در تقابل با سرمایه داری نقداً به وجود آمده بود. همان نخستین پاراگراف مانیفست «شبی در اروپا درحال گشت و گذار است: شب کمونیزم» و چند خط پایین تر تأکید می کند که «تمام قدرت های اروپا هم اکنون پذیرفته اند که کمونیزم خود یک قدرت است» همه این ها یعنی جنبش سوسیالیستی و کمونیستی در واقع خود پیش از مارکس و انگلس وجود داشته و به هیچ وجه «ابداع» آن ها نبوده است. و این به آن معناست که عده ای روشنفکر پرمطالعه «آگاهی سوسیالیستی» را برای طبقه کارگر به ارمغان نیاوردند.

خلاف این دیدگاه را که آگاهی را صرفاً «خارج» از مدار طبقه کارگر جستجو می کند، می توان در نظریات ویکتور آدلر در برنامه هاینفلد سوسیال دموکراسی اتریش و بعدها کارل کائوتسکی دید که مفهوم اساسی نظریه سازماندهی در بین الملل دوم بود. مثلاً کائوتسکی به صراحت استدلال می کرد که:

صورت می گیرد. منتها پس از تسخیر قدرت سیاسی و درهم کوبیدن دولت سرمایه داری، مرحله انقلاب اجتماعی و دگرگونی تمام ارکان جامعه فرامی رسد و این مرحله ای است که به «اکثریت» جامعه نیاز خواهد داشت. در این پروسه است که باید اکثریت جامعه را به سوسیالیسم و مشارکت در حال ساختن آن متقاعد ساخت.

«دولت کارگری»، در تمایز با سایر دولت ها، دست کم از سه شرط کلی و حیاتی پیروی می کند:

۱- رفع شکاف و تمایز میان قوای مجریه و مقننه: در واقع کل جامعه طبقاتی فعلی بر تقسیم کار فکری ویدی، و تمایز شدید میان این دو، بنا شده، در نتیجه، آن نوع دموکراسی که به بهترین شکل می تواند ضامن تداوم و حفظ جامعه طبقاتی باشد، جدایی و تفکیک میان قدرت قانون گذاری و قدرت اجرایی است: یعنی یک طبقه، تصمیم می گیرد، در حالی که طبقه دیگر باید آن را اجرا کند.

۲- حق عزل و نصب مقامات: این فقط نمایندگان شوراها نیستند که باید انتخاب گردند؛ بلکه قضات، کارگزاران رده بالا، افسران ارتش، مسئولین آموزش و پرورش، مدیران و غیره همگی باید هر لحظه پاسخگو، و قابل عزل و نصب با اتکا به آرای عمومی باشند. بنابراین نظارت دائمی، گسترده، شفاف و دموکراتیک از پایین، یعنی از سوی شوراها، بر عملکرد تمامی مسئولین دولت باید ممکن شود و از این طریق تمایز میان کسانی که از قدرت دولتی برخوردارند و کسانی که به نام آن ها این قدرت اعمال می شود، از میان برود. این جا است که ضرورت تغییر دائمی مقامات منتخب برای جلوگیری از حفظ افراد معین در حوزه های مختلف قدرت و رشد بوروکراسی، فوق العاده ضروری می شود. آن چه دولت انجام می دهد، باید هر چه بیش تر در چشم انداز بلندمدت به وسیله توده های مردم صورت بگیرد.

(معمولاً وقتی این آگاهی اکتسابی از میان می رود، عده ای آن را با تئوری «فقدان حافظه تاریخی» توجیه می کنند، درحالی که این «تئوری» توضیح دقیقی از مکانیزم این مسأله، علل و طریقه مقابله با آن به دست نمی دهد). تنها ظرفی که می تواند چکیده پراتیک مبارزاتی کارگران را در سطح بین المللی تننوریزه کند، آگاهی موجود را حفظ کند و ارتقا دهد و آن را به عنوان خط در درون جنبش ببرد، حزب پیشتاز انقلابی است. حزبی که هم بخش پیشرو و آگاه طبقه کارگر را دربرمی گیرد و هم روشنفکرانی انقلابی را که شاید خاستگاه طبقه کارگر را نداشته باشند، ولی در عمل مبارزاتی در کنار این طبقه قرار گرفته اند. چنین حزبی است که چنان در شرایط اعتلای انقلابی، از سوی طبقه کارگر «پذیرفته» و به «حزب طبقه کارگر» مبدل شود، قادر است طبقه کارگر را به قدرت سیاسی برساند.

بنابراین سوسیالیسم مارکسیستی از پایین است، به «نخبه گرایی» اعتقادی ندارد، و در عوض قویاً به این اصل معتقد است که «رهای طبقه کارگر، باید به دست خود این طبقه» صورت بگیرد. منتها طبقه کارگر نیاز به ابزار خود، یعنی حزب سیاسی دارد که رد فقدان آن ما متحمل انواع شکست ها و از دست دادن فرصت های تاریخی در بزنگاه ها شده ایم. در عوض آن چه داریم انواع احزاب «کمونیست» است. این نشان می دهد که هیچ یک از این احزاب موجود ارتباطی به طبقه کارگر ندارند، بلکه به شکل قیم مآب و از بالا به جنبش حقه شده اند، و بنابراین مانع ایجاد و تدارک حزب سیاسی طبقه کارگر می شوند.

مؤلفه سوم

هدف کمونیست ها این است که طبقه کارگر را به عنوان یک طبقه تا مرز تسخیر قدرت سیاسی و سرنگونی سیادت بورژوازی ارتقا دهند. در واقع نخستین گام برای طبقه کارگر، انقلاب سیاسی و خرد کردن ماشین دولت سرمایه داری است که این کار با اتکا به اقلیتی از جامعه (یعنی اکثریت طبقه کارگر)

شد و از این نقطه نظر، رعایت آن را مهم ترین پیش شرط ضمانت سلامت دولت کارگری در طی دوره گذار دانست:

۱- کاهش هر چه بیشتر شکاف میان قوای قانون گذاری و اجرایی؛ به رسمیت شناختن حق عزل و نصب هر یک از مقامات و کارگزاران اقتصادی و سیاسی در هر زمان، و به ویژه محدود کردن دستمزدهای آنان.

۲- تقویت خصلت دموکراتیک مدیریت اقتصادی، از طریق تقویت شوراهای و کمیته های خودگردانی، کنترل و مدیریت کارگری در کارخانه ها، بنگاه ها و مؤسسات؛ در تحلیل نهایی کسانی که مازاد تولید اجتماعی را کنترل می کنند، کل جامعه را تحت نظارت دارند.

۳- تضمین بی چون و چرای حقوق دموکراتیک تمامی مخالفین- اعم از حق آزادی بیان، آزادی احزاب، مطبوعات، روزنامه ها بدون هیچ گونه محدودیت- و همچنین حفظ استقلال اتحادیه های کارگری و به رسمیت شناختن حق اعتصاب. واضح است که محدود ساختن آزادی های سیاسی دشمنان طبقاتی دولت کارگری، متناسب با میزان خشونت آن ها در مقاومت است. دولت کارگری وظیفه دارد که امکانات لازم برای ابراز نظر و نقد را در اختیار مخالفین قرار دهد، ولی هرگونه اقدام قهرآمیز از سوی گروه ها و احزاب مخالف در جهت سرنگونی دولت کارگری، با پاسخ مادی و قهرآمیز رو به رو می شود.

۴- رعایت قوانین مصوب شوراهای که از طریق دولت شورایی لازم الاجرا اعلام می گردد، و چارچوب و خطوط کلی مسیر حرکت را روشن می کند.

۵- تدارک دیدن یک «انترناسیونال انقلابی»، برای سازماندهی انقلابی در دیگر کشورها. چنان چه انقلاب در سطح ملی و بدون حمایت طبقه کارگر

۳- محدودیت دستمزد مقامات عالی: هیچ یک از مقامات، کارگزاران، نمایندگان و اعضای قوه مقننه- مجریه نباید دستمزدی بالاتر از یک کارگر ماهر دریافت کنند؛ این تنها روش صحیح و کارا برای جلوگیری از ورود افرادی است که به دنبال مقام های «دولتی»، در حوزه های مختلف قدرت لانه می کنند و عملاً به شکل انگلی به بهای جامعه رشد می کنند.

بنابراین ویژگی های دولت کارگری (که به درستی می توان یک «شبه دولت» نامید)، در این جا روشن می شود؛ دولت کارگری، نخستین دولتی است که به محض زایش، اضمحلال خود را آغاز می کند؛ ساز و برگ آن از کسانی تشکیل می شود که در ارتباط با توده مردم جامعه، از امتیازات مادی بوروکراتیک برخوردار نیستند؛ دولتی که نقش و عملکردهای آن هر چه بیش تر به وسیله اعضای در جامعه صورت می گیرد که مرتباً جایگاه خود را در بخش های مختلف با یک دیگر عوض می کنند؛ بنابراین یک گروه، نمی تواند با تثبیت خود در قدرت، فعالیت را جدا از اکثریت جامعه انجام دهد و منافع و امتیازات اخص خود را به کل جامعه دیکته نماید. این «دولت»، همراه با محو شدن طبقات اجتماعی، تضادهای اجتماعی، قانون ارزش، پول، بازار و تولید کالایی و ... محو می شود. این محو شدن دولت را باید به معنای رشد تدریجی خودگردانی و خود-مدیریتی تولیدکنندگان و شهروندان درک کرد، آن هم تا زمانی که نهایتاً کل جامعه در قالب کمون های خودگردان تولیدکننده-مصرف کننده، تنظیم شده و سازمان بیابد.

بنابراین هرچند نمی توان رویدادهای اجتماعی پس از انقلاب را به دلیل عملکرد فاکتورهای مختلف در سطح ملی و بین المللی به طور دقیق حدس زد و برای جلوگیری از انحرافات که خود زائیده شرایط عینی خواهد بود، ضمانتی بی چون و چرا معرفی کرد، ولی دست کم می توان به مواردی اشاره کرد که در غیاب آن حتماً دوره گذار در نطفه خفه خواهد

استقرار فرماسیون سوسیالیزم) می رسد. چرا که خود نظام سرمایه داری خصلت جهانی دارد، بنابراین انقلاب اجتماعی برای سرنگونی آن هم فقط می تواند ابعاد جهانی، و نه ملی، داشته باشد. هر حرکت جدید به سمت محور تضادهای اجتماعی و دولت، به سمت خودمدیریتی در جامعه، به سطح بالاتری از نیروهای مولد و فرهنگ نیاز خواهد داشت، و رشد نیروهای مولد در سطح هر کشور، کاملاً وابسته به جهان خواهد بود. به این اعتبار، دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم، تحت دیکتاتوری پرولتاریا و دولت کارگری، خود ارتباط تنگاتنگی با انقلاب جهانی قرار دارد.

در نتیجه حتی اگر پروسه «ملی سازی» صنایع سنگین، زمین های بزرگ و تجارت خارجی (یعنی) در واقع تخصیص ابزار تولید به وسیله دولت کارگری، به عنوان نخستین وظیفه پس از پیروزی (انقلاب کارگری) در سطح ملی آغاز شود، «اجتماعی کردن» مالکیت بر ابزار تولید تنها در مقایس بین المللی قابل تحقق است. به بیان دیگر، «مالکیت دولتی» در طول «دوره گذار» هنوز یک «مالکیت اجتماعی» (یعنی مالکیت کل جامعه) به معنای دقیق کلمه نیست. در این جا مالکیت دولتی، درست مانند تمامی جوامع طبقاتی، نه مالکیت مشترک کل جامعه، بلکه هنوز مالکیت طبقه حاکم (پرولتاریا) است. بنابراین مالکیت دولتی را، هرچند که در دستان طبقه کارگر و متحدین طبقاتی آن باشد، نمی توان با مالکیت اجتماعی یکسان گرفت. «مالکیت دولتی» پرولتاریا، یک گام مهم به سوی «مالکیت اجتماعی» است، اما فقط یک گام و نه بیش تر. «مالکیت دولتی» تا جایی که بتواند تحت قدرت کارگری یک پل انتقالی به سوی جامعه بی طبقه بسازد، یک دستاورد محسوب می شود؛ اما هرگز فی نفسه یک هدف نهایی نیست.

اجتماعی کردن واقعی مالکیت بر ابزار تولید، موضوع جامعه بی طبقه است. ماهیت اجتماعی واقعی ابزار تولید تنها زمانی می تواند به طور کامل

سایر کشورها (به خصوص کشورهای پیشرفته سرمایه داری) باقی بماند، قطعاً محکوم به شکست خواهد بود.

اساس تضمین دوره گذار، حفظ و رعایت دموکراسی کارگری است.

مؤلفه چهارم

اما آن چه به عنوان ویژگی های ضروری یک دولت کارگری و تضمین سلامت آن طی «دوره گذار» در سه مورد فوق گفته شد، عموماً به تصمیمات و اراده جمعی ارتباط داشت. در حالی که سرعت و قلمرو برنامه ریزی و دگرگونی های مرتبط با دوره گذار در تحلیل نهایی نه فقط به «تصمیمات اختیاری» سازمان های سیاسی، بلکه به «شرایط عینی غیراختیاری» هم بستگی دارد. به عنوان مثال، اگر دولت کارگری به خصوص در کشوری عقب مانده ایزوله باشد، به ناگزیر با مشکل بزرگ فقدان صنعتی شدن رو به رو می شود؛ چرا که «انباشت اولیه» لازم برای جهش صنعتی رو به جلو، به شکل دموکراتیک و کاملاً با اتکا به ذخایر و توان کار خود کشور، بدون بهره مندی از قابلیت های اقتصاد جهانی در وضعیت تحریم از سوی سرمایه داری، دیگر با اراده صرف امکان پذیر نخواهد بود. در صورت تداوم چنین شرایطی، زمینه برای رشد یک لایه بوروکراتیک و صاحب امتیاز فراهم می شود که تصمیمات و برنامه ریزی را از «بالا» و به جای اکثریت جامعه اعمال می کند؛ در چنین شرایطی نمی توان از تنگناهای عینی موجود فرار کرد، مگر آن که نیروی کار جامعه را به بی رحمانه ترین شکل ممکن (مانند اردوگاه های کار اجباری دوره استالینیزم) به کار بگیریم که چنین اقدامی خلاف روح دولت کارگری و در تقابل با دموکراسی کارگری است.

بنابراین این نکته فوق العاده مهم را نباید فراموش کرد که انقلاب در سطح «ملی» آغاز می شود، ولی تنها در سطح «بین المللی» به نتیجه خود (یعنی



متن پیش رو، مربوط به سخنرانی ای است که از سوی رفیق مازیار رازی طی نشست عمومی «احیای مارکسیستی» در لندن (به تاریخ ۱۲ ژوئن ۲۰۱۳)، در مورد فعالیت های این پروژه و ضرورت آن در شرایط کنونی، ایراد شد و اکنون برای خوانندگان نشریه، به فارسی ترجمه و منتشر گردیده است.

مجری برنامه: کسانی که پروژه «احیای مارکسیستی» را بنا نهادند، جریان های همفکر سوسیالیستی هستند از فرانسه، ترکیه، ایران و همین جا-انگلستان- که خواهان ایجاد بحث میان جریانات سوسیالیستی در سطح جهانی می باشند.

مازیار راضی از گرایش مارکسیست های انقلابی ایران که مهمان ما در انگلستان است، در این پروژه فعال بوده، و ما خواستیم که ایشان نظرشان را در این رابطه بیان کنند.

مازیار رازی: بله، با تشکر از شما رفیق – این به خود به خودی باید روشن باشد که چرا ما باید در این زمان، در این برهه از تاریخ مبارزات طبقاتی، مارکسیزم را احیا و بازسازی کنیم و به فعالیت بین المللی زندگی دوباره ببخشیم.

به منصه ظهور برسد که دوره گذار، وظیفه تاریخی خود را در مقیاس جهانی به نتیجه پایانی رسانده باشد. به عبارت دیگر، وجود یک سازمان اجتماعی که در آن ابزار تولید به همه مردم در سرتاسر دنیا خدمت رساند، ممکن خواهد بود، اگر و تنها اگر نظام جهانی سرمایه داری مطلقاً برچیده و مرزهای ملی آن نیز نابود گردد.

الامتیاز بین مدیریت پنج بانک تقسیم کرده بودند. این روزنامه از آن جا که مجانی است، توسط صدها هزار عابر در روز خوانده می شود. طنز مسأله این جاست که روز بعد در مقاله دیگری در «آپزم و کپ» به مشکل فقر در انگلستان اشاره کرده و نوشته بود که ۵۰۰ هزار نفر زیر خط فقر زندگی می کنند، یعنی حتی غذای کافی ندارند.

وضعیت امروز به این شکل است که آن ها با این وضعیت بحرانی، در حال چپاول مردم هستند و در نتیجه مردم به خیابان ها ریخته اند. در چنین دورانی، ما باید موضع خود را بازنگری کنیم.

مارکسیست های انقلابی، در ظرف ۳۰، ۴۰ سال گذشته باید خود را آماده می کردند، به خصوص تروتسکیست ها که باید به طور مداوم برای انقلاب سوسیالیستی آماده شوند. در دوران رخوت، ما وظیفه داریم از فرصت استفاده و خود را آماده کنیم.

اما اکنون که میلیون ها نفر به خیابان ریخته اند، هیچ گونه رهبری ای وجود ندارد. در نتیجه بسیار روشن است که انقلابیون چپ هم در بحران فرو رفته اند. در غیر این صورت، ما می بایست می توانستیم میلیون ها نفر از مردمی را که به خیابان ها ریختند رهبری کنیم. ما باید می توانستیم انقلابات را رهبری کنیم، شرایط پیشا-انقلابی را در بسیاری جاها رهبری کنیم... اما مارکسیست ها و تروتسکیست ها غایب اند، کاملاً غایب اند و هیچ نشانی از رهبری آن ها نیست... آن ها حتی خود را هم نمی توانند رهبری کنند. دائم در حال مشاجره هستند، تجزیه می شوند: نگاه کنید به وضعیت کنونی SWP. این سازمان های بزرگ و گسترده «تروتسکیستی» که قرارست مثلاً رهبری کنند، میدان را برای آنارشپیست ها خالی گذاشته اند و هیچ جایی حضور ندارند. در عوض یا مشغول ساخت «انترناسیونال» های جعلی هستند (مثل ده ها گروه بدون برنامه مانند IS و IMT) و یا سر خود را پایین انداخته اند و مشغول کارهای روزمره خود هستند.

دلیل آن این است که برای توده های کارگر و زحمتکش تحت ستم در سطح جهان، کاملاً روشن است که نظام سرمایه داری بنا به ماهیت خود، به دنبال چپاول آن ها است؛ بانک ها هم به همین نحو، همان طور که بیش از پیش به دنبال بحران نئولیبرالیزم از سال ۲۰۰۸ به این سو عیان شد، در پی چپاول آن ها می باشند.

طی چند سال گذشته، صدها، هزارها و میلیون ها نفر از توده ها برای این که در مقابل این حرکت آشکار بایستند، به خیابان ها ریخته اند. هفته پیش در ترکیه بود و هنوز هم ادامه دارد، پیش از آن در یونان بود و همین طور ادامه دارد: در اسپانیا، ایتالیا، حتی آمریکا، خاورمیانه، آفریقای شمالی... شورش ها، انقلابات در سطح جهانی.

پس این سؤال مطرح است که چرا هیچ گونه انقلاب سوسیالیستی رخ نمی دهد؟

برای ما سوسیالیست ها در نتیجه بلافاصله این سؤال مطرح می گردد که چرا هیچ گونه انقلاب سوسیالیستی نمی شود؟

در این دوران که سرمایه داری- هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی- در بحران بسیار عمیقی فرو رفته، دولت به روشنی پشت این اقلیت یک درصدی آمده است و از بانک ها دفاع می کند، سیاست های تضییعی را پیاده می کند و می خواهد که میلیون ها انسان زحمتکش بهای اشتباهات آن ها را بپردازند... و بعد اقدام به دزدی قانونی و چپاول مردم می کنند، مثل «بانک بارکلی» و «HSBC». سپس با تغییر مدیریت و برداشتن یک فرد از مقامش و کاهش دویست، سیصد هزار پوندی از حق الامتیاز و گذاشتن فرد دیگری به جای او، مسأله را ماست و مالی می کنند.

اتفاقاً من هفته پیش همین جا وقتی سوار مترو بودم، چشمم به روزنامه مجانی «مترو» افتاد. در آن آمده بود که این ها مبلغ ۵۰۰ هزار پوند را به عنوان حق

ایجاد رفرم هایی بود؛ دوره ای که نئولیبرالیزم با شکست معدنچیان در همین کشور (انگلستان)، جوّ رخوتی را به وجود آورده و با اقداماتی در سایر کشور جوّ گنج کننده ای ایجاد کرده بود که همه را مبهوت کرده بود.

اما حالا وضع تغییر کرده و ما همه باید طرز برخورد خود را تغییر دهیم. از این رو این پروژه به وجود آمد که با کارهای سایر سازمان ها متفاوت خواهد بود. ما مدافع ساختن بین الملل ساختگی نیستیم. ما نمی خواهیم چشمان خود را به شرایط کنونی ببندیم. پس این پروژه می خواهد نگاهی دوباره به مارکسیزم داشته باشد.

از سال ها پیش مسأله اصلی و مرکزی ما هم این بود که: تروتسکیزم چه مشکلی دارد؟ این «مارکسیست های انقلابی» کجا هستند؟ چرا آن ها نظریات ابتدایی مارکسیزم را هم تغییر داده اند؟! برای مثال، نگاهی به SWP می اندازیم (چون قبلاً از این ها نام بردیم، در غیر این صورت، این ها بیشترشان هم همین طورند)، این گروه دست آخر سر از جبهه یکی از ارتجاعی ترین رژیم ها، رژیم ایران، درآورده و با عناصر حزب الله در خیابان های لندن دیده می شوند. در نتیجه یک چیزی واقعاً باید در رابطه با نظرات این «مارکسیزم» خراب باشد. این مارکسیزم نیست، اگر در پایان این تحلیل ها برویم و در جبهه یک رژیم ارتجاعی قرار بگیریم و با عناصر ارتجاعی حزب الله یک شکل فعالیت بگذاریم و جبهه متحد بسازیم! بنابراین، این نوع فعالیت که از این تئوری ها بیرون آمده، توسط یک چنین به اصطلاح تئوریسین هایی، نشان می دهند که در حقیقت، بحران تئوری هم وجود دارد که ما می باید احیا کنیم. ما باید از ابتدایی ترین تئوری ها شروع کنیم. ما می باید در واقع از «مانیفست کمونیست» شروع کنیم و ببینیم که چه درس هایی از گرایش های مارکسیستی در کل تاریخ مبارزه می توانیم بگیریم و ببینیم چه اصولی از تروتسکیزم، از اصول ابتدایی لنینیزم می یابیم. حتی مفهوم سازماندهی لنینیستی تغییر کرده است.

در نتیجه وقت آن رسیده که ما درباره این وضعیت تجدید نظر کنیم. امروز ما به عنوان مارکسیست نمی توانیم چشم خود را نسبت به قیام هایی که رخ داده، ببندیم و مردم را در خیابان ها رها کنیم... نوجوانان ۱۶، ۱۷ ساله همین دو سال پیش بود که به خیابان ها ریختند و روی دیوارها نوشتند «انقلاب»، «سوسیالیزم»... بدون هیچ گونه آموزشی! این نشانه فقدان رهبری در سطح جهانی است.

البته هیچ گونه راه حل فوری برای این مسأله وجود ندارد. ما آرزو می کردیم که امروز کمینترن داشتیم. کمینترنی که با انقلاب روسیه در مقیاس جهانی تأسیس شد. اما من به شما اطمینان می دهم که شرایط عینی، امروز در سطح جهانی آماده انقلابات سوسیالیستی است و این کمبود رهبری باعث شده است که ما بنشینیم و همین کارهایی را که ۳۰، ۴۰ سال است انجام داده ایم ادامه بدهیم.

به این ترتیب، این پروژه «احیای مارکسیستی» از درون این وضعیت عینی بیرون آمده است. ما در این جا می گوئیم که ما نمی توانیم بحران رهبری را فوری حل کنیم، ما نمی توانیم یک سازمان بین المللی در مقیاس جهانی را که بتواند انقلاب را رهبری کند، همین حالا ایجاد کنیم. اما چیزی که می توانیم بگوئیم این است که ما می توانیم بازنگری بکنیم ... درباره قدم هایی، قدم هایی بسیار کوچک که می توانیم برای ساختن «بین الملل انقلابی» برداریم، بحث کنیم. این است ایده «احیای مارکسیستی»... این یک پروژه است، سازمان نیست، گرایش نیست... تنها یک پروژه است که می خواهد فکر بازنگری را احیا کند.

این که بخواهیم این طرف یا آن طرف دنبال افرادی بگردیم که از گروه های دیگر جدا شده اند- مثلاً یک نفر از IS، یک نفر از SWP و غیره- در این دوران فایده ندارد. این کار برای دوران رخوت خوب بود و در ضمن خیلی هم خسته کننده و بی حاصل است و کمتر کسی علاقه دارد که در آن درگیر شود. این نوع فعالیت ها به درد دوران اولیه نئولیبرالیزم می خورد که سرمایه داری مشغول

داخلی داشته باشیم. ما در عین حال می خواهیم یک نشریه، یک نشریه مشترک داشته باشیم که عقاید و بحث هایمان را بتوانیم به سطح گسترده تری بکشانیم (تا به دست هر کسی که تمایل داشت برسد).

با بازنگری و بازسازی نظریات مارکسیستی خود و به وسیله فعالیت های مشترک در زمینه های مختلف در مقیاسی جهانی، می توانیم بر همدیگر تأثیر بگذاریم و با هم بهتر رابطه برقرار کنیم، درباره سایر کشورها تدریجاً بیشتر آشنا شویم. تدریجاً شروع به ساختن یک گرایش مارکسیستی حقیقی، یک گرایش بین المللی کنیم که بتواند یک گرایش بین الملل مارکسیستی حقیقی را برای سال های درازی در آینده رهبری کند.

یک سازمان بین المللی حقیقی که خود را برای انقلابات، برای انقلاب جهانی، برای انقلاب در ضعیف ترین نقاط جهان - مثل ایران، مصر، تونس، و مانند این ها - به عنوان دستور روز آماده می کند.

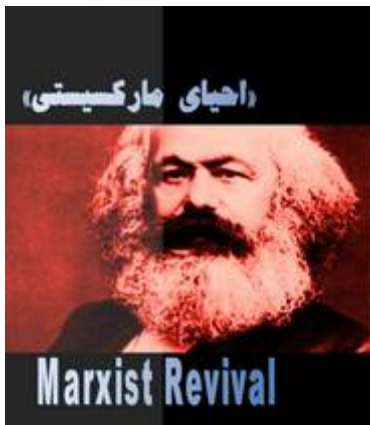
این بحران های عمیق در هر یک از این کشورها هر لحظه می تواند طغیان را گردد. مسأله بر سر آماده کردن و تدارک رهبری این انقلابات است. دومین انقلاب سوسیالیستی خود را در جهان ایجاد کنیم. بعد از روسیه، هیچ انقلاب سوسیالیستی دیگری پیش نیامده است. در حال حاضر ما عملاً در وضعیتی هستیم که اگر سازماندهی کامل داشته باشید، می توانیم در یک کشور، دومین انقلاب سوسیالیستی را شاهد باشیم.

اگر انقلابی با رهبری طبقه کارگر، رهبری مارکسیست های انقلابی در هر یک از این کشورها پیش آید، مانند زمین لرزه ای دنیا را تکان خواهد داد، مانند انقلاب روسیه، وقتی که در روسیه انقلاب شد، میلیون ها انسان، میلیون ها کارگر با آن اعلام همبستگی کردند و خیلی از انقلاب ها مانند انقلابات آلمان در سال های ۱۹۱۹، ۱۹۲۰، ۱۹۲۳ - که البته به دست سوسیال دموکراسی به شکست کشیده شدند - تحت تأثیر انقلاب روسیه موفقیت آمیز گشت.

تمام این گروه ها و سازمان ها، تظاهر به دست داشتن رهبری انقلاب جهانی می کنند، آن هم بدون داشتن حتی ۵ کارگر در یک کارخانه و بدون این که حتی یک اعتصاب را سازماندهی کرده باشند. این در حقیقت همان برخورد ارتجاعی با مفهوم لنینیستی حزب است. آن ها درک غلطی دارند. این نوع سازماندهی، استالینیستی است، ولی تظاهر به لنینیستی بودن می کند؛ اما نیست!

ما البته می باید آن را هم بررسی کنیم. بنابراین با این نظریه درباره «احیای مارکسیستی» ما همزمان دو چیز می خواهیم: اول به یک فعالیت و سازماندهی مشترک برسیم، نگاه کنیم و ببینیم چه چیزی در اطراف ما می گذرد و از روزمرگی خودداری کنیم. بله، در هر کشور ما بر حسب عادت یک سلسله فعالیت هایی داریم، اما باید به این هم توجه کنیم که در اطرافمان چه می گذرد، سعی کنیم خودمان را به قیام های توده ای در مقیاس جهانی مرتبط کنیم: خاورمیانه و جاهای دیگر و ببینیم چه راه حل هایی را می توانیم برای حل بحران موجود ببابیم. دوم و هم زمان که فعالیت های مشترک سیاسی می گذاریم، دور هم بنشینیم، بحث کنیم و تمام نظریات در مارکسیزم، لنینیزم، تروتسکیزم و هر چه که از تجربیات قبل خود داریم را بازنگری و بازسازی کنیم و به نظریات واقع بینانه تر و بهتر برسیم و مارکسیزم را تکامل بدهیم. چرا که مارکسیزم یک تئوری دگم نیست که ما برای همیشه نگاه داریم و برای هر کاری مانند یک فرمول بیرون بکشیم؛ ما باید آن را توسعه بدهیم. ما می باید آن را با وضعیت روز تطبیق بدهیم. بنابراین، ما به این نتیجه رسیده ایم که در حالی که با سایر سازمان ها ملاقات می کنیم - که در حال حاضر ۴ یا ۵ سازمان هستند - و هر کدام از این کشورها و سازمان ها به علت مشکلات موجود در کشورشان، در سطح خاص خود می باشند، ما می خواهیم با آن ها در زمینه تئوری هایمان بحث داشته باشیم؛ ما بحث هایی را در زمینه امپریالیزم، مسأله ساختن حزب تا حدودی شروع کرده ایم. می خواهیم که هر چه زودتر یک بولتن

«احیای مارکسیستی» به چه معناست؟



از زمان آغاز به کار پروژه «احیای مارکسیستی»، این پرسش به کرات مطرح شده است که عنوان مذکور به چه معناست، و آیا مارکسیزم به مثابه یک علم «مُرده» است که حال باید «احیا» گردد؟

تکرار چندباره این پرسش، آن هم پس از پاسخ‌های مبسوط به آن، در واقع نشان می‌دهد که در «درون» این دوستان از پیش مرزبندی‌هایی بی‌چون و چرا با کل ماهیت پروژه مفروض است، منتها از بُعد «بیرونی»، این مرزبندی و طفره رفتن از بررسی سایر جوانب، باید با طرح چنین پرسشی «تئوریزه» و «موجه» جلوه داده شود.

بنا به همین تجربیات می‌توان به طور قطع گفت که اختلاف این دوستان بر سر «نام»، صرفاً به این جهت ناگهان برجسته می‌شود که محتوای اصلی بحث پنهان و مخدوش گردد (انگیزه پشت این برخورد را هم در ادامه می‌توان دریافت). در واقع مسأله «نام» تنها یک موضوع فرعی و حاشیه‌ای است که می‌تواند در آخرین مرحله، مورد بحث قرار بگیرد. درحالی که این دوستان به شکل معناداری وارونه عمل می‌کنند. بنابراین نخستین پرسش این است که چنان چه عنوان دیگری به جای واژه «احیا» انتخاب گردد، آیا اساس و اهداف این پروژه را خواهند پذیرفت یا خیر؟

در حقیقت وقوع انقلاب در انگلستان، که در حال حاضر چندان به نظر نمی‌رسد، می‌تواند به سرنوشت انقلابات کشورهای دیگر منوط گردد. اگر مثلاً انقلاب سوسیالیستی در ایران صورت پذیرد، می‌تواند شرایط انقلابی خیلی از کشورهای دیگر را هم فراهم آورد.

اگر ما رهبری درستی داشته باشیم و اگر ما نظرات ابتدایی مارکسیزم را درک کنیم و اگر ما آن‌ها را به کار گیریم و در میان کارگران و اقشار تحت ستم نفوذ داشته باشیم، بعد می‌توانیم امیدوار باشیم که به تغییری که سال‌هاست برایمان یک رؤیا شده، برسیم. این یک امکانی است که اگر ما راه را درست رفته باشیم، می‌تواند واقعیت پیدا کند.

از طرف دیگر، ما با سازمان‌های دیگر بحث داریم که اگر شما می‌خواهید کارهای روزمره خود را ادامه دهید، اگر در حال حاضر ۲۰۰ نفر عضو دارید، در پنجاه سال یا صد سال دیگر تعدادتان به ۲۵۰ نفر می‌رسد و به این نحو هرگز نمی‌توانید انقلاب بکنید، و این روش صحیح ساختن یک سازمان یا روش صحیح آماده شدن برای انقلاب نیست.

بنابراین این است راه حل. البته با سایر سازمان‌ها در مقیاس جهانی این بحث را هم داریم که اگر شما روش بهتری را می‌دانید، معرفی کنید؛ ما گوش می‌دهیم و در فعالیت‌ها سهیم خواهیم شد. اما اگر ندارید، لااقل این را (که ما پیشنهاد می‌کنیم) بسازید.

این پروژه به این شکل است که گفته شد، به منظور ساختن یک گرایش (مارکسیستی) انقلابی برای آینده.

هم به شدت اسیر روزمرگی هستند و اصولاً همان سبک کار گذشته را بدون توجه به تغییرات و تحولات جاری دنبال می کنند. این شرایط، بیش و پیش از هر چیز بی اعتباری و «بحران» سازمان ها و احزاب موجود (و مدعی) را نشان می دهد. همه این ها یک معنای اخص دارد و آن این که درک وارونه و کاریکاتورمانندی از مفهوم «حزب لنینیستی»، مکانیزم درونی آن و همین طور «انقلاب» و «وظایف و تکالیف انقلابی» در دوره کنونی وجود دارد.

مضاف بر این، شاهد بوده ایم که در غیاب یک رهبری انقلابی، این گرایش های بورژوایی (اعم از ناسیونالیستی، فاشیستی، بنیادگرایی دینی و غیره) هستند که میدان را به دست می گیرند و تمامی اعتراضات و تحولات منطقه را به طرق مختلف (از جمله تحمیل جنگ و دخالت «بشر دوستانه») به آن سمت و سویی می کشند که در راستای منافع خودشان باشد. در این میان می بینیم که تمامی این سازمان ها به زعم خود در تقابل با «امپریالیزم» جانب یک دولت سرمایه داری سرکوبگر و ارتجاعی را (مانند رژیم جمهوری اسلامی، رژیم اسد و ...) می گیرند و یا بالعکس به اردوگاه خود امپریالیزم می پیوندند (جبهه النصره در سوریه و ...)، بدون آن که با وجود شرایط و بستر مساعد، برای یک «جبهه سوم انقلابی» تدارک ببینند. این خیانت های سیستماتیک به منافع طبقه کارگر از سوی نیروهایی که خود را «کمونیست» می نامند، یکی دیگر از عوامل بحران اعتبار است. این هم نشان می دهد که متأسفانه درکی «مخدوش» و «غیرمارکسیستی» از مقوله «امپریالیزم» بر بدن جنبش سنگینی می کند.

به همین ترتیب شاهدیم که چگونه تمامی این سازمان ها و جریانات، خود را مدافع «سوسیالیزم» معرفی می کنند، اما به مجرد آن که روی همین مفهوم به غایب مهم مکث می کنیم و پرسش هایی را در مقابل آن ها می گذاریم، در کمال تعجب می بینیم که چه برداشت های واپس مانده و منحرفی از آن وجود

به هر حال در توضیح این که چرا از عنوان «احیا» استفاده شده است، مختصراً باید گفت که بخش اعظم آن چه تحت عنوان مارکسیزم مطرح و تبلیغ می شود، تمام و کمال در تقابل مارکسیزم انقلابی قرار گرفته و به همین جهت اعتبار سوسیالیزم را در سطح بین المللی دستخوش بحران کرده است. وقتی صحبت از «بحران» می شود، بلافاصله می توان انبوهی از مصادیق آن را هم به عینه دید و فهرست کرد.

امروز به وضوح می بینیم که شرایط عینی در سطح جهانی کاملاً برای وقوع انقلاب سوسیالیستی فراهم است، و باید با کمال تأسف گفت که حتی از شدت آمادگی، در آستانه گندیدگی هم قرار دارد. دقیقاً مسأله ما هم از همین واقعیت عینی ساده و ملموس شروع می شود. این که سرمایه داری دست کم از دسامبر ۲۰۰۷ به این سو، وارد بدترین بحران در تمامی عرصه های خود نه فقط اقتصادی و اجتماعی، که همین طور سیاسی و ایدئولوژیک شده، توده های معترض در سرتاسر جهان به طور خودانگیخته و بدون رهبری به خیابان ها ریخته اند، مبارزه طبقاتی شدت گرفته، ولی چنین انقلابی رخ نمی دهد، و این دقیقاً به آن معنا است که یک فاکتور ذهنی اصلی، یعنی رهبری انقلابی، برای سمت و سو دادن به اعتراضات بالقوه و بالفعل وجود ندارد! این در حالی است که یک دوجین سازمان و حزب به اصطلاح «کمونیست» یا «کارگری» با وجود تمامی ادعاهای پرطمطراق خود، نه کوچکترین تدارکی برای این موضوع دیده اند و نه اصولاً ارتباطی به طبقه کارگر دارند؛ یعنی آن جایی که باید باشند، نیستند. این گونه است که در سر بزنگاه های تاریخی، یک به یک به بدترین شکل ممکن سقوط آزاد می کنند و به حاشیه می روند (حال بگذریم که انحرافات درونی این احزاب، اعم از نبود دموکراسی درونی، اخراج، اتهام زنی، باند بازی و ... خود به تنهایی این سازمان ها را حتی پیش از ورود آن ها به بزنگاه های تاریخی و محک خوردن، از درون متلاشی و به گوشه ای پرت می کند). سایر جریان های انقلابی

زیر آوار خروارها انحراف احزاب و سازمان های بی ربط به متن مبارزات و جنبش کارگری، و تدارک دیدن عملی برای ایجاد رهبری انقلابی.

تصور نمی کنم که با این تعریف و توضیح، یک مارکسیست انقلابی بتواند اختلافی داشته باشد. مضافاً، این پروژه بین المللی هم نام خود را «احیای مارکسیستی» گذاشته است و نه احیای مارکسیزم. چنان چه مارکسیزم مرده بود، یعنی دیگر موضوعیت نداشت، می بایست دفن می شد و نه احیا!

ولی اکنون می توان متوجه شد که چرا بسیاری از جریان ها و نیروهای «چپ» در مرحله نقد به «عنوان» پروژه احیای مارکسیستی متوقف می شوند و هرگز فراتر از آن نمی روند؛ حتی حاضر نیستند که در سطح علنی و رو به جنبش در مورد این «اختلافات» به بحث بنشینند. چون اساس و محتوای این پروژه، در تقابل با آن انحرافات است که خود بدان دامن می زنند، و پیشرفت جنبش، در گرو تسویه حساب قاطع و بی چون و چرا با این گونه جریان هاست.

دارد. جریان هایی استالینیستی- مائوئیستی را شاهدیم که از «سوسیالیزم واقعاً موجود» شوروی سابق و کره شمالی امروز دم می زنند و جریان هایی دیگر نظیر «حزب کمونیست کارگری» و اقمارش که به «کمونیزم فوری» در سطح «یک کشور» اعتقاد دارند!

تمامی این انحرافات که به طور فشرده و خلاصه ذکر شد، نشان دهنده وجود نوعی بحران عمیق نظری و عملی و انحراف از مارکسیزم انقلابی است که خود به تنهایی بحران اعتبار مارکسیزم را در سطح جهانی به وجود آورده. این انحرافات در واقع بسیار بیشتر از خود بورژوازی به مانع جنبش انقلابی و عامل دافعه تبدیل شده اند؛ یعنی این جریان ها دیگر در ماهیت کوچکترین ارتباطی به جنبش ندارند، و در واقع جنبش را برای رشد خود می خواهند، نه بالعکس. در نتیجه راهی به جز تسویه حساب قاطع با آن ها وجود ندارد.

در نتیجه واضح است که هر جریانی می تواند خود را «مارکسیست» خطاب کند؛ معمولاً در این حالت مدعی خودش را معیار و مقیاس تعریف مارکسیزم در نظر می گیرد؛ اما میزان دوری و نزدیکی این ادعا نسبت به سوسیالیزم عملی و انقلابی مارکسیستی، دست کم در سطح نظری، زمانی مشخص می شود که برداشت و موضع اثباتی مدعی در مورد مفاهیم پایه ای مثل «حزب لنینیستی» و «تسخیر قدرت سیاسی» به وسیله طبقه کارگر، «انقلاب» و «وظایف و تکالیف انقلاب»، «دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم»، «دولت کارگری» و «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، «دمکراسی کارگری» و «سوسیالیزم» و غیره بیان شود. بنابراین نقد به مواضع و عملکرد انحرافی احزاب و سازمان های چپ، تنها بخشی از ماجراست و کل هدف ما را پوشش نمی دهد.

بنابراین احیای مارکسیستی به این معنا است؛ یعنی تسویه حساب بی چون و چرا با انواع آلودگی ها و انحرافات؛ یعنی بیرون آوردن مارکسیزم انقلابی از

برای انجام این وظیفه، تمامی رفقای سوسیالیستی که با ۴ مؤلفه عمومی زیر توافق داشته باشند، به همکاری با پروژه بین‌المللی «احیای مارکسیستی»^{*} دعوت می‌شوند که «گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران» نیز بخشی از آن است:

مؤلفه اول: سوسیالیزم مارکسیستی، یک علم است. نه یک آرمان، نه یک مدل، ایدئولوژی جامد یا الگوی پیش ساخته برای تحمیل به یک جامعه از بالا. سوسیالیزم مارکسیستی مانند هر علم دیگری از تحلیل مشخص از واقعیت موجود حرکت می‌کند و پویا است. سوسیالیزم مارکسیستی متکی بر برنامه‌ای برای تغییر و دگرگونی جامعه سرمایه‌داری است. سوسیالیزم مارکسیستی، از پراتیک زنده و نقد انتقادی-انقلابی توده‌های تحت ستم به جامعه‌شان آغاز و برنامه‌ای برای تغییر جامعه موجود و استقرار جامعه نوین، تدوین می‌کند. سوسیالیزم مارکسیستی در واقع علم شناخت و تغییر جامعه سرمایه‌داری است. علمی است که برای از میان برداشتن وجه تولید سرمایه‌داری و جایگزینی آن با وجه تولید نوین سوسیالیستی در راستای به وجود آوردن رفاه اجتماعی برای تمام مردم جهان (در فرماسیون سوسیالیستی، طبقه اجتماعی و در نتیجه دولت از میان رفته، با محور قانون ارزش، کالا جای خود را به ارزش مصرف و فراورده‌های کار می‌دهد، مالکیت بر ابزار تولید جامعه خصلت اجتماعی و جمعی یافته، نظارت بر امور جامعه دموکراتیک و از سوی مردم است).

مؤلفه دوم: سوسیالیزم مارکسیستی مرتبط به جنبش کارگری است و از پایین صورت می‌گیرد. «نخبگان» و «تئورسین»‌های پر مدعای روشنفکر و بی ارتباط به جنبش کارگری را به رسمیت نمی‌شناسد. نخبه‌گرایی را محکوم می‌کند. روشنفکرانی که گمان می‌کنند می‌توانند به جای توده‌های زحمتکش تصمیم بگیرند و نقش آموزگار را ایفا

دعوت به همکاری مارکسیست‌های انقلابی با پروژه بین‌المللی «احیای مارکسیستی»

امروز در شرایطی که سرمایه‌داری جهانی به بدترین بحران در تمامی وجوه خود-چه ایدئولوژیک و چه اقتصادی و اجتماعی-درگرفته، و به دنبال آن اعتراضات ژرفی علیه این وضع موجود در مقیاس جهانی به راه افتاده است، در شرایطی که وضعیت عینی برای یک انقلاب اجتماعی به دست طبقه کارگر جهانی مهیاست، شاهدیم که چگونه به دلیل نبود رهبری انقلابی، این وضعیت در تحلیل نهایی به سمت حفظ و نجات نظام سرمایه‌داری منحرف می‌شود.

این وضعیت بیش و پیش از هر چیز بی اعتبار بودن تمامی جریاناتی را نشان می‌دهد که با یدک کشیدن پسوند‌های «مارکسیست» و «سوسیالیست» در چنین بزنگاه‌هایی غایب هستند و بعضاً حتی خود به مانعی در برابر جنبش انقلابی طبقه کارگر مبدل گردیده‌اند. بنابراین امروز بیش از هر زمان دیگری وظیفه تمامی مارکسیست‌های انقلابی، «احیای مارکسیزم» است، یعنی نجات دادن آن از زیر آوار انحرافات بسیاری که بر سینه آن سنگینی می‌کند.

ما در ابتدا موظفیم که وجه تمایز خود را با تمامی جریان‌های خرده بورژوازی رادیکال، استالینیست، مائوئیست، چریکی، سوسیالیست تخیلی، و دیگر انحرافات بی شمار موجود در درون جنبش سوسیالیستی نشان دهیم، آلترناتیوی واقعی برای نسل جوان در سطح بین‌المللی ارائه کنیم، و از تشدید بحران موجود (بحران اعتبار سوسیالیزم) با راه اندازی «پروژه»‌های بی اساس و غیر مارکسیستی و خرده کاری، بپرهیزیم. هدف ما در واقع، در راستای دخالتگری در جنبش کارگری و تدارک انقلاب آتی، بازگشت به نظریات خود کارل مارکس است.

مقصود مارکس از دولت «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، اعمال «دیکتاتوری» (به مفهوم تحریف شده کنونی آن، یعنی استبداد) بر کل جامعه نیست، منظور او داشتن «حق وتو» در جامعه است، نه اعمال استبداد. یعنی آن واژه به مفهوم اعمال عالی ترین دموکراسی است که تاریخ به خود دیده است. بر خلاف دموکراسی بورژوایی که همانا دیکتاتوری و اعمال اراده اقلیتی است بر اکثریت مردم زحمتکش، اعمال دموکراسی کارگری (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) تنها شکلی از حکومت است که می تواند حقوق همه مردم حتی مخالفان خود را تحقق بخشد. اما، پس از سرنگونی نظام سرمایه داری و دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم، دولت کارگری نوین (حکومت شورایی)، در مقابل تدارک و قصد بازگشت نظام سرمایه داری توسط یک اقلیت کوچک از جامعه و دستگاه سرکوبش (مانند پلیس و شبکه اطلاعاتی آن)، ایستادگی می کند و قاطعانه از حقوق به دست آمده از سوی اکثریت جامعه دفاع می کند و اجازه بازگشت سرمایه داری و دستگاه سرکوبگر را نخواهد داد.

مؤلفه چهارم: سوسیالیسم مارکسیستی رادیکال و انقلابی است. خود-رهایی کارگران را از چارچوب قانونی فراتر می برد. اعتقاد به درهم شکستن ماشین دولت سرمایه داری دارد. مبارزه سیاسی را در خیابان ها، اعتصابات و انقلابات جستجو می کند و نه در اتاق های در بسته تجمعات روشنفکری بی ارتباط به جنبش های زنده ضد سرمایه داری. آن ها برای تسخیر قدرت و سازمان دهی اعتصاب عمومی و مسلح کردن توده ها برای قیام توده ای و سرنگونی دولت سرمایه داری، تدارک می بیند.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

مرداد ۱۳۹۲

کنند، بدون آن که خود آموزش ببینند، مردود می شمارد. مارکسیسم اصیل اعتقاد بنیادی به اصل خود-رهایی کارگران دارد. مارکس به درستی می گوید «رهایی طبقه کارگر، باید به دست خود کارگران تحقق یابد». مارکسیسم به خلاقیت فردی کارگران و تمام جامعه احترام می گذارد. سوسیالیسم مارکسیستی، اساس تمایز را جایگاه طبقاتی می داند، نه اختلاف در ملیت، زبان، نژاد، باور دینی و غیره. مارکسیسم واقعی، اعتقاد به ورود آگاهی سوسیالیستی از خارج جنبش کارگری، از سوی عده ای روشنفکر به درون طبقه کارگر، ندارد. درست بر خلاف این برداشت رایج در درون چپ سنتی، مارکسیسم اعتقاد دارد که آگاهی سوسیالیستی در درون خود طبقه کارگر به وجود می آید و رهبران عملی خود کارگران، رهبران واقعی آن ها هستند و نه ناجیان پر مدعایی که کوچکترین ارتباطی با جنبش کارگری ندارند و صرفاً خود را قیم کارگران می دانند.

مؤلفه سوم: سوسیالیسم مارکسیستی کاملاً دموکراتیک است. به شکل های مستقل کارگری و حقوق دموکراتیک برای همه مردم اعتقاد دارد. به حق گرایش و حق ابراز نظر برای تمام مردم جامعه پایبند است. مارکسیسم اصیل معتقد است که امر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، بدون رعایت و اجرای دموکراسی ای به مراتب عالی تر از دموکراسی صوری بورژوایی، عملی نیست. یعنی دموکراسی سیاسی، ادغام با دموکراسی اقتصادی (دست یافتن به برابری سیاسی و اقتصادی برای کل جامعه). آزادی بیان و مطبوعات و حقوق دموکراتیک شامل حال همه مردم خواهد بود و نه صرفاً حزب، عده ای معدود و یا طبقه ای خاص. سوسیالیسم مارکسیستی خواهان هیچ گونه برخورد از بالا و تبعیض با توسل به زور و «دیکتاتوری» بر جامعه نیست. مفهوم «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نزد مارکس، از سوی بورژوازی و خرده بورژوازی، و به ویژه استالینیست ها دستخوش تحریف شده است.

انقلابی و تلاش برای ایجاد یک سازمان بین المللی با توجه به این جنبه، بیش از پیش اهمیت یافته است.

البته به دلیل ابهاماتی که طی سالیان گذشته به وجود آمده، ناگزیر باید از همان ابتدا روشن کنیم که در این جا مقصود از سازمان بین المللی طبقه کارگر (یا انترناسیونال کارگری)، سازمان انقلاب سوسیالیستی است برای پایان دادن به نظام سرمایه داری، یا به بیان دیگر، **حزب انقلاب جهانی**.

در حال حاضر عموماً فضای مساعدتری برای توسعه شرایط ذهنی انقلاب، یعنی آگاهی انقلابی و سازمان طبقه کارگر، وجود دارد. به دنبال سقوط اتحاد شوروی، گروه های وابسته به سرمایه های کلان و حکومت های بورژوایی، موفق به ایجاد جوی نامساعد- به ویژه از نظر ایدئولوژیک- برای جنبش کارگری شدند. پیامدهای این عقب نشینی، هنوز به طور کامل محو نشده است. اما حملات این نظام بورژوایی بحران زده علیه ابتدایی ترین حقوق اجتماعی طبقه کارگر، به ایجاد خشم و نفرت توده های کارگر نسبت به نظم موجود انجامیده و تا حدود زیادی آن جو خصمانه و تبلیغات ایدئولوژیک ضد مارکسیستی دیروز را خنثی کرده است. امروز این یک حقیقت روشن و غیرقابل انکار است که بحران سیاسی- اقتصادی- اجتماعی نظام سرمایه داری جهانی، به خیزش ها و طغیان هایی انفجاری منجر شده و این امر خود به تغییراتی جدی در روحیه طبقاتی در سطح جهان -چه از نقطه نظر بورژوازی و چه پرولتاریا- انجامیده است. روشن است که این پروسه تاریخی، بورژوازی را از ترس انقلاب های نوین، به سمت واکنش تمام و کمال می کشاند و به همین دلیل است که در بسیاری از کشورها، فعالیت های فاشیستی، نژادپرستانه و گرایش های ارتجاعی و واپس گرا رو به گسترش بوده اند.

درس هایی که از سرتاسر تاریخ و به بهای شکست های خونین بسیاری کسب شده اند، نشان می دهند که

در دفاع از پروژه بین المللی «احیای مارکسیستی»

کیوان نوفرستی

با گذشت تقریباً یک سال از شروع فعالیت های «احیای مارکسیستی»^{*}، و پیشرفت نسبی کمی و کیفی آن، جا دارد تا باری دیگر و این بار به طور دقیق تر، علل و اهداف این فعالیت و ضرورت عینی پشت آن را که تماماً با مبارزه در شرایط کنونی ایران و جهان پیوند خورده است، بازگو کنم. به همین جهت، در این جا تلاش می کنم تا به طور فهرستوار، به مهم ترین اهداف و وظایفی که پروژه بین المللی «احیای مارکسیستی» در واکنش به چالش های پیش روی مارکسیست های انقلابی در برهه کنونی برای خود در نظر گرفته است، اشاره کنم.

۱

طبقه کارگر همواره و در هر سطحی از مبارزه خود علیه نظام سرمایه داری، به سازماندهی نیازمند است.

تاریخ مبارزه انقلابی طبقه کارگر بارها اثبات کرده است که این مبارزه، خصلتی بین المللی دارد و مستلزم تلاش هایی در سطح جهانی است. واضح است که رهایی توده های کارگر از نفرین سرمایه داری و جامعه طبقاتی، وجود چشم اندازی بین المللی از مبارزه و سازمان را ضروری می کند که به سنت های فکری ناسیونالیستی محدود نباشد. این حقیقت تاریخی از دوره مارکس و انگلس، به عنوان نخستین کسانی که قوانین مهم مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری را به طور علمی مورد تحلیل قرار دارند، آغاز گردیده و تکامل یافته است. در شرایط کنونی که نظام سرمایه داری در یکی از عمیق ترین بحران های تاریخی خود- آن هم نه فقط در حوزه اقتصاد، که همین طور در حوزه های سیاست و ایدئولوژی- فرو رفته است، جنبه بین المللی مبارزه

حالت، در سطح ادعا باقی می ماند. یکی از ارکان مهم پروژه بین المللی «احیای مارکسیستی»، ادامه تلاش های گذشته برای ایجاد اتحاد اصولی میان گرایش های مارکسیستی انقلابی در سطح جهان بر حول موازین انقلابی و یک پلاتفرم، ضمن اتحاد عمل گسترده و ویژه با سایر نیروهای چپ، است.^(۱)

۲

یکی از موضوعات مهم دیگری که در پیوند با گفته پیشین قرار دارد، شرایط خاص جامعه ایران به طور اعم و طبقه کارگر و نیروهای مارکسیست آن به طور اخص است. سه سال پیش، جامعه دستخوش التهابات و ناآرامی های وسیع اجتماعی بود. ولی با وجود شرایط مناسب عینی- چه به لحاظ وخامت اوضاع اقتصادی و اجتماعی، و چه به لحاظ جو ملتهب سیاسی- طبقه کارگر ایران از این فرصت به دست آمده، برای حضور مستقل در عرصه مبارزات و به دست گرفتن رهبری اعتراضات و کانالیزه کردن آن در مسیر سرنگونی نظام سرمایه داری حاکم، استفاده چندانی نکرد. این انفعال در شرایط حساس و بحرانی اجتماعی، در تحلیل نهایی یک دلیل داشت و آن نبود حزب طبقه کارگر بود. به علاوه رویدادهای چند سال گذشته به خوبی نشان داد که هیچ یک از جریان های چپ، به خصوص آن طیفی که حزب خودساخته خود را به عنوان حزب کارگران تبلیغ و دیگران را دعوت به پذیرش و عضویت در آن می کردند، از نفوذ و توان تأثیرگذاری قابل ملاحظه بر رویدادهای جامعه برخوردار نبودند. با این همه، وضعیت اقتصادی- اجتماعی- سیاسی نظام سرمایه داری عقب مانده و استبدادی ایران با شتاب هرچه بیشتر به سوی سقوط و فروپاشی می رود، و بازتاب این موضوع را می توان در درگیری های درونی رژیم، شدت گرفتن مبارزات روزمره کارگران و ناآرامی های سیاسی در فضای جامعه دید. شرایط عینی کنونی، قطعاً وقوع خیزش های آتی را، این بار با محوریت طبقه

دوره های بحران سرمایه داری، به تنهایی برای ایجاد و حفظ دستاوردهای انقلابی در جنبش پرولتری کافی نیستند. تعمیق بحران سرمایه داری در حوزه های مختلف اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، تنها می تواند به بلوغ شرایط عینی مبارزه انقلابی طبقه کارگر یاری رساند. در اهمیت این عامل کوچک- ترین تردیدی نیست، اما این موضوع به تنهایی برای دست یافتن به جهش هایی روبه جلو در مبارزه انقلابی کفایت نمی کند. مبارزه علیه سرمایه داری تنها زمانی می تواند موفقیت آمیز باشد که شرایط ذهنی انقلاب به موازات بلوغ شرایط عینی انقلاب پیش برود. پیشرفت در شرایط ذهنی انقلاب، نمی تواند محصول مستقیم و بلاواسطه شورش های خودانگیخته در جنبش های توده ای باشد. ارتقای سطح آگاهی انقلابی و سازمان طبقه کارگر تنها می تواند محصول فعالیت سازمانی مصمم، جدی و بابرنامه در درون طبقه کارگر و بر پایه بخش پیشتان این طبقه باشد. برای تقویت عوامل مثبت و خنثی نمودن عوامل منفی در این مسیر، باید شرایط فعلی را از این زاویه نیز مورد بررسی قرار دهیم.

در شرایط کنونی، ما شاهد صدور فراخوان های متعددی از سوی محافل و گروه های مختلف برای سازماندهی در مسیر این هدف بوده ایم، ولی وقتی بحث به نوع سازمان و سبک کار سازمانی مورد نیاز می رسد، آن گاه می بینیم که تمامی این محافل و گروه ها کم و بیش به نوعی سردرگمی دچارند.

از سوی دیگر، شمار کسانی که به شکلی کلی بر نیاز طبقه کارگر به مبارزه و سازماندهی در سطح بین المللی پافشاری دارند، رو به رشد است. اما هنوز بسیار اندک اند کسانی که برای رفع این نیاز، به این سؤال های مشخصی پاسخ می دهند که «چه باید کرد» و «چگونه». بنابراین موضوع تدارک برای بین الملل کارگری از سوی بسیاری از نیروهای چپ به آینده ای نامعلوم، که عملاً معنایی جز «هرگز» و «هیچ وقت» ندارد، موکول می شود و در بهترین

طریق آکسیون های حمایتی مورد پشتیبانی وسیع قرار گرفتند. در این آکسیون ها، مطالباتی نظیر بازگشت کارگران اخراجی UPS بر سر کار، به رسمیت شناخته شدن اتحادیه، و توقف بی عدالتی های روا داشته شده در حق آن ها، مطرح گردیدند. این آکسیون ها که از سوی اتحادیه های وابسته به «فدراسیون بین المللی کارگران حمل و نقل» (ITF) سازماندهی شد، به قدری وسیع بود که کشورهای مانند آلمان، آرژانتین، لیتوانی، بلغارستان، استونی، لاتویا، اوکراین، سوئد، فنلاند، نروژ، اردن، فیلیپین، هنگ کنگ، تایلند و ژاپن را دربر می گرفت. در برخی از این کشورها، کارگران کار ادارات UPS را فلج ساختند، در برخی مکان ها خشم خود را به نمایندگان UPS نشان دادند، در برخی محل های دیگر در مقابل مراکز شرکت UPS صفوف اعتراضی شکل دادند و از این طریق شرکت را وادار به عقب نشینی هایی نمودند^(۲). همین مثال های به ظاهر کوچک از همبستگی بین المللی کارگران، نشان می دهد که اتحاد طبقه کارگر جهان تا چه حد برای پیشبرد مبارزات مهم است.

۳

به علاوه به دلیل سرکوب های سیستماتیک حاکمیت در طول سه دهه گذشته، جنبش کارگری در موارد متعددی یا به سوی رفرمیسم و مماشات چرخش کرده و یا توانسته است تجربیات و سنن انقلابی گذشته خود را (مثلاً تجربه شوراهای در اوایل انقلاب ۵۷) به نسل های جدید منتقل کند، به همین دلیل بی شک برای رشد و تقویت خود و کسب آمادگی برای دوره های پیش رو، به تجربیات مبارزاتی طبقه کارگر در سطح جهان نیاز پیدا خواهد کرد؛ این موضوع بدون ارتباط با متحدین واقعی جنبش کارگری ایران در سطح جهانی امکان ناپذیر است. پروژه بین المللی «احیای مارکسیستی» تلاش دارد تا با ایجاد ارتباط میان تشکل های کارگری انقلابی کشورهای مختلف و جنبش کارگری در داخل ایران، نه فقط امکان

کارگر، در پی خواهد داشت. اما در صورت تداوم روال سال های گذشته، یعنی تشتت و افتراق نیروهای مارکسیست از یک سو و عدم تدارک برای ایجاد نطفه های اولیه حزب پیشتاز کارگری، این فرصت تاریخی نیز از میان خواهد رفت، و نتیجه، چیزی جز سرکوب شدیدتر، ایجاد جو رخوت، سرخوردگی، و در یک کلام عقبگرد نخواهد بود. اما تلاش برای تدارک و ایجاد بنیان های اولیه حزب طبقه کارگر، بدون اتکا به تلاش های بین المللی ناممکن است. به عبارت دیگر این وظیفه، که سال هاست بدون دستاورد چندانی همچنان بر دوش مارکسیست های انقلابی سنگینی می کند، ناگزیر باید به موازات تلاش برای یافتن متحدین بین المللی طبقه کارگر و ایجاد پایه های تشکیلات بین المللی انقلابی کارگری- همان طور که به اختصار در بالا اشاره شد- صورت بگیرد. اعتصابات کارگری گسترده و جدی در آینده نه چندان دور، بدون اتکا به متحدین بین المللی و همبستگی از سوی آن ها، به راحتی از سوی رژیم درهم خواهند شکست. برای روشن شدن اهمیت این امر، در این جا به ذکر نمونه هایی اکتفا می کنیم: چندی پیش، دولت «حزب عدالت و توسعه» (AKP) در ترکیه حق اعتصاب در صنایع هواپیمایی را ممنوع اعلام کرد. کارگران صنایع هواپیمایی در مخالفت با این ممنوعیت وارد عمل شدند و موفق گردیدند که صدها پرواز را لغو و متوقف کنند. این اقدام که تنها طی یک روز صورت گرفت، تکلیف را مشخص کرد و هشدار لازم را به دولت داد. در روز آکسیون، اتحادیه های اروپایی اعلام کردند که «چنان چه هواپیماهای ترکیه با شکستن اعتصاب در کشورهای ما فرود بیایند، ما اجازه بازگشت را به آن ها نخواهیم داد».

به همین ترتیب کارگران شرکت هواپیمایی باری UPS نیز که به دلیل متشکل شدن و آغاز یک اعتصاب غیرقانونی اخراج شده بودند، از سوی هم- طبقه ای های خود در سراسر دنیا تنها نماندند و از

اجتماعی داخل ایران و برای پرهیز از خُرده کاری یا انفعال، در چارچوب مارکسیسم انقلابی آموزش نظری و عملی ببینند. چرا که شرایط ایران به اندازه ای وخیم و بحرانی است که هر لحظه امکان بروز تحولات انقلابی و ایجاد زمینه بازگشت این نیروها به کشور وجود دارد. چنان چه نیروهای جوان مارکسیست در طی این دوره خود را به لحاظ نظری و عملی نساخته باشند، در چنین حالتی هرگز نمی توانند نقش یک کادر انقلابی و سازمانده را ایفا کنند. سازمان هایی که هر یک به لحاظ نظری و عملی دنباله رُوی سنن مارکسیسم انقلابی هستند، چنان چه به عنوان متحدین بین المللی جنبش کارگری ایران در راستای ایجاد بین المللی کارگری در ارتباط با یک دیگر قرار گیرند، قادرند به شکل هدفمند و برنامه ریزی شده این وظیفه را انجام دهند. بنابراین این وظیفه نیز، اگر قرار باشد به شکل سیستماتیک و متوالی صورت بگیرد، همچون موارد دیگر به تلاش ها و مبارزات بین المللی پیوند خورده است.

۵

آخرین موردی که جای دارد در این جا از آن صحبت کنیم، مسأله جنگ و موضع مارکسیست های انقلابی است که با خط اصلی نوشته حاضر، یعنی ضرورت تدارک برای ایجاد تشکیلات انقلابی بین المللی کارگری، به مثابه هدف اصلی و نهایی «احیای مارکسیستی»، پیوند دارد.

در طول یک سال گذشته به موازات تشدید جنگ سرد بین رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیسم جهانی، ما شاهد دو رویکرد در درون جامعه و نیروهای مختلف سیاسی-اجتماعی نسبت به مسأله جنگ بوده ایم؛ نخست رویکرد دفاع از جمهوری اسلامی و قرار گرفتن در این جبهه در صورت بروز جنگ؛ و دوم دفاع از حمله نظامی امریکا. موضع گیری اول تاحدی گسترده بوده است که حتی گروهی از «تروتسکیست» های سابق، طیف وسیعی

انتقال تجربیات و درس های مبارزاتی آن ها به بدنه جنبش کارگری ایران را فراهم کند، بلکه زمینه پشتیبانی عملی از جنبش کارگری داخل را- از طریق برگزاری آکسیون های اعتراضی، راه اندازی کمپین های دفاعی در حمایت از فعالین کارگری زندانی، اعمال فشار به واسطه نهادهایی همچون سازمان جهانی کار و سایر نهادهایی که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل عضویت در آن ها، ملزم به رعایت تعهدات خود است، جمع آوری کمک های مالی و غیره- ایجاد کند.

۴

شرایط خفقان و سرکوب، و افزایش موج دستگیری و صدور احکام حبس های طولانی مدت برای فعالین کارگری و مارکسیست، منجر به خروج و در واقع تبعید ناخواسته بسیاری از این فعالین شده است. این موضوع دو پیامد منفی به دنبال داشته است: اول، بسیاری از پیشروان کارگری که به دلیل سال ها تلاش های مبارزاتی خود در داخل، از تجربیات ارزشمند و پیوندهای زیادی در درون جنبش کارگری برخوردار هستند، در عمل پس از خروج از کشور، پیوندهای خود با جنبش کارگری و امکان انتقال تجربیات و درس های گذشته را از دست می دهند. دوم، بسیاری از فعالین مارکسیست، به ویژه از نسل جوان، پس از خروج از کشور، یا منفعل می شوند و یا به دلیل فضای حاکم بر اپوزیسیون چپ خارج از کشور، در عمل به خُرده کاری روی می آورند.

در این شرایط، به شکل غیرقابل توصیفی اهمیت دارد که اولاً زمینه برای ایجاد و حفظ ارتباط بین پیشروان کارگری در تبعید، و بین آن ها و سایر پیشروان کارگری در درون جنبش کارگری داخل، و همچنین انتقال دوسویه تجربیات و درس ها میان آن ها، فراهم شود. و ثانیاً نیروهای مارکسیست جوان نیز تاحدّ ممکن برای دور نشدن از فضای سیاسی-

توده ها نیز توهومات زیادی به وعده های امپریالیسم آمریکا داشتند، اما نشان دادند که در صورت حضور یک رهبری انقلابی، فضای بالقوه بزرگی برای تشکیل یک «جبهه سوم» وجود دارد.

بنابراین در کشورهای نظیر عراق یا ایران، طبقه کارگر باید توده ها را به سمت تشکیل یک جبهه سوم مستقل- بدون حضور بورژوازی «خودی» در دفاع از «منافع ملی» و بدون امپریالیسم- هدایت کند. این یک جبهه متحد کارگران و تمامی زحمتکشان و اقشار تحت ستم جامعه است که نه فقط باید ضد امپریالیستی باشد، بلکه همچنین باید برای سرنگونی سرمایه داری از طریق مطرح کردن مطالبات انتقالی مانند کنترل کارگری، مبارزه کند.

این جبهه مستقل و حقیقتاً انقلابی از تمامی سازمان های چپ یا مترقی جهان خواهد خواست که با حمایت از آن ها، این جبهه را به یک آلترناتیو واقعی در مقابل دو گروه دیگر تبدیل کنند. مارکسیست ها به جای فراخواندن مردم به پیوستن به ارتش بورژوازی دست نشانده و ارتجاعی، باید از تمامی کارگرانی که به ارتش اعزام شده اند بخواهند که سلاح های خود را به سوی افسران شان نشانه بگیرند، شورای سربازان را تشکیل دهند، توده ها را برای دفاع از کارخانجات و هم محلی های خود به سلاح مجهز سازند، مهارت های نظامی را در سطحی بالا به توده ها تعلیم دهند و جنگی انقلابی را علیه امپریالیسم و بورژوازی کشور خود هدایت کنند.

این راه واقعی مقابله با امپریالیسم و شکست آن، و صدا البته یک مطالبه دشوار و غیرمعمول است. پروژه بین المللی «احیای مارکسیستی» نیز در راستای همین خطوط تلاش کرده بود و خواهد کرد تا ضمن تدارک برای ایجاد تشکیلات انقلابی بین المللی، در جهت دستیابی به اهدافی که در بالا اشاره شد، برای ایجاد جبهه سوم نیز آماده شود. چرا که فقط متحدین انقلابی قادر هستند در شرایط بروز

از پاسفیت ها و رادیکال های خرده بورژوا را که سراسیمه به برگزاری کمپین های «جنگ را متوقف سازید» و «دفاع از ایران» پرداخته بودند، تا به بهانه خطر جنگ سازش طبقاتی را ترویج و تبلیغ کنند، دربر می گرفت. اما رویکرد دوم، یعنی دفاع از جبهه امپریالیسم، که به طور کلی در خارج از کشور پایگاه وسیعی در اختیار داشت، شامل برخی سلطنت طلبان و دیگر نیروهای راست و افراطی می شد. با این حال در تمامی این سال ها مناقشه، خط اصولی مارکسیست های انقلابی، دفاع از یک «جبهه سوم» و تدارک نظری-عملی برای آن بوده است. به اعتقاد ما، در این مورد، سه اصل کمینترن (بین الملل سوم)- با کمی اصلاح و تعدیل- همچنان قابلیت انطباق خود را حفظ کرده است.

مهمترین فاکتور برای مارکسیست ها بایستی توسعه مبارزه طبقاتی، به ویژه مبارزه پرولتاریا، باشد. طبقه کارگر در این کشورها به مدت چندین دهه به اعتصابات توده ای یا حتی اعتصابات عمومی دست زده، تلاش نموده تا اتحادیه های کارگری و سازمان های مستقل خود را ایجاد کند، شوراها را کارگری را تشکیل داده، تولید را کنترل کرده است و غیره.

با توجه به مسیر استقلال این کشورها- استقلال از نقطه نظر قلمروی یک مستعمره که شامل ملیت های متنوعی می شد- مواردی همچون ستم ملی از سوی یک گروه قومی (مذهبی) مسلط و درگیری میان دولت های محلی با دولت مرکزی، پدیده ای قابل ملاحظه بوده است. «منافع ملی» یک دولت- ملت، در تقابل با ابتدایی ترین حقوق ملیت ها و هم چنین کارگران قرار دارد.

به همین خاطر است که به عنوان مثال، شکست رژیم بعثی در سال ۱۹۹۱ علامتی بود به شمار عظیمی از کردها و شیعه ها تا علیه حاکمیت شورش کنند. هرچند درست است که رهبری هر دو جنبش مذکور ضد انقلابی بود؛ به علاوه با وجود این که

معرفی پروژه احیای مارکسیستی

متن پیش رو، مربوط به سخنرانی ای است که از سوی رفیق مازیار رازی طی نشست عمومی «احیای مارکسیستی» در لندن (به تاریخ ۱۲ ژوئن ۲۰۱۳)، در مورد فعالیت های این پروژه و ضرورت آن در شرایط کنونی، ایراد شد و اکنون برای خوانندگان نشریه، به فارسی ترجمه و منتشر گردیده است.

مجری برنامه: کسانی که پروژه «احیای مارکسیستی» را بنا نهادند، جریان های همفکر سوسیالیستی هستند از فرانسه، ترکیه، ایران و همین جا-انگلستان- که خواهان ایجاد بحث میان جریانات سوسیالیستی در سطح جهانی می باشند.

مازیار رازی از گرایش مارکسیست های انقلابی ایران که مهمان ما در انگلستان است، در این پروژه فعال بوده، و ما خواستیم که ایشان نظرشان را در این رابطه بیان کنند.

مازیار رازی: بله، با تشکر از شما رفیق - این به خود به خودی باید روشن باشد که چرا ما باید در این زمان، در این برهه از تاریخ مبارزات طبقاتی، مارکسیزم را احیا و بازسازی کنیم و به فعالیت بین المللی زندگی دوباره ببخشیم.

دلیل آن این است که برای توده های کارگر و زحمتکش تحت ستم در سطح جهان، کاملاً روشن است که نظام سرمایه داری بنا به ماهیت خود، به دنبال چپاول آن ها است؛ بانک ها هم به همین نحو، همان طور که بیش از پیش به دنبال بحران

جنگ احتمالی از طریق بسیج کردن نیروهای خود در سطح کشور، و دست زدن به اعتصاب های عمومی و مختل کردن سیستم، نیروی متخاصم کشور خود را تاحدّ زیادی وادار به عقب نشینی کنند.

پانویس:

* <http://marxist.cloudaccess.net/>

(۱) برای بحث بیشتر در این مورد نگاه کنید به: «مسأله بین الملل»، الیف چاغلی، بخش اول و دوم، مندرج در نشریه میلیتانت، شماره های ۵۳ و ۵۴

(۲) نگاه کنید به مطلب «چرا همبستگی بین المللی کارگران ضروری است؟»، نوشته «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» (UID-DER)، مندرج در نشر همبستگی کارگری، شماره ۱، صفحه ۲۵

<http://nashr.de/n/n.shbke.htm>

(۳) مثلاً نگاه کنید به گزارش های متعدّد برگزاری آکسیون ها و کمپین های حمایتی «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه (نشر همبستگی کارگری، شماره ۱) از جنبش کارگری ایران و کمک های عملی آن ها به فی المثل قربانیان زلزله وان در ترکیه که شامل پناهندگان سیاسی ایرانی نیز می شده است.

(۴) در این مورد به مطالب نشر میلیتانت، شماره ۴، ویژه جنگ نگاه کنید:

<http://nashr.de/n/n.m/4.pdf>

کپ» به مشکل فقر در انگلستان اشاره کرده و نوشته بود که ۵۰۰ هزار نفر زیر خط فقر زندگی می کنند، یعنی حتی غذای کافی ندارند.

وضعیت امروز به این شکل است که آن ها با این وضعیت بحرانی، در حال چپاول مردم هستند و در نتیجه مردم به خیابان ها ریخته اند. در چنین دورانی، ما باید موضع خود را بازنگری کنیم.

مارکسیست های انقلابی، در ظرف ۳۰، ۴۰ سال گذشته باید خود را آماده می کردند، به خصوص تروتسکیست ها که باید به طور مداوم برای انقلاب سوسیالیستی آماده شوند. در دوران رخوت، ما وظیفه داریم از فرصت استفاده و خود را آماده کنیم.

اما اکنون که میلیون ها نفر به خیابان ریخته اند، هیچ گونه رهبری ای وجود ندارد. در نتیجه بسیار روشن است که انقلابیون چپ هم در بحران فرو رفته اند. در غیر این صورت، ما می بایست می توانستیم میلیون ها نفر از مردمی را که به خیابان ها ریختند رهبری کنیم. ما باید می توانستیم انقلابات را رهبری کنیم، شرایط پیشا-انقلابی را در بسیاری جاها رهبری کنیم... اما مارکسیست ها و تروتسکیست ها غایب اند، کاملاً غایب اند و هیچ نشانی از رهبری آن ها نیست... آن ها حتی خود را هم نمی توانند رهبری کنند. دائم در حال مشاخره هستند، تجزیه می شوند: نگاه کنید به وضعیت کنونی SWP. این سازمان های بزرگ و گسترده «تروتسکیستی» که قرارست مثلاً رهبری کنند، میدان را برای آنارشپیست ها خالی گذاشته اند و هیچ جایی حضور ندارند. در عوض یا مشغول ساخت «انترناسیونال» های جعلی هستند (مثل ده ها گروه بدون برنامه مانند IS و IMT) و یا سر خود را پایین انداخته اند و مشغول کارهای روزمره خود هستند.

در نتیجه وقت آن رسیده که ما درباره این وضعیت تجدید نظر کنیم. امروز ما به عنوان مارکسیست نمی توانیم چشم خود را نسبت به قیام هایی که رخ داده،

نئولیبرالیزم از سال ۲۰۰۸ به این سو عیان شد، در پی چپاول آن ها می باشند.

طی چند سال گذشته، صدها، هزارها و میلیون ها نفر از توده ها برای این که در مقابل این حرکت آشکار بایستند، به خیابان ها ریخته اند. هفته پیش در ترکیه بود و هنوز هم ادامه دارد، پیش از آن در یونان بود و همین طور ادامه دارد: در اسپانیا، ایتالیا، حتی آمریکا، خاورمیانه، آفریقای شمالی... شورش ها، انقلابات در سطح جهانی.

پس این سؤال مطرح است که چرا هیچ گونه انقلاب سوسیالیستی رخ نمی دهد؟

برای ما سوسیالیست ها در نتیجه بلافاصله این سؤال مطرح می گردد که چرا هیچ گونه انقلاب سوسیالیستی نمی شود؟

در این دوران که سرمایه داری- هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی- در بحران بسیار عمیقی فرو رفته، دولت به روشنی پشت این اقلیت یک درصدی آمده است و از بانک ها دفاع می کند، سیاست های تضییقی را پیاده می کند و می خواهد که میلیون ها انسان زحمتکش بهای اشتباهات آن ها را بپردازند... و بعد اقدام به دزدی قانونی و چپاول مردم می کنند، مثل «بانک بارکلی» و «HSBC». سپس با تغییر مدیریت و برداشتن یک فرد از مقامش و کاهش دویست، سیصد هزار پوندی از حق الامتیاز و گذاشتن فرد دیگری به جای او، مسأله را ماست و مالی می کنند.

اتفاقاً من هفته پیش همین جا وقتی سوار مترو بودم، چشمم به روزنامه مجانی «مترو» افتاد. در آن آمده بود که این ها مبلغ ۵۰۰ هزار پوند را به عنوان حق الامتیاز بین مدیریت پنج بانک تقسیم کرده بودند. این روزنامه از آن جا که مجانی است، توسط صدها هزار عابر در روز خوانده می شود. طنز مسأله این جاست که روز بعد در مقاله دیگری در «آپزفم و

شکست معدنچیان در همین کشور (انگلستان)، جوّ رخوتی را به وجود آورده و با اقداماتی در سایر کشور جوّ گیج کننده ای ایجاد کرده بود که همه را مبهوت کرده بود.

اما حالا وضع تغییر کرده و ما همه باید طرز برخورد خود را تغییر دهیم. از این رو این پروژه به وجود آمد که با کارهای سایر سازمان ها متفاوت خواهد بود. ما مدافع ساختن بین الملل ساختگی نیستیم. ما نمی خواهیم چشمان خود را به شرایط کنونی ببندیم. پس این پروژه می خواهد نگاهی دوباره به مارکسیزم داشته باشد.

از سال ها پیش مسأله اصلی و مرکزی ما هم این بود که: تروتسکیزم چه مشکلی دارد؟ این «مارکسیست های انقلابی» کجا هستند؟ چرا آن ها نظریات ابتدایی مارکسیزم را هم تغییر داده اند؟! برای مثال، نگاهی به SWP می اندازیم (چون قبلاً از این ها نام بردیم، در غیر این صورت، این ها بیشترشان هم همین طورند)، این گروه دست آخر سر از جبهه یکی از ارتجاعی ترین رژیم ها، رژیم ایران، درآورده و با عناصر حزب الله در خیابان های لندن دیده می شوند. در نتیجه یک چیزی واقعاً باید در رابطه با نظرات این «مارکسیزم» خراب باشد. این مارکسیزم نیست، اگر در پایان این تحلیل ها برویم و در جبهه یک رژیم ارتجاعی قرار بگیریم و با عناصر ارتجاعی حزب الله یک شکل فعالیت بگذاریم و جبهه متحد بسازیم! بنابراین، این نوع فعالیت که از این تئوری ها بیرون آمده، توسط یک چنین به اصطلاح تئورسین هایی، نشان می دهند که در حقیقت، بحران تئوری هم وجود دارد که ما می باید احیا کنیم. ما باید از ابتدایی ترین تئوری ها شروع کنیم. ما می باید در واقع از «مانیفست کمونیست» شروع کنیم و ببینیم که چه درس هایی از گرایش های مارکسیستی در کل تاریخ مبارزه می توانیم بگیریم و ببینیم چه اصولی از تروتسکیزم، از اصول ابتدایی لنینیزم می یابیم. حتی مفهوم سازماندهی لنینیستی تغییر کرده است.

ببندیم و مردم را در خیابان ها رها کنیم... نوجوانان ۱۶، ۱۷ ساله همین دو سال پیش بود که به خیابان ها ریختند و روی دیوارها نوشتند «انقلاب»، «سوسیالیزم»... بدون هیچ گونه آموزشی! این نشانه فقدان رهبری در سطح جهانی است.

البته هیچ گونه راه حل فوری برای این مسأله وجود ندارد. ما آرزو می کردیم که امروز کمینترن داشتیم. کمینترنی که با انقلاب روسیه در مقیاس جهانی تأسیس شد. اما من به شما اطمینان می دهم که شرایط عینی، امروز در سطح جهانی آماده انقلابات سوسیالیستی است و این کمبود رهبری باعث شده است که ما بنشینیم و همین کارهایی را که ۳۰، ۴۰ سال است انجام داده ایم ادامه بدهیم.

به این ترتیب، این پروژه «احیای مارکسیستی» از درون این وضعیت عینی بیرون آمده است. ما در این جا می گوئیم که ما نمی توانیم بحران رهبری را فوری حل کنیم، ما نمی توانیم یک سازمان بین المللی در مقیاس جهانی را که بتواند انقلاب را رهبری کند، همین حالا ایجاد کنیم. اما چیزی که می توانیم بگوئیم این است که ما می توانیم بازنگری بکنیم ... درباره قدم هایی، قدم هایی بسیار کوچک که می توانیم برای ساختن «بین الملل انقلابی» برداریم، بحث کنیم. این است ایده «احیای مارکسیستی»... این یک پروژه است، سازمان نیست، گرایش نیست... تنها یک پروژه است که می خواهد فکر بازنگری را احیا کند.

این که بخواهیم این طرف یا آن طرف دنبال افرادی بگردیم که از گروه های دیگر جدا شده اند- مثلاً یک نفر از IS، یک نفر از SWP و غیره- در این دوران فایده ندارد. این کار برای دوران رخوت خوب بود و در ضمن خیلی هم خسته کننده و بی حاصل است و کمتر کسی علاقه دارد که در آن درگیر شود. این نوع فعالیت ها به درد دوران اولیه نئولیبرالیزم می خورد که سرمایه داری مشغول ایجاد رفم هایی بود؛ دوره ای که نئولیبرالیزم با

امپریالیزم، مسأله ساختن حزب تا حدودی شروع کرده ایم. می خواهیم که هر چه زودتر یک بولتن داخلی داشته باشیم. ما در عین حال می خواهیم یک نشریه، یک نشریه مشترک داشته باشیم که عقاید و بحث هایمان را بتوانیم به سطح گسترده تری بکشانیم (تا به دست هر کسی که تمایل داشت برسد).

با بازنگری و بازسازی نظریات مارکسیستی خود و به وسیله فعالیت های مشترک در زمینه های مختلف در مقیاسی جهانی، می توانیم بر همدیگر تأثیر بگذاریم و با هم بهتر رابطه برقرار کنیم، درباره سایر کشورها تدریجاً بیشتر آشنا شویم. تدریجاً شروع به ساختن یک گرایش مارکسیستی حقیقی، یک گرایش بین المللی کنیم که بتواند یک گرایش بین الملل مارکسیستی حقیقی را برای سال های درازی در آینده رهبری کند.

یک سازمان بین المللی حقیقی که خود را برای انقلابات، برای انقلاب جهانی، برای انقلاب در ضعیف ترین نقاط جهان - مثل ایران، مصر، تونس، و مانند این ها - به عنوان دستور روز آماده می کند.

این بحران های عمیق در هر یک از این کشورها هر لحظه می تواند طغیان را گردد. مسأله بر سر آماده کردن و تدارک رهبری این انقلابات است. دومین انقلاب سوسیالیستی خود را در جهان ایجاد کنیم. بعد از روسیه، هیچ انقلاب سوسیالیستی دیگری پیش نیامده است. در حال حاضر ما عملاً در وضعیتی هستیم که اگر سازماندهی کامل داشته باشید، می توانیم در یک کشور، دومین انقلاب سوسیالیستی را شاهد باشیم.

اگر انقلابی با رهبری طبقه کارگر، رهبری مارکسیست های انقلابی در هر یک از این کشورها پیش آید، مانند زمین لرزه ای دنیا را تکان خواهد داد، مانند انقلاب روسیه، وقتی که در روسیه انقلاب شد، میلیون ها انسان، میلیون ها کارگر با آن اعلام همبستگی کردند و خیلی از انقلاب ها مانند انقلابات

تمام این گروه ها و سازمان ها، تظاهر به دست داشتن رهبری انقلاب جهانی می کنند، آن هم بدون داشتن حتی ۵ کارگر در یک کارخانه و بدون این که حتی یک اعتصاب را سازماندهی کرده باشند. این در حقیقت همان برخورد ارتجاعی با مفهوم لنینیستی حزب است. آن ها درک غلطی دارند. این نوع سازماندهی، استالینیستی است، ولی تظاهر به لنینیستی بودن می کند؛ اما نیست!

ما البته می باید آن را هم بررسی کنیم. بنابراین با این نظریه درباره «احیای مارکسیستی» ما همزمان دو چیز می خواهیم: اول به یک فعالیت و سازماندهی مشترک برسیم، نگاه کنیم و ببینیم چه چیزی در اطراف ما می گذرد و از روزمرگی خودداری کنیم. بله، در هر کشور ما بر حسب عادت یک سلسله فعالیت هایی داریم، اما باید به این هم توجه کنیم که در اطرافمان چه می گذرد، سعی کنیم خودمان را به قیام های توده ای در مقیاس جهانی مرتبط کنیم: خاورمیانه و جاهای دیگر و ببینیم چه راه حل هایی را می توانیم برای حل بحران موجود بیابیم. دوم و هم زمان که فعالیت های مشترک سیاسی می گذاریم، دور هم بنشینیم، بحث کنیم و تمام نظریات در مارکسیزم، لنینیزم، تروتسکیزم و هر چه که از تجربیات قبل خود داریم را بازنگری و بازسازی کنیم و به نظریات واقع بینانه تر و بهتر برسیم و مارکسیزم را تکامل بدهیم. چرا که مارکسیزم یک تئوری دگم نیست که ما برای همیشه نگاه داریم و برای هر کاری مانند یک فرمول بیرون بکشیم؛ ما باید آن را توسعه بدهیم. ما می باید آن را با وضعیت روز تطبیق بدهیم. بنابراین، ما به این نتیجه رسیده ایم که در حالی که با سایر سازمان ها ملاقات می کنیم - که در حال حاضر ۴ یا ۵ سازمان هستند - و هر کدام از این کشورها و سازمان ها به علت مشکلات موجود در کشورشان، در سطح خاص خود می باشند، ما می خواهیم با آن ها در زمینه تئوری هایمان بحث داشته باشیم؛ ما بحث هایی را در زمینه

آغاز به کار «احیای مارکسیستی»

بحران بزرگ اقتصادی ۲۰۰۸-۲۰۰۹، باری دیگر بی‌مایگی بورژوازی حاکمه در تمامی کشورها و هم چنین بنیان سست نظام سرمایه داری جهانی را به نمایش گذاشت. در همان حال که پیامدهای این بحران ادامه دارد (حتی در کشورهایی که رسماً مرحله رکود را پشت سر گذاشته اند)، به کارگیری برنامه های ریاضت اقتصادی و سایر «راه حل» های ارائه شده از سوی بورژوازی، به ایجاد نارضایتی های عمیق در بین بخش های عظیمی از توده های مردم منجر شده است.

اما بحران اقتصادی سرمایه داری و مشکلات سیاسی پیش روی بورژوازی، به موازات خود دو بحران دیگر را نیز به وضوح نشان دادند:

نخست، سازمان های توده ای سنتی طبقه کارگر - چه احزابی که صفات «سوسیالیستی» و «کارگری» و «دموکرات» را به دنبال نام خود یدک می کشند و چه آن دست اتحادیه های کارگری که نسل ها نسل نماینده طبقه کارگر بوده اند - تمایلی به بسیج صفوف خود برای مقابله با یورش بورژوازی به طبقه کارگر و خانواده های آنان نداشته و یا اصولاً قادر به انجام چنین کاری نبوده اند.

دوم، سازمان های مختلف «انقلابی»، «مارکسیستی» یا «تروتسکیستی» که چندین قرن مقابله با سیاست ها و ساختارهای بوروکراتیک سازمان های توده ای سنتی را در کارنامه خود دارند، با وجود ادعاهای خود مبنی بر درک تنوریک و تلاش برای کسب رهبری پیشروی کارگری، در عرصه مبارزه علیه حملات سرمایه داری یا اساساً غایب بوده اند و یا حضوری ناچیز و حاشیه ای داشته اند.

در همان حال که رهبران رفرمیست و حتی «انقلابی» در بحران های خود فرو رفته اند، توده های مردم مجبورند تا به مبارزات خودشان دست

آلمان در سال های ۱۹۱۹، ۱۹۲۰، ۱۹۲۳ - که البته به دست سوسیال دموکراسی به شکست کشیده شدند - تحت تأثیر انقلاب روسیه موفقیت آمیز گشت.

در حقیقت وقوع انقلاب در انگلستان، که در حال حاضر چندان به نظر نمی رسد، می تواند به سرنوشت انقلابات کشورهای دیگر منوط گردد. اگر مثلاً انقلاب سوسیالیستی در ایران صورت پذیرد، می تواند شرایط انقلابی خیلی از کشورهای دیگر را هم فراهم آورد.

اگر ما رهبری درستی داشته باشیم و اگر ما نظرات ابتدایی مارکسیزم را درک کنیم و اگر ما آن ها را به کار گیریم و در میان کارگران و اقشار تحت ستم نفوذ داشته باشیم، بعد می توانیم امیدوار باشیم که به تغییری که سال هاست برایمان یک رؤیا شده، برسیم. این یک امکانی است که اگر ما راه را درست رفته باشیم، می تواند واقعیت پیدا کند.

از طرف دیگر، ما با سازمان های دیگر بحث داریم که اگر شما می خواهید کارهای روزمره خود را ادامه دهید، اگر در حال حاضر ۲۰۰ نفر عضو دارید، در پنجاه سال یا صد سال دیگر تعدادتان به ۲۵۰ نفر می رسد و به این نحو هرگز نمی توانید انقلاب بکنید، و این روش صحیح ساختن یک سازمان یا روش صحیح آماده شدن برای انقلاب نیست.

بنابراین این است راه حل. البته با سایر سازمان ها در مقیاس جهانی این بحث را هم داریم که اگر شما روش بهتری را می دانید، معرفی کنید؛ ما گوش می دهیم و در فعالیت ها سهیم خواهیم شد. اما اگر ندارید، لاف این را (که ما پیشنهاد می کنیم) بسازید.

این پروژه به این شکل است که گفته شد، به منظور ساختن یک گرایش (مارکسیستی) انقلابی برای آینده.

احیای یک سازمان بین المللی که قادر به برخورد با تمامی وظایف مهم پیش روی طبقه کارگر باشد، به مدت چندین دهه مهم ترین هدف جنبش ما بوده است.

ما به عنوان مارکسیست های انقلابی، و به منظور ادای سهمی در این احیای ضروری مارکسیزم، نمی توانیم بدون داشتن ساختار سازمانی و برنامه ای که تجربیات گذشته را بیان و مداخله گری های جدید را هدایت می کند، دست به عمل بزنیم. بنابراین ما از پیش نام این ساختار دستیابی به وظایف خود را **راکمیته احیای مارکسیستی** (Committee for Revival- CMR Marxist) گذاشته ایم و تمامی سازمان ها و افراد مارکسیست انقلابی را به همکاری جهت تحقق این استراتژی حیاتی فرامی خوانیم.

پروژه احیای مارکسیستی MR، اساساً از گرایش **مارکسیست های انقلابی ایران** (Iranian Revolutionary Marxists' Tendency) و تعدادی دیگر از رفقا در سطح بین المللی تشکیل می شود که خود را بر مبنای تجارب بلشویزم در انقلاب روسیه؛ اسناد چهار کنگره نخست کمینترن؛ و بین الملل چهارم، مارکسیست انقلابی می دانند. هدف کميته، آماده ساختن طبقه کارگر جهانی برای انقلابی سوسیالیستی است. احیای مارکسیستی، نه یک گرایش بین المللی و نه یک سازمان است؛ احیای مارکسیستی، کميته ای است با هدف دست یافتن به توافق بر سر ساختن یک سازمان بین المللی، در حال ارائه پلتفرمی برای بحث با سایر سازمان ها و فعالین است و امید دارد که بتواند با تمامی کسانی که به اصول کلی آن علاقه مندند، به بحث آزاد بپردازد. نظریات، اخبار و گزارشات احیای مارکسیستی را می توانید از وب سایت **احیای مارکسیستی** پیگیری کنید.

پروژه احیای مارکسیستی (MR)

بزنند: اعتصاب در سراسر اروپا، تظاهرات دانشجویی در بریتانیا، شورش های شمال آفریقا و خاورمیانه و غیره. در شرایطی که رهبران رفرمیست هیچ گونه کارزاری برای مبارزه ارائه نمی کنند و بدتر از آن، حتی علیه رفرم اقداماتی می کنند، توده ها روش های جدیدی برای کنار زدن رهبران سنتی یافته و بنا به ابتکارات خود برای مبارزه در سراسر دنیا به خیابان ها آمده اند. بحران کنونی سرمایه داری، بارقه های بسیج میلیون ها نفر از مردم سراسر جهان را علیه ابزارهای سیاست ریاضتی روشن کرده است؛ سیاست هایی که بورژوازی گمان می کند به تثبیت نظام سرمایه داری منجر می شود.

در این بین اما رهبری "انقلابی" - حتی بهترین آن- نشان داده است که برای رهبری کارگران، استثمارشدگان و توده های تحت ستم به اندازه لازم به تدارک سازمانی، تئوریک و سیاسی نپرداخته است. حضور داشتن در صف مقدم کارزارهای دفاعی یا گروه های فشار کافی نیست. ما باید هم خود و هم توده ها را به سوی بازسازی یک سازمان انترناسیونال انقلابی بر پایه مبارزات بلشویسم و کمینترن علیه تمامی رفرمیست ها و شرکا، و هم چنین بر پایه تجارب بعدی سازمان بین المللی "اپوزیسیون چپ"، برای دفاع از اصول و برنامه این سنت آماده سازیم.

هرچند بنانهادن بین الملل چهارم و تدوین برنامه انتقالی را می توان به حق یکی از دستاوردهای بزرگ مارکسیزم پس از انحطاط دولت کارگری شوروی دانست، با این وجود ما نمی توانیم تنها به احیای این دو بسنده کنیم. درست همان طور که مبارزات طبقه کارگر در طول ۷۰-۷۵ سال گذشته ادامه یافته است، مبارزه طولانی برای دستیابی به اهداف سازمانی، تئوریک و سیاسی جدید هم ادامه می یابد.

طول تاریخ انجام داده اند با این هدف نهایی و این موضوع اساسی همراه بوده و پیوند داشته است.

سرنگونی سیادت نظام سرمایه داری و استقرار نظام شورایی هم در عالی ترین شکل آن، خود را فقط در یک نهاد مرکزی تجلی می دهد و آن هم حزب تدارک این سرنگونی است. البته این حزب، یک حزب مشخص است. این حزبی نیست که شامل توده های وسیعی از کارگران و یا روشن فکران باشد، بلکه این حزب شامل کارگرانی است که ما آن ها را «کارگر روشنفکر» می نامیم. کارگران روشنفکری که در دو دهه گذشته در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری مبارزه کرده و در واقع مغزهای متفکر جنبش کارگری هستند. کسانی که به مقاله نویسی، خواندن و تحلیل مقالات و بررسی اوضاع سیاسی مسلط هستند و به عنوان رهبران عملی و نظریه پردازان جنبش کارگری از سوی خود طبقه کارگر شناخته شده اند و اعتبار دارند.

این نوع کارگران، دست به انتشار نشریات کارگری و تبادل نظر می زنند و هم چنین در دو دهه گذشته سازماندهی جنبش کارگری را در دست داشته اند. این روزها در داخل ایران تعداد این افراد کم نیست، تعداد آن ها حتی رو به افزایش است. پر واضح است که در غیاب تشکل های مشخص کمونیستی، طبقه کارگر رهبران خودش را به صحنه مبارزاتی معرفی می کند و این رهبران در صدر مبارزات قرار می گیرند و بنیادهای اولیه تشکیل دهنده این حزب تدارک انقلاب در داخل ایران خواهند بود. بنابراین وحدت کمونیست ها در چنین حزبی تجلی پیدا می کند.

این حزب شامل روشنفکرها هم خواهد بود. بدیهی است که روشنفکرهای انقلابی در این حزب سهم مهمی می توانند ایفا کنند، اما نه هر روشنفکری. بلکه روشنفکرانی که ما آن ها را «روشنفکر کارگری» اطلاق می کنیم. کسانی که در راستای مبارزه طبقه کارگر به طور هدفمند و سیستماتیک فعالیت داشته اند و نه تنها مسلط به مارکسیزم هستند،

درباره وحدت اصولی کمونیست ها

توضیح: آن چه از نظر می گذرانید، متن سخنرانی رفیق مازیار رازی در اتاق پالتاک «اتحاد سوسیالیست ها»، به تاریخ ۱۷ ژانویه ۲۰۰۷ (۲۷ دی ماه ۱۳۸۵) است.

بحث امروز من در مورد «وحدت اصولی» کمونیست ها و «چه باید کرد» ها است. در ابتدا باید ذکر کنم همان طور که دوستان آشنایی دارند، قدمت این بحث به دو دهه قبل باز می گردد، در نتیجه راه حل ها، پیشنهادها و «چه باید کرد» ها هم نمی توانند موارد نوینی باشند. این بحث ها در گذشته به اشکال مختلف و در کميته های مختلف طرح شده است و در شرایط فعلی هم بد نیست مروری بر آن پیشنهادها و وضعیت موجود داشته باشیم و ببینیم برای اتحاد اصولی کمونیست ها چه نوع تدارکاتی با هم می توانیم انجام دهیم.

قبل از طرح «راه حل» ها و «چه باید کرد» ها می خواستم از نقطه نظر خود مفهوم اتحاد اصولی کمونیست ها را روشن کنم، زیرا که امکان دارد برداشت های متفاوتی در این ارتباط وجود داشته باشد. پس از بررسی این مسأله می خواهم به طور اجمالی به وضعیت کنونی طیف کمونیستی بپردازم. پس از بررسی وضعیت موجود، ترسیم هدف نهایی یا چشم انداز وحدت، می شود راه حل های مشخصی را که مرتبط به وضعیت کنونی است ارائه کرد.

بنابراین من از مفهوم اتحاد اصولی کمونیست ها آغاز می کنم:

به اعتقاد من اصول کمونیست ها در تحلیل نهایی مبارزه و سازماندهی برای سرنگونی سیادت نظام سرمایه داری به وسیله پرولتاریا و استقرار نظام شورایی است. در واقع چیزی مهم تر و اصولی تر از این مد نظر کمونیست ها نمی تواند باشد. تمام تلاش ها، مبارزات و تقلاباتی که کمونیست ها در

نظر این حزب، پدیده ای ویژه و متفاوت از احزابی که در جوامع بورژوا دموکراتیک اروپا موجودند، می باشد.

این حزب بر اساس توافق برنامه ای ایجاد می شود، و تاکتیک ها و مداخلات روزمره را بر اساس این انعطاف پذیری درونی اتخاذ می کند. از این نقطه نظر است که باید حزبی باشد کاملاً دموکراتیک و با دموکراسی بسیار عالی تری از آن نوع دموکراسی که در احزاب سوسیال دموکراسی یا بورژوا دموکراتیک مشاهده می شود. حزبی است که باید حق گرایش را به رسمیت بشناسد و قبول کند که نظرات متفاوتی برای امر دخالت گری در جنبش کارگری وجود دارد.

رهبران این حزب رهبرانی نیستند که بر اساس روابط خانوادگی یا باند بازی، خود را به این حزب تحمیل نمایند. رهبران این حزب هر زمان قابل عزل و نصب هستند و به شکل آزادانه بر مبنای آرای اعضای آن و متکی به اعتماد و اعتباری که خود در سطح جامعه کارگری کسب می کنند، انتخاب می شوند؛ در این حزب کیش شخصیت وجود ندارد، در این حزب افراد و رهبران آن با انتشار عکس های اینترنتی و یا شعارها و مطالبات خود، رهبری را کسب نمی کنند، بلکه کاملاً یک حزب دموکراتیک خواهد بود. این تنها حزبی است که می تواند به شکل ویژه خود تدارک انقلاب کارگری را در ایران بریزد و امر دخالت گری را به شکل روزمره در کنار طبقه کارگر سازمان دهد و به سخن گویان واقعی طبقه کارگر در شرایط کنونی مبدل بشود و تدارک سرنگونی سیادت بورژوازی را به وسیله خود طبقه کارگر ببیند.

البته این حزب مانند هر پدیده ای در جامعه، وقتی اهداف خودش را محقق کرد، وقتی که به شوراهای کارگری کمک نمود تا به قدرت برسند، خودش هم روند اضمحلال را طی خواهد کرد، یعنی از میان خواهد رفت و قدرت نهایی در دست خود طبقه کارگر قرار خواهد گرفت.

بلکه از سوی پیشروان کارگری یعنی از سوی «کارگران روشنفکر» مورد تأیید قرار گرفته اند. زیرا همان طور که می دانید به خصوص در خارج از کشور افراد بسیاری هستند، افراد برجسته ای که مسلط به عقاید مارکسیستی بوده و دیدگاه های خود را در مقالات و اتاق ها مورد تبادل نظر قرار داده اند؛ اما به جرأت می توان گفت که امروز در داخل ایران فقط تعداد بسیار انگشت شماری از این رهبران نظری مورد تأیید جنبش کارگری قرار دارند. در واقع جو بی اعتمادی که در دو دهه گذشته به آن دامن زده شده، این جدایی را تسریع و تعمیق داده است.

بنابراین در داخل چنین حزبی ما شاهد تلفیق «کارگران روشنفکر» یعنی مغز متفکر جنبش کارگری هستیم با «روشنفکران کارگری»، یعنی کسانی که تلاش خودشان را نه برای تحمیل خویش بر جنبش کارگری، بلکه برای قرار گرفتن در کنار جنبش کارگری و تقویت گرایش های مثبت جنبش کارگری به کار بسته و مورد تأیید بخش پیشروی کارگری در داخل ایران قرار گرفته اند.

با تجلی وحدت اصولی در چنین حزبی، تبعیضات و تقسیم کار بورژوایی جامعه معنا ندارد: تقسیم بندی میان کارگر و روشن فکر، زن و مرد، جوان و مسن، کرد و فارس، عرب و بلوچ و این نوع تبعیضاتی که درون جامعه بورژوایی هست در داخل این حزب بی معناست. این حزب، حزبی که در واقع وحدت عالی کمونیست ها را هدف خود قرار می دهد، حزب ایدئولوژیک نیست. حزبی نیست که بر اساس ایدئولوژی ای به نام «مارکسیزم-لنینیزم» ایجاد شده باشد. از لحاظ تشکیلاتی این حزب به اصطلاح «حزب آهنین» نیست، برعکس حزبی است که در آن اعضا بر اساس توافقات داوطلبانه برنامه ای دور هم جمع شده اند. در واقع متشکل ترین، متعهدترین و جدی ترین عناصر جامعه را به خودش جلب می کند. این حزب در اقلیت خواهد بود، زیرا که در جامعه ایران احزاب گل و گشاد سوسیال دموکراتیک و علنی قابل تحمل نیست و از این نقطه

را ببیند، ندارند. این ها در مجموع فاقد اعتبار در درون طبقه کارگر هستند. بسیاری از این ها حتی اسامی شان در درون جنبش کارگری شنیده نشده، و آن هایی هم که اسامی یا احزابشان شناخته شده، اصولاً آن قدر با مسائل اصولی روزمره فاصله دارند که طبقه کارگر به عنوان یک گرایش و یا یک حزب جدی با آن ها برخورد نمی کند.

بنابراین در طیف احزاب و سازمان های سیاسی، کار غیراصولی ای که صورت گرفته این است که عده ای روشن فکر در خارج از کشور، به جای طبقه کارگر و به عنوان قیم طبقه کارگر و پیشروی کارگری، خودشان را به عنوان رهبران جنبش کارگری معرفی کرده اند، این کاری است غیر اصولی. این کاری است که در واقع بحران را تشدید کرده و از این نقطه نظر می بینیم که خود آن ها نه تنها وضعیت بهتری پیدا نکرده اند، بلکه مدام در حال تلاشی و انشعابات و افتراق های متعدد می باشند. هر فردی که کمی صداقت داشته باشد و یا کمی سیاسی فکر کند، متوجه می شود که در درون تمامی این تشکیلات و احزاب، تشتت و افتراق افزایش پیدا کرده و بحران عمیق تر گردیده است.

در طیف دیگر، یعنی به اصطلاح در طیف منفردین سیاسی هم وضعیت بهتر از این نیست. البته فعالیت ها و تلاش های بسیاری شده و رفقائی بوده اند که از روی صداقت و تمایل خدمت به جنبش کارگری تلاش هایی کرده اند، اما تمام پروژه ها و طرح ها در طی ۱۰-۱۵ سال گذشته به بن بست کشیده شده اند. طرح های مختلفی با مضمون همگرایی، همسویی، اتحاد، اتحاد چپ کارگری، اتحاد نیروهای کمونیست و انقلابی، گروه بندی نوین و غیره در واقع هیچ یک نتوانستند پاسخ گوی اتحاد اصولی کمونیست ها در خارج از کشور باشند و آن ها هم متأسفانه دچار بحران شده اند.

در این جا بد نیست به بررسی علل این بحران ها بپردازیم، زیرا که به هر حال در دوره آتی برای رفتن به سوی یک اتحاد اصولی ما باید یک ارزیابی

بنابراین زمانی که ما صحبت از اتحاد اصولی کمونیست ها می کنیم، منظورمان چنین اتحادی می باشد. اتحادی که این نوع تجلی عالی اتحاد کمونیستی را در نظر می گیرد. البته اتحادهای دیگری هم در درون جنبش کارگری و میان کمونیست ها وجود دارد که ممکن است غیراصولی هم نباشند (اتحاد عمل ها)، اما اتحادی که کمونیست ها مد نظر دارند، یعنی اتحادی که در صدد امر تدارک سرنگونی نظام سرمایه داری است، از طریق ایجاد تشکیلاتی به وجود می آید که از درون قلب طبقه کارگر بیرون آمده و شامل اعضای کارگری برجسته و روشنفکران انقلابی در درون خود است که در شرایط کنونی در سطح جامعه به رسمیت شناخته شده اند.

اگر این چشم انداز وحدت و هدف نهایی ما باشد، باید دید وضعیت کنونی ما به عنوان کمونیست ها چیست و چه راه حل هایی با هم برای رسیدن به این مقصد می توانیم پیدا کنیم.

وضعیت کنونی کمونیست ها متأسفانه اسف بار است؛ کمونیست های خارج از کشور به دو دسته تقسیم می شوند.

اول، دسته ای که سازمان ها و احزاب خودشان را ایجاد کرده اند و دوم: دسته موسوم به «منفردین» و یا اعضا و کادرهای گروه های سابق که یک سلسله تلاش هایی را در جهت اتحاد کمونیست ها در گذشته انجام داده اند.

اگر با دقت نگاهی به این دو دسته نماییم، می بینیم که هر دو دسته دچار بحران عمیقی بوده اند. واقعیت این است که این بحران وجود دارد، حتی اگر خود این گرایش ها، احزاب و یا افراد موجود به وجود چنین بحرانی اعتراف نکنند. واقعیت این است که در دسته اول یعنی احزاب و سازمان ها، اتحادهایی غیر اصولی شکل گرفته، گرایش هایی که احزاب کمونیستی و کارگری را ایجاد کرده اند، در واقع نه در سطح برنامه ای و نه در سطح تشکیلاتی کوچک ترین ارتباطی با حزبی که قرار است تدارک انقلاب

عمدتاً تمام تلاش ها و یا پروژه هایی که صورت گرفته، چه از جانب سازمان ها و احزاب و چه از جانب «منفردین»، همه به بن بست رسیده اند. آن ها تلاش کرده اند که خارج از طبقه و به خصوص بدون ارتباط با پیشروی کارگری به ایجاد احزاب کمونیستی مبادرت کنند، آن هم در خارج از کشور!

واضح است که این سیاست ها به بن بست خواهد رسید. واضح است که این سیاست ها بحران زاست، زیرا واقعیت این است که کمونیست ها بدون حضور در مبارزات طبقه کارگر و بدون پیوند از نزدیک با رهبران عملی طبقه کارگر قادر به تشکیل حزب کمونیستی که انقلاب را سازماندهی کند و تدارکات انقلاب را ببیند، نخواهند بود.

این سیاست ها که همیشه سیاست هایی از بالا بوده و به وسیله گرایش های مختلف اعمال می شده است. آن هم برای این که به شکلی زود و سریع به ایجاد حزب و تشکیلات مشخص خود، به تنهایی و یا با ترکیبی از گرایش های مختلف، بپردازند. در واقع به شکست انجامید. بنابراین اگر قرار است که توفیقی در تدارکات بعدی برای انجام این کار حاصل شود، این سیاست ها باید مورد بازنگری عمیق قرار بگیرند.

سومین عامل، که باز هم علت آن همین دور افتادگی از جامعه است، نه مسأله ای سیاسی- تشکیلاتی، بلکه یک سلسله مسائل اخلاقی- اجتماعی است. عدم رعایت مسائل اخلاقی و اخلاقیات کمونیستی در میان کمونیست های خارج از کشور، یعنی افتراق و اتهام زنی، خنجر زدن از پشت، شایعه پراکنی، در دوره گذشته بسیار رایج بوده است. ما طیف کمونیست ها مانند یک خانواده بزرگ هستیم، واضح است افرادی که در میان ما به اتهام زنی و ایجاد افتراق می پردازند، به تدریج شناخته و افشا می شوند، ولی متأسفانه موضوع تنها به این افراد محدود که ایجاد افتراق می کنند محدود نبوده و سایرین هم در مقابل این شایعه پراکنی ها، این سم پاشی ها و لجن پراکنی ها یا سکوت کرده و یا به این لجن پراکنی ها

درستی از گذشته داشته باشیم. علل بحران در دو دهه گذشته در خارج از کشور عمدتاً سه گانه بوده است:

اولین عامل، به طور مشخص یک عامل عینی است، یعنی دوری کمونیست ها از طبقه کارگر. واضح است که کمونیست های ایرانی تنها کمونیست هایی نیستند که در تبعید به سر برده و یا مجبور به ترک مبارزه طبقاتی در درون کشور خودشان گردیده اند. در طول تاریخ حتی در زمان حیات مارکس و لنین بسیار دیده شده که برخی از گرایش های کمونیستی برای دوره ای مجبور به ترک کشور می شوند. اما آن چه که ما در ارتباط با کمونیست های ایرانی مشاهده کرده ایم این است که برای حفظ پیوند ارگانیک و نزدیک با طبقه کارگر تلاش و کوشش جدی نکرده اند. به عنوان مثال افرادی مانند لنین و تروتسکی و سایر رهبران حزب بلشویک همواره بخش عمده ای از فعالیت های سیاسی خودشان را خارج از روسیه گذرانده اند، با این حال تلاش برای پیوند با طبقه کارگر به طور روزمره وجود داشته، به طور روزمره این تلاش برای مبارزات هدفمند و مرتبط با جنبش کارگری با درون کشور خودشان وجود داشته است. در صورتی که فاصله ایرانیان کمونیست با کارگران به تدریج پس از چند سال آن قدر زیاد شده است که امروز اصولاً این دو حرکت، در دو سطح متفاوت از همدیگر سیر می کنند. کمونیست هایی که در خارج کشور هستند مسائل دیگری دارند، کارگران پیشرویی که در داخل ایران زندگی می کنند نیز مسائل متفاوتی از این کمونیست ها دارند. این دو هر روز بیشتر از هم جدا افتاده اند. زیرا ما هیچ نوع تلاش های مشخص و مرتبطی انجام نداده ایم که این پیوند با کارگران، به یک پیوند ارگانیک و نزدیک تبدیل شده باشد، یا این که داخل و خارج بودن در واقع این بحران را تشدید نکند. متأسفانه این اتفاقی است که افتاده و از جمله عوامل اساسی است که بحران در خارج از کشور را تشدید کرده است.

دومین عامل، اتخاذ سیاست های نادرستی بوده است که توسط کمونیست ها برای وحدت انجام شده. یعنی

اتحاد اصولی دامن بزنند و در واقع وارد پروسه همگرایی با سایرین گردند.

هر سازمان، هر گروه و هر شخصی اگر اعتقاد داشته باشد که حزب و سازمان خودش در مرکز جنبش کارگری قرار گرفته است و بحرانی دامن گیر آن ها نیست، باید این پروسه را تجربه کند و فقط عمل آن ها در دوره آتی است که نشان می دهد سیاست ها و خط آن ها اشتباه یا درست بوده، و در آن زمان است که شاید بشود به یک وحدت سراسری دست پیدا کرد. به اعتقاد من در شرایط کنونی با کسانی که به این بحران باور ندارند و آن را رد می کنند، نمی شود وارد حتی فعالیت های مشترک هدمند گردید.

به اعتقاد من راه حل هایی که در شرایط فعلی به آن ها می شود اشاره کرد، در وهله اول مسأله تعهدات اخلاقی را دربر می گیرد، یعنی از این پس گرایش های موجود نباید علیه همدیگر سم پاشی کنند. اگر اختلاف سیاسی وجود دارد، اگر کسی به کسی انتقاد دارد، واضح است که روش کار این است که آن شخص به مناظره دعوت شود، و یا کسی که مورد انتقاد قرار گرفته مقاله ای مشابهی نوشته و در مقام پاسخ گویی قرار بگیرد. در این موقعیت نیازی نیست که به محض کوچک ترین انتقاد سیاسی و یا تشکیلاتی از سوی کسی، فرد مورد نقد به دشمنی با منتقد و سپس به سم پاشی و شایعه پراکنی های شخصی بپردازد. نیازی به این کارها نیست. به هر حال تجربه نشان داده کسانی که تصور می کردند از طریق اتهام زنی ها و تخریب شخصیت خودشان را بزرگ می کنند و سایرین را از میدان به در می کنند، توفیق حاصل نکرده اند. تجربه نشان داده است که این راه صحیحی نبوده و راه صحیح این است که با هم دیگر تبادل نظر نماییم و در یک محیط دوستانه انتقادات را پاسخ دهیم و رفیقانه شدیدترین اختلافات را داشته باشیم، بدون این که به اتهام زنی بپردازیم.

از طرف دیگر اگر تخطی های تشکیلاتی رخ می دهد و کسی دچار خطایی می گردد، واضح است که

دامن زده اند. در واقع این عامل اخلاقی-اجتماعی هم تأثیرات مخربی در اتحادی که ما در آتیه می توانستیم داشته باشیم، گذاشته است. این هم نیز یکی از مسائلی است که در آینده باید مورد بازنگری قرار بگیرد و در دوره آتی برخوردی کاملاً مشخص و آگاهانه برای جلوگیری از این افتراق های موجود صورت گیرد.

به اعتقاد من اکنون با در نظر گرفتن وضعیت موجود و هدف نهایی که ذکر کردم، راه حل هایی می تواند ارائه داده شود. این ها راه حل های سریع، ساده و جامعی نمی تواند باشد. آن قدر بحران و افتراق شدید است و آن قدر به سم پاشی و شایعه پراکنی ها دامن زده شده که به طور ساده و سریع نمی توانیم حتی به یک «اتحاد عمل» پایدار برسیم، چه برسد به یک اتحاد تشکیلاتی و اصولی و یا تدارک ساخت حزب. بنابراین باید دوره ای از تدارکات و گام هایی برای ایجاد یک جو مناسب برای این هم سویی برداشته شود و این مسأله در دستور کار دوره بعد می تواند قرار گیرد.

کسانی که خواهان ایجاد یک همسویی کمونیستی هستند، واضح است که باید در وهله اول هدفشان از این هم سویی روشن باشد. یعنی کسانی باید باشند که حداقل در موضع ایجاد یک حزب انقلابی (با مشخصاتی که ذکر کردم) توافق داشته باشند؛ در غیر این صورت اگر بر سر این موضوع، یعنی بر سر هدف نهایی، یا بر سر چشم انداز وحدت، توافقی موجود نباشد، واضح است که برداشتن گام های مقدماتی نیز مجدداً به تشدید بحران دامن می زند.

پیش شرط دوم در این میان آن است که افرادی که وارد این اتحاد و تبادل نظرات می گردند، باید برای پیدا کردن راه حل ها، به بحران فعلی اذعان داشته باشند. گرایش ها و احزاب و افرادی که اعتقاد دارند این بحران مربوط به سایرین بوده و خود آن ها میرا از این بحران می باشند، مسلماً در این پروسه نمی گنجند، با خواهش، تمنا، التماس و الفاظ دیپلماتیک نمی شود سازمان های سنتی را متقاعد کرد که به

حال به یک سلسله مباحثاتی دامن زده شود. منتها این مباحثات نباید مباحثاتی اتفاقی باشد. این مباحثات باید هدفمند و مرتبط به مسائل کارگری باشد و به اختلاف و افتراق میان داخل و خارج کشور به تدریج پایان دهد تا بتوانیم این پیوندی را که سال های سال می توانستیم با داخل کشور ایجاد کنیم، از طریق مباحثات و از طریق فعالیت علنی و از طریق تدارک آگاهانه، ایجاد کنیم، وارد این فاز شویم و این هماهنگی را با هم زمینه ریزی کنیم.

واضح است که پس از سپری شدن دوره ای، این اتحاد ویژه می تواند نشریه و شبکه های اینترنتی خود را داشته باشد، و فعالیت های مشخص خود را انجام دهد. زمانی که همه ما یک دیگر را آزمایش نمودیم و اطمینان حاصل کردیم که در گفتار و کردار اختلافی نداریم، زمانی که همسویی مشخصی احساس شد، آن موقع فرصتی فرا خواهد رسید که ما می توانیم نطفه های اولیه اتحاد اصولی کمونیست ها را همراه با فعالین جنبش کارگری در داخل ایران، همراه با کارگران پیشرویی که مشتاقند کمونیست ها بر بحران خود فائق آیند، و همین طور در ارتباط و هماهنگی با آن ها، پی ریزی بکنیم.

بنابراین همان طور که در ابتدای سخنم اشاره کردم، در واقع پیشنهاد نوین و فوری خاصی برای مشکلاتی که ما با آن روبه رو هستیم وجود ندارد. این فعالیت ها، فعالیت هایی درازمدت خواهند بود و گام هایی که برشمردیم، می تواند کمکی در این مسیر باشند. شاید هم این گام های ابتدایی و اولیه برداشته نشوند، ولی امید من این است که با ایجاد یک محیط سالم و آرام و دموکراتیک، بدون جوسازی و از پشت خنجر زدن، بدون اتهام زنی ها، و با یافتن راه هایی برای حل مسائل سیاسی-تشکیلاتی، ما وارد یک اتحاد عمل ویژه پایدار و درازمدت تر شویم که آن نیز به نوبه خود شرایط را برای اتحاد اصولی در ارتباط با پیشروی کارگری در داخل ایران آماده می کند.

این مسأله نیز راه حل خود را دارد، و باید از طریق راه حل های سالم رفع شود، نه از طریق اتهام زنی و مسموم کردن جو که خود به شدت بحران زاست. بنابراین برای شروع یک توافق عمومی اخلاقی کمونیستی، لازم است تا این سم پاشی ها از بین برود تا در یک محیط سالم بتوانیم تبادل نظر نماییم، بدون این که نگران باشیم کسی از پشت خنجر بزند. باید برای این کار دوره ای طی شود و تحولاتی در خود ایجاد کنیم و این جو سالم را به وجود آوریم. بنابراین به اعتقاد من تا این جو سالم ایجاد نشود، بسیار دشوار خواهد بود که ما حتی وارد بحث و مذاکره در مورد همسویی در جهت اتحاد کمونیست ها گردیم.

اگر این دوران جوسازی ها خاتمه پیدا کرد، و یا کسانی که این جوسازی ها را می کنند منزوی شوند، در قدم بعدی امکاناتی به وجود خواهد آمد که ما وارد پروسه ای از فعالیت مشترک شویم ... ما باید وارد یک دوران انتقالی از وضعیت کنونی به تشکیل یک حزب واحد شویم و این دوران انتقالی، دورانی است که ما به عنوان کمونیست ها و کسانی که به ساختن حزب در داخل ایران اعتقاد داشته و سمت و سوی کارگری دارند، باید یک اتحاد عمل ویژه ای ایجاد نماییم. کسانی که خود را کمونیست می دانند و در خارج از کشور هم حضور دارند، می توانند به یک سلسله فعالیت های مشترک دست زنند (ما در گذشته هم در اوایل تشکیل اتحاد چپ کارگری، در بولتن های مباحثات آن در یکی دو سال نخست دخالت کردیم و همین بحث ها را در آن زمان مطرح کردیم. در ارتباط با اتحاد انقلابی نیز رفقای گرایش ما همین بحث ها را انجام دادند- اما متأسفانه مورد توجه دوستان قرار نگرفت).

«اتحاد عمل ویژه» به این مفهوم است که افراد، گرایش ها، گروه ها با حفظ موقعیت خودشان، بدون این که دلیلی برای انحلال خود داشته باشند و یا ضرورتی داشته باشد که اساس نظراتشان را کنار بگذارند، به عنوان گرایشی بزرگ از خانواده کمونیست ها بتوانند وارد یک سلسله از فعالیت های مشترک در ارتباط با کارگران ایران شوند و در عین

«خیر رفقا! در محاسبات سیاسی، مسایل کمی غامض تر از صرف جمع آوری کلیه عناصر «اپوزیسیون» است. افزایش اپوزیسیون مردد و خائن به عناصر واقعاً انقلابی مبارز نه تنها جمع بزرگ تری ایجاد نمی کند، که غالباً به کاهش آن جمع منجر می شود.» (لنین، «بحران سیاسی، ورشکستگی تاکتیک های اپورتونیستی»، اوت ۱۹۰۶، کلیات آثار جلد ۱۱، به انگلیسی، صفحات ۱۵۶-۷).

در شماره ۱ بولتن «اتحاد نیروهای چپ کارگری»، شهریور ۱۳۷۳، مقاله ای تحت عنوان «ضرورت حیاتی حرکت در مدار بزرگ» نوشته محمدرضا شالگونی، منتشر شد. این مقاله در واقع ادامه تصمیمات کنفرانس عمومی اخیر «راه کارگر»، است که در «قطعه نامه برای اتحاد هواداران سوسیالیسم» با «اتفاق آراء» در آن کنفرانس به تصویب رسید. مواضع مندرج در این مقاله (و قطعه نامه) نکاتی را طرح کرده که برخورد به آنان برای پیش برد بحث حول مبانی اتحاد چپ کارگری، ضروری است.

در نوشته مذکور، برای ایجاد «مرزبندی با طرفداران سرمایه داری و نزدیکی با هواداران سوسیالیسم»، به دو دلیل عام اشاره شده است:

اول این که «تعرض عمومی هواداران سوسیالیسم علیه نظام سرمایه داری... شکسته شده است»... (و در نتیجه) دفاع از ضرورت مبارزه برای سوسیالیسم... اهمیتی ویژه پیدا می کند» (ص. ۲۴).

دوم این که «... این شکست محصول بیراهه روی ها و ناتوانی هواداران سوسیالیسم بوده است (و در نتیجه) فائق آمدن بر بیراهه روی ها و ناتوانی ها و رها کردن آن بیراهه ها از مقدم ترین واجبات ماست» (ص ۲۵). مضاف بر این ها «جنبش چپ ایران» به طور اخص «... نه فقط برای دفاع از موجودیت و حق حیاتش... حتی به خاطر سازماندهی یک دفاع مؤثر از ابتدایی ترین ملزومات



توضیح: مقاله زیر نوشته رفیق مازیار رازی، نقدی است بر مواضع محمد رضا شالگونی (راه کارگر) در مورد شیوه رسیدن به اتحاد کمونیست ها. این مقاله در بولتن شماره ۲ «اتحاد چپ کارگری ایران»، مهرماه ۱۳۷۳، انتشار یافت. از آن جایی که راه کارگر یکی از ۲۵ سازمانی است که در نشست «سازمان ها و نهادهای چپ و کمونیست» شرکت داشته، این مقاله را برای تبادل نظر با «سازمان ها و نهادهای چپ و کمونیست»، مجدداً انتشار می دهیم.

شورای دبیری

اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری

یا «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم»

«... روش معمول اپورتونیست ها این است که اثبات کنند: معتدل ترین شعارها، عقلایی ترین آن هاست، زیرا که به اتحاد عظیم ترین تعداد عناصر اجتماعی کمک می رساند...»

اول، هنوز در میان نه تنها چپ ایران که چپ بین المللی بر سر مفهوم سوسیالیسم اختلاف های عمیق و جدی وجود دارد. سازمان هایی نظیر راه کارگر که تا چند سال پیش به «اردوگاه سوسیالیسم» وفادار بوده و هنوز نیز پس از فروپاشی شوروی، یک ارزیابی جامع از مفهوم سوسیالیسم ارائه نداده اند، چگونه می توانند با گرایش هایی که از ۱۹۳۰ به بعد به ماهیت ارتجاعی سیاست خارجی شوروی پی برده بودند، یک نظر واحد از مفهوم سوسیالیسم داشته باشند؟ اضافه بر آن، امروز صرف اعتقاد به «سوسیالیسم» کافی نیست. بسیاری از طرفداران سابق «سوسیالیسم» به آرمان های خود خیانت کرده و طرفدار سرمایه داری از آب در آمده اند. برای مثال، تا چند سال پیش آقای گریباچوف و یلتسین از طرفداران «سوسیالیسم» بودند و مشاهده می شود که کارشان امروز به کجا کشیده است. و یا در حال حاضر کلیه احزاب سوسیال دموکرات و «سوسیالیست» اروپایی نظیر «حزب کارگر» بریتانیا که خود را از طرفداران سوسیالیسم معرفی می کردند به طور آشکار در برنامه و عمل در خدمت سرمایه داری قرار گرفته اند. و یا حتی اکثر رهبران اتحادیه های کارگری در جوامع غربی به چنین راهی گام نهاده اند. بنابراین بایستی در ابتدا روشن شود که منظور از «هواداران سوسیالیسم» چیست. به اعتقاد ما هواداران سوسیالیسم امروزه صرفاً کسانی هستند که خواهان سرنگونی قهرآمیز نظام های سرمایه داری و تشکیل حکومت های کارگری براساس یک اقتصاد با برنامه متکی بر خود-مدیریتی کارگری اند (یعنی هواداران سوسیالیسم انقلابی) و نه رفرمیست های رنگارنگ و فرصت طلبان مخفی و علنی در درون جنبش کارگری (وارثین دروغین سوسیالیسم).

دوم، این «هواداران سوسیالیسم» بایستی نظر خود را نیز در مورد انقلاب آتی ایران روشن بیان کنند. گرایش هایی که هنوز سخن از «انقلاب

دموکراسی، ناگزیر است به نیروی سیاسی دارای عضله... تبدیل شود. و این نمی شود مگر با حرکت در مدار بزرگ. به عبارت دیگر، اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم» (ص ۲۶- تأکیدها از ماست).

آن چه تز «اتحاد هواداران سوسیالیسم» و یا «حرکت در مدار بزرگ» روشن نمی کند این است که چه نوع «اتحادی» از «چپ» مد نظریه پردازان راه کارگر است؟ آیا غرض از این پیشنهاد آماده کردن زمینه ای برای ایجاد حزب پیشتاز انقلابی کارگری است؟ و یا تشکیل یک حزب «توده ای» کارگری؟ و یا «اتحاد عمل» درازمدت با مدافعان جنبش کارگری است؟

الف (چنان چه هدف راه کارگر (یا اکثریت آن سازمان) از چنین پیشنهادی ساختن یک حزب پیشتاز انقلابی باشد، بدیهی است که طرحی کاملاً فرصت طلبانه و مردود است. زیرا که حزب پیشتاز انقلابی را نمی توان براساس جمع جبری عده ای ناهمگون با نظریات سیاسی متفاوت و گاه متناقض به وجود آورد. اما، شالگونی تأکید می کند که: «بنیاد اتحاد باید روشن و محکم باشد... (و) در آغاز کار همگرایی کلی روی حداقل سه نکته ضرورت دارد:

اولاً، مبارزه برای درهم شکستن دولت بورژوازی و برپایی دولت کارگری... ثانیاً، مبارزه برای متحد شدن و به میدان آمدن طبقه کارگر... ثالثاً، مبارزه برای دموکراسی...» (ص ۲۶).

آیا به اعتقاد شالگونی افرادی که به ضرورت «مبارزه برای سوسیالیسم» رسیده و سه شرط فوق را پذیرفته اند، می توانند با یکدیگر در یک حزب انقلابی کارگری برای سازماندهی طبقه کارگر در راستای انقلاب آتی گرد آیند؟

بدیهی است پاسخ از نقطه نظر ما منفی است زیرا:

کمونیست) یک پدیده جدا از «پایگان اجتماعی» (طبقه کارگر و یا پیشروی آن) است. تجربه شکست انقلاب اخیر ایران، بار دیگر در تاریخ جنبش کارگری نشان داد که سازمان های سیاسی چپ کمونیستی جدا از طبقه کارگر و بالأخص پیشروی کارگری نمی توانند نقش تعیین کننده ای در انقلاب داشته باشند و دچار خطا و «بیراهه روی ها» می شوند. از این رو، پیشروی کارگری ایران، مدت هاست که دیگر اعتمادی به سازمان های سنتی موجود ندارد و در مقابل آن ها همواره اقدام به ایجاد تشکل های خود کرده است (و به حق). چنان چه قرار باشد در طیف چپ، اتحاد تشکیلاتی ای برای مداخله در جنبش کارگری صورت گیرد، در وهله نخست سازمان های موجود بایستی خود را منحل اعلام کرده و از گام نخست همراه با پیشروی کارگری نطفه های اولیه تشکیلات سیاسی را بنا نهند. این کار در وضعیت کنونی صرفاً از طریق ایجاد هسته های مداخله گر منسجم و مخفی، امکان پذیر است. گرایش هایی که هنوز تصور می کنند از طریق اتحاد با چند سازمان و گروه کمونیستی روشنفکری (از بالا) بدون درگیر کردن پیشروی کارگری قادر به ایجاد حزب کارگری هستند، در بهترین حالت در خواب عمیق طلایی به سر می برند.

چهارم، اتحاد تشکیلاتی حول «مبارزه برای دموکراسی و آزادی های بی قید و شرط سیاسی» نیز بسیار کلی است. سوسیالیست های انقلابی البته خواهان آزادی های سیاسی بی قید و شرط بوده و هستند و برای دموکراسی مبارزه کرده و می کنند. اما در عین حال آن ها خواهان دموکراسی اقتصادی نیز هستند. مبارزه برای دموکراسی سیاسی و اقتصادی نیز شامل مبارزه با کسانی است که در مقابل این دموکراسی ایستادگی می کنند. گرایش های بورژوا، سلطنت طلب، سوسیال دموکرات و خرده بورژوا که همه خواهان «دموکراسی سیاسی» و

دموکراتیک»، «جمهوری دموکراتیک خلق» و غیره به میان می آورند، طبیعتاً با گرایش هایی که اعتقاد به انقلاب کارگری (سوسیالیستی) دارند، در روز پس از سرنگونی رژیم در دو جبهه مخالف یکدیگر قرار خواهند گرفت و نمی توان از این دو نیرو، طلب کرد که در درون یک حزب مشترک به فعالیت در جهت سرنگونی متشکل شوند. در نتیجه وحدت نیروهای چپ در درون یک حزب پیشتاز باید از ابتدا بر اساس توافق اصولی و روشن پیرامون ماهیت انقلاب آتی صورت گیرد -توافق بر سر «درهم شکستن دولت بورژوازی و برپایی دولت کارگری» به عنوان یک شعار نیز کافی نیست. زیرا که تاکنون در طیف چپ تفسیرهای متناقضی از همین شعار ارائه داده شده است. عده ای از همین شعار تشکیل «حکومت دموکراتیک خلق» را نتیجه می گیرند و برخی دیگر تأسیس «حکومت جمهوری شورایی کارگران و دهقانان فقیر» را استنتاج می کنند. این دو حکومت با یکدیگر در تناقض هستند، زیرا که اولی بخشی از بورژوازی «مترقی» (و یا خرده بورژوازی مترقی!) را دربر خواهد گرفت و نقش رهبری طبقه کارگر را عمده نمی کند و عملاً نمایندگان کارگران را در حکومت آتی اسیر بورژوازی می کند؛ و دومی یک حکومت کارگری مشخص با متحدان انقلابی طبقه کارگر را مد نظر دارد.

سوم، اتحاد تشکیلاتی حول «مبارزه برای متحد شدن و به میدان آمدن طبقه کارگر ... از طریق تمرکز روی سازماندهی مبارزات خود توده مزدبگیر» نیز ناروشن است. چنان چه «چپ» خواهان مبارزه برای «سازماندهی مبارزات خود توده مزدبگیر» است بایستی از هم اکنون تمایز خود را حداقل با پیشروی کارگری به طور جدی و قاطع از میان بردارد. به کارگیری واژه هایی نظیر «چپ و پایگان اجتماعی» آن (صص. ۲۶-۷) نشان دهنده این است که از دیدگاه راه کارگر، «چپ» (روشنفکران

«جنبش مستقل اکثریت عظیم، برای اکثریت عظیم» باشد. در مانیفست کمونیست در فصل «بورژواها و پرولتارها» در مورد این مطلب چنین اشاره می شود که: «تمام جنبش های تاریخی پیشین، یا جنبش های اقلیت ها بوده اند، و یا به نفع اقلیت ها. جنبش پرولتاریا، جنبش خودآگاه و مستقل اکثریت عظیم جامعه به نفع همان اکثریت عظیم است» ((مانیفست کمونیست))، مارکس و انگلس، منتخب آثار، انتشارات پروگرس، به انگلیسی، ص. ۴۵). در این جا، مانیفست کمونیست یک فرمول عام به عنوان وظیفه کمونیست ها طرح نمی کند، بلکه صرفاً جنبش پرولتاریا را در قیاس با جنبش های اقلیت های پیشین (دهقانی، بورژوازی و غیره) یک جنبش «خود آگاه، مستقل اکثریت جامعه به نفع همان اکثریت عظیم» معرفی می کند. اما وظیفه کمونیست ها را در فصل بعدی («پرولتاریا و کمونیست ها») این چنین بیان می کند: «...کمونیست ها از یک سو، به لحاظ عملی، پیشرفته ترین و عزم جزم کرده ترین بخش احزاب طبقه کارگر هر مملکت را تشکیل می دهند، بخشی که تمام بخش های دیگر را به جلو سوق می دهد؛ از سوی دیگر، به لحاظ نظری، موقعیت بهتری که آنان نسبت به توده عظیم پرولتاریا دارند این است که به روشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج کلی نهایی جنبش پرولتاریا را درک می کنند (همان جا، ص. ۴۶) و سپس ادامه می دهد که: «هدف فوری و فوری کمونیست ها... متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا» است (همان جا). بنابراین از دیدگاه مانیفست کمونیست هدف اصلی کمونیست ها «متشکل کردن پرولتاریا» برای «سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا» است و نه ایجاد «جنبش مستقل اکثریت عظیم». این جنبش ها در طول تاریخ خود به وجود آمده و می آیند و آن چه مهم است تأثیر گذاری کمونیست ها در درون آن هاست و نه تشکیل آنان.

سرنگونی رژیم آخوندی نیز ممکن است باشند، همواره در مقابل ایجاد دموکراسی اقتصادی (سلب مالکیت خصوصی و ملی کردن صنایع و بانک ها، تحت کنترل شوراها، کارگری، و اشتراکی کردن زمین ها، تحت کنترل شوراها، دهقانی) مقاومت خواهند کرد. در نتیجه برای سوسیالیست های انقلابی برقراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا یک امر ضروری و لازم است. دیکتاتوری ای که خود تضمین کننده عالی ترین شکل دموکراسی سیاسی و اقتصادی است. وحدت تشکیلاتی چپ کارگری، بدون درک مشترک بر سر نکات فوق کاملاً غیراصولی است.

ب) چنان چه مفهوم از «اتحاد هواداران سوسیالیسم»، ایجاد یک حزب «توده ای» (نظیر «حزب کارگران» برزیل) است، این نیز یک پیشنهاد غیراصولی و غیرعملی است. شالگونی می گوید که راه حل عملی مسأله امروز جنبش چپ، به قول «مانیفست کمونیست» ایجاد «جنبش مستقل اکثریت عظیم، برای اکثریت عظیم» است و «چنین جنبش عظیمی فقط از طریق نزدیکی جریان های رنگارنگ هوادار سوسیالیسم... می تواند به وجود بیاید. البته با حفظ اختلاف های موجود ما بین این نیروها» (ص. ۲۵- تأکید از ماست). او ادامه می دهد که این اتحاد بایستی اول، «روشن و محکم باشد»، دوم، «اختلاف نظر» ها را به رسمیت بشناسد، سوم، به زبان «ابهام زا» سخن نگوید، چهارم، در هایش «به روی همه افراد و جریان هایی که برای سوسیالیسم مبارزه می کنند» باز باشد از جمله کسانی که «ضرورتاً مارکسیست یا حتی ماتریالیست» نیستند و پنجم، در صحنه سیاسی «حضور مؤثر» داشته باشند. این نظریات چند نکته را طرح می کند:

اول، مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست هیچ گاه چنین منظوری را که شالگونی بیان می کند، نداشته اند - که گویا هدف کمونیست ها بایستی ایجاد

سوم، پیش شرط ها و معیارهای شالگونی برای اتحاد چپ مانند بحث و تبادل نظر بر سر «بی راهه روی ها و ناتوانی های» گذشته، عدم استفاده از «زبان ابهام زا و رمزآلود»، تحمل «اختلاف نظر» ها و «حضور مؤثر در صحنه سیاسی» هیچ یک ربط مستقیمی به معیارهای اساسی وحدت چپ ندارند. انقلابیون چپ این کارهای صحیح را همیشه در هر موردی می بایستی انجام دهند و از بدیهیات است. صرفاً برای سازمان هایی که خود در گذشته با روش های بوروکراتیک مخالفان خود را اخراج و یا ارباب کرده اند، این نکات کشف و معیارهای تازه ای است. اما در پنج نکته مطروحه که به زعم شالگونی «ضرورت کلیدی دارد» (صص. ۲۶-۷) غیر از بدیهیات فوق دو نکته (اول و چهارم) تا حدودی نظر او را از چنین اتحادی نشان می دهد. در نکته اول سخن از «اتحاد روشن و محکم» به میان می آید (سرنگونی دولت بورژوازی و برپایی دولت کارگری، جهت گیری کارگری و مبارزه برای دموکراسی) و در نکته چهارم اشاره به جلب «آن هایی که می توانند برای سوسیالیسم مبارزه کنند (و) ضرورتاً مارکسیست یا حتی ماتریالیست» نیستند، می شود. به سخن دیگر وحدتی مد نظر است که کمونیست ها، سوسیالیست های رنگارنگ (بخوانید رفرمیست ها و فرصت طلبان) و مذهب یون را دربر می گیرد که «برای سوسیالیسم مبارزه کنند»! همه با هم برای سرنگونی و تشکیل حکومت کارگری و ایجاد دموکراسی سیاسی با اتکا به نیروی طبقه کارگر! چنان چه نظر شالگونی چنین باشد، این اوج فرصت طلبی و ناروشنی را نشان می دهد. برخورد انتقادی به این پیشنهاد عام «تابوهای فرقه ای» نیست، بلکه واقع گرایی را نمایان می کند. ما از شالگونی سؤال می کنیم که چگونه این طیف رنگارنگ سوسیالیست و گرایش های غیرمارکسیست و ماتریالیست می توانند همه با هم با کمونیست ها حول برنامه «روشن و محکم» (بخوانید «برنامه حداقل») وارد یک اتحاد برنامه

دوم، باید روشن شود که منظور از «جریان های رنگارنگ هوادار سوسیالیسم» و یا «آن هایی که می توانند برای سوسیالیسم مبارزه کنند (و) ضرورتاً مارکسیست یا حتی ماتریالیست» نیستند، و قرار است از متحدان چپ باشند، چه کسانی است؟ مارکس در همان مانیفست کمونیست از «سوسیالیسم ارتجاعی»، «سوسیالیسم فئودالی»، «سوسیالیسم خرده بورژوازی»، «سوسیالیسم محافظه کار» و «سوسیالیسم بورژوازی» سخن به میان می آورد. منظور شالگونی از «جریان های رنگارنگ هوادار سوسیالیسم» شامل کدام یک از این ها می شود؟ آیا واقعاً شالگونی توقع دارد که هر آن کس به خود «سوسیالیست» نام می نهد الزاماً خواهان براندازی بورژوازی و پیوستن به صفوف چپ انقلابی است؟ این رنگین کمان بی رنگ و روی، به درد تدارک انقلاب آتی نخواهد خورد!

در ضمن، کارنامه احزاب «توده ای» نظیر حزب کارگران برزیل را قبل از الگوسازی بایستی مورد بررسی دقیق قرار داد. این قبیل حزب های بی در و پیکر «توده ای» -اگر امکان ساخته شدن آن باشد و ارتجاع حاکم اجازه دهد (که در ایران چنین وضعی غیرمحتمل است)- بیشتر به لانه مناسبی برای عناصر رفرمیست، اپورتونیست و جاسوسان بورژوازی تبدیل می شود و نه لزوماً مرکز انقلابیون مبارز. نتیجه انتخابات برزیل و نقش حزب کارگران برزیل درس بسیار مهمی است برای کسانی که از چنین حزبی الگو ساخته اند. این حزب با وجود پایه و رهبری کارگری، شدیداً به برنامه رفرمیستی آغشته شده و به آلت دست سیاستمداران بورژوا در برزیل تبدیل گردیده است. سیاست دنباله روی این حزب از سیاست های اقتصادی سیاستمداران بورژوا، منجر به سلب اعتماد کارگران و زحمتکشان فقیر برزیل از این حزب و به عدم موفقیت انتخاباتی آن شده است.

در حد توان سازمان داده اند. اپوزیسیون چپ ایران نیز پس از شکست انقلاب اخیر چنین کرد - بسیاری از نیروهای چپ در چند کشور اروپایی اقدام به فعالیت های مشترک عملی و برگزاری سمینارهای مشترک کردند (۱۹۸۲-۸۶). اما، پس از دوره ای این چنین فعالیت ها به علل متعدد از جمله فرقه گرایی و فرقه پسندی برخی از نیروها و پراکندگی افراد و رخوت و دلسردی کاهش یافتند^(۱).

اکنون، مجدداً بایستی چنین اتحاد عمل هایی را احیا کرد. اتحادهایی که کلیه نیروهای اپوزیسیون، صرف نظر از تعلقات سیاسی و برنامه ای، بتوانند حول یک سلسله فعالیت های دفاعی از حقوق دموکراتیک مردم ایران بسیج شوند. اما برای انجام چنین کاری، با توجه به وضعیت فعلی چپ، در وهله نخست اتحاد بایستی صرفاً شامل چپ کارگری (آنان که خود را سوسیالیست انقلابی دانسته و خواهان دفاع از جنبش کارگری هستند) باشد و در مرحله بعدی شامل سایرین شود. در نتیجه برای آغاز، طبیعتاً معیارهایی برای ایجاد چنین اتحاد عملی بایستی وجود داشته باشد. درابتدا، این اقدام، یک اتحاد چپ کارگری است و نه اتحاد عمل کلیه نیروهای اپوزیسیون، فعالیت های دفاعی این اتحاد نیز بایستی در ابتدا به طور اخص مربوط به طبقه کارگر و زحمتکشان و پناهندگان سیاسی باشد.

در عین حال ضمن اتحاد عمل بر محور یک سلسله فعالیت های عملی، این نیروها، باید قادر باشند که مسائل سیاسی خود را نیز به بحث گذاشته و در محیطی دموکراتیک به تبادل نظر (از طریق سمینارهای مشترک و از طریق بولتن مباحثات) دامن زنند. بحث پیرامون مسایل چپ (ماهیت انقلاب آتی، حزب، برنامه و غیره). بحث هایی که به وسیله آن ها، نیروهای هم نظر و هم فکر، متحدان تشکیلاتی خود را به تدریج بیابند و مبادرت به آماده سازی خود برای دخالت در جنبش کارگری ایران کنند. چنین اتحادی تنها پاسخ عملی و واقعی به فراهم آوردن

ای درازمدت برای سرنگونی رژیم و تشکیل حکومت کارگری شوند. مدافعان این تر باید بدانند که بسیاری از همین «جریان های رنگارنگ هوادار سوسیالیسم» واهمه شان از طبقه کارگر به مراتب بیشتر از یک رژیم سرمایه داری است. واضح است که بایستی این قبیل گرایش های ناراضی جامعه (قشرهای ستم دیده، دهقانان، زحمتکشان مسلمان و غیرمسلمان و سوسیالیست های مارکسیست و افراد غیر مارکسیست و غیره) را علیه رژیم بسیج کرد. اما این ها را نمی توان دور یک برنامه بسیج کرد. این قشرها باید حول یک سلسله فعالیت های عمومی عملی متحد شوند. نام چنین اتحادی نیز «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم» نیست که اتحاد عمل مخالفان رژیم است.

ج) اگر منظور از پیشنهاد شالگونی صرفاً یک اتحاد عمل چپ مدافعان جنبش کارگری - اما به شکل دائمی - است، این بحث می تواند واقعی و منطبق با وضعیت کنونی باشد. اما، دیگر چه نیازی به صفت های «بزرگ» و «عظیم» و «هواداران سوسیالیسم» و غیره است. واژه های پر طمطراق و توخالی کمکی به ایجاد چنین اتحاد عملی نخواهد کرد، بلکه صرفاً توهّمات بی مورد ایجاد خواهد کرد. مسأله می تواند بسیار ساده تر و روشن تر طرح گردد. آن هم این است که همانند دوره گذشته، نیروهای چپ مدافع طبقه کارگر بایستی برای فعالیت مشترک علیه رژیم گرد هم آمده و فعالیت های خود را سازمان دهند.

تغییر تناسب قوا به نفع امپریالیزم در سطح جهانی - پس از فروپاشی شوروی، این جهت گیری را پراهمیت تر کرده است، اما تغییرات اخیر را نبایستی بزرگ تر از آن چه بوده قلمداد کرد. در هر مقطع شکست جنبش کارگری، ضرورت وحدت کارگران و چپ انقلابی طرح گشته است (در دوره رشد فاشیسم ۱۹۳۰ در آلمان، ایتالیا، اسپانیا و غیره). در هر دوره نیز مدافعان سوسیالیسم انقلابی در دفاع از دستاوردهای خود مبارزه علیه نظام سرمایه داری را

مسأله اتحاد کمونیست ها: سخنی با نیروهای «چپ» و «کمونیست»

اتحاد نیروهای کمونیستی سال هاست که به یکی از مسائل محوری فعالان «چپ» و «کمونیست» مبدل شده، با این حال اما شیوه رسیدن به این اتحاد اصولی همواره مورد مشاجره بوده است. تابستان سال پیش، بیست و پنج مورد از «احزاب و سازمان ها و نهادهای چپ و کمونیست»، نشستی در شهر کلن آلمان برگزار کردند*. این نشست نهایتاً حول محور «سرنگونی انقلابی» رژیم و پذیرش «سوسیالیسم» به توافق رسید. در وهله نخست باید تأکید شود که بدون ارزیابی و جمع بندی تجارب و شکست های نهادهایی مانند «اتحاد چپ کارگری» و ده ها مورد مشابه دیگر از تجمع فعالان «چپ» و «کمونیست» که ظرف سه دهه گذشته ایجاد و سپس منحل شده اند، دست زدن به ساخت نهادی مشابه، اقدامی نادرست و غیراصولی است. بازسازی نهادی مشابه، بدون ارزیابی و گرفتن درس های ضروری از گذشته، در بهترین حالت غیر مسئولانه و در بدترین حالت یک خودفریبی است. نیروهایی که خود را کمونیست خطاب می کنند، باید از اشتباهات گذشته خود درس بگیرند، و پیشنهاد جدیدی را در بستر این ارزیابی، ارائه و اجرا کنند. از این گذشته، علت بنیادین این اتحاد، باید از سوی همه سازمان های ذینفع با صراحت و علناً اعلام شود. انگیزه ایجاد یک اتحاد در وضعیت کنونی، چیزی جز وجود بحران فعالان «چپ» و «کمونیست» و سازمان های آن ها نیست. اگر این امر بدیهی- یعنی پذیرش وجود بحران- اعلام نگردد، هیچ افقی برای این اتحادها نمی توان ترسیم کرد. مضاف بر این، اتحاد فعالان «چپ» و «کمونیست» حول محور «سرنگونی انقلابی» رژیم و پذیرش «سوسیالیسم»، زمانی واقعی است که بر سر این دو موضوع توافق وجود داشته باشد. این توافق هم باید محصول بحث های طولانی و شفاف پیش از توافق باشد. مگر می شود عده ای دور هم

زمینه های مساعد برای گردهمایی چپ کارگری است.

مازیار رازی

اکتبر ۱۹۹۴ - مهرماه ۱۳۷۳

زیرنویس:

۱- البته گرایش های فرقه گرا، کماکان موجود و در حال مخدوش کردن اتحاد عمل نیروهای چپ هستند. برای نمونه یکی از علل عدم شرکت «اقلیت» در اتحاد چپ کارگری این است که جریاناتی مانند «دفترهای کارگری سوسیالیستی ... نه آن قدر شناخته شده اند، نه پراتیک مشخصی دارند و نه مواضع و برنامه رسماً اعلام شده» (کار شماره ۲۷۰). چنین برخوردی به خصوص از سوی سازمانی که رفقای سیاسی خود را به علت اختلاف نظر به گلوله بسته و به قتل رسانده است، بسیار شگرف انگیز است. به هر حال قدمت و کمیت «پراتیک» طرفداران دفترهای کارگری سوسیالیستی بسیار غنی تر از سازمان هایی نظیر «اقلیت» بوده و «مواضع» و «برنامه» اش بسیار روشن تر و مشخص تر از آن سازمان اعلام شده است.



پیش به سوی اتحاد عمل
گسترده!

اتفاق نظر ندارند. پیشنهاد ما برای تدارک یک اتحاد پایدار و درازمدت، نمی تواند اتحاد فوری بر سر سرنگونی و سوسیالیسم باشد. به اعتقاد ما، ایجاد یک «اتحاد عمل ویژه» بر اساس مؤلفه های سوسیالیسم مارکسیستی می تواند اولین گام در این راستا باشد. ما مخالف ایجاد اتحادهای کاذبی هستیم که بر اساس رقابت با گرایش های اپوزیسیون راست، صورت می گیرد. در مقابل، ما پیشنهاد پروژه «احیای مارکسیستی» را طرح می کنیم که بر اساس چهار مؤلفه روشن عمومی کمونیستی استوار است. پذیرش این مؤلفه ها همراه با تقبل انجام فعالیت ها در سطح بین المللی در اتحاد با متحدان بین المللی مان، در حمایت از کارگران ایران، تنها راه ایجاد یک اتحاد پایدار کمونیستی است.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۱۲ مرداد ۱۳۹۲

* در این جا شما را به نقدی که یکی از رفقای گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، رفیق علیرضا بیانی، در مورد نشست اتحاد نیروهای «چپ و کمونیست» نوشته بود، رجوع می دهیم.

<http://militaant.com/?p=1230>

جمع شوند و بر سر دو نکته ای که سال ها مورد مشاجره بوده است، «اتحاد» کنند؟ مگر در دوره پیش از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، کمونیست ها با طرفداران خمینی بر محور سرنگونی رژیم شاه توافق نکردند؟ و مگر بهای این گونه اتحاد ها بر سر «سرنگونی انقلابی» را با کشته شدن هزارها تن از خود فعالان کمونیست به دست همان متحدان سابقشان در راه سرنگونی رژیم شاه نپرداختند؟ آیا از این واقعه نباید درسی بگیریم؟ بنابراین توافق بر سرنگونی انقلابی نظام سرمایه داری و طرح رژیمی که جایگزین آن می شود، یعنی نظام شورایی، به هم پیوند خورده اند. اتحاد کمونیست ها باید شامل این دو شعار باشد، و این وجه تمایز دیدگاه سرنگونی از زوایه مارکسیسم انقلابی با سایر جریانات است. بدیهی است که بر سر مفهوم نظام شورایی هم اختلافاتی عمیق در بین همین سازمان های شرکت کننده در این تجمع وجود دارد. بخش کثیری از این ۲۵ سازمان، که احزاب «کمونیست» و «کارگری» خود را ساخته اند، خواهان به دست گرفتن قدرت به نیابت از کارگران هستند. مگر می شود با سازمان های قیم مآبی اتحاد صورت گیرد که کوچکترین احترامی برای خلاقیت فردی و ابتکار عمل جمعی کارگران قائل نیستند و اعتقاد بنیادی کارل مارکس را مبنی بر «رهایی طبقه کارگر، به دست خود کارگران» مردود اعلام می کنند؟ ثانیاً مگر در سه دهه گذشته، در مورد مفهوم «سوسیالیسم» بحث مشترک و روشنی میان کمونیست ها بوده است که اکنون بر سر آن اتحاد صورت گیرد؟ عده ای از همین دوستان شرکت کننده می خواهند یک روزه پس از سرنگونی رژیم، سوسیالیسم را بسازند. برخی دیگر به درستی بر این باورند که سوسیالیسم تنها پس از سپری شدن دوره پرتب و تاب و نسبتاً طولانی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، تحت دولت ویژه ای به نام دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، و آن هم تنها در مقیاس جهانی و نه ملی، نهایتاً تحقق می یابد. بدیهی است که این دیدگاه ها از اساس با یک دیگر

فرق حل بحران نظام سرمایه داری با حل بحران نیروهای "چپ و کمونیست" یقیناً باید در عمل آگاهانه و با برنامه حل بحران در نیروهای "چپ و کمونیست" باشد؛ حال باید دید آیا نقطه عظیمت نیروهای "چپ و کمونیست" واقعا فائق آمدن بر بحران درونی خویش است یا خیر.

در این رابطه، اولین و مهم ترین علامت صحت و سلامت عمل آگاهانه و مارکسیستی، اعتراف رو به جنبش از سوی تک تک نیروهای شکل دهنده این نشست مبنی بر وجود چنین بحرانی در درون خود است. بدون بیان آشکار و شفاف وجود بحران درونی در میان همه اعضای شکل دهنده این نشست، نه تنها ابتکار نشست مشترک آن ها عملی آگاهانه محسوب نمی گردد، بلکه با پنهان کردن آن تنها تناقضات خود را عمیق تر و پیچیده تر می کنند.

موضوعی که باید برای همه اعضای این نشست و همه اعضای گرایشات بیرون از این نشست، روشن و مسجل باشد این است که هیچ یک از آن ها به تنهایی قادر به انجام هیچ یک از کارها و برنامه هایی که خود برای خود تعریف کرده اند نیستند؛ که اگر چنین نبود، هیچکدام نیازمند نشستن به دور هم برای پیدا کردن راهی جهت پاسخ به مسائل مهم در "اوضاع خطرکنونی" نمی بودند و هرکدام از آن ها مانند عملکرد تاکنونی شان، پاسخ مستقل خود را به این اوضاع می دادند.

در میان این جمع فقط چهار "حزب کمونیستی" وجود دارد که دو حزب از میان آن ها "حزب کمونیست ایران" است. به این معنی که گویا طبقه کارگر ایران دو "حزب کمونیست" خود را به این نشست فرستاده است تا پاسخی برای اوضاع خطر کنونی بیابد! این در حالیست که "احزاب کمونیستی" دیگری هنوز به این جمع نپیوسته اند. کاملاً پیداست که این احزاب تاکنون نتوانسته اند هرکدام به تنهایی به مسائل مهم در اوضاع خطر کنونی پاسخی دهند

علیرضا بیانی

در روزهای ۲۲ تا ۲۴ ژوئن بین "احزاب و سازمان ها و نهادهای چپ و کمونیست" نشستی در شهر کلن آلمان برگزار شد. در اطلاعیه پایانی این نشست نوشته شد:

"نشست با علم به تفاوت های نگرشی و سیاسی، بر اشتراکات و بر همکاری های مشترک در اوضاع خطر کنونی تأکید کرد".

اوضاع خطر کنونی و انگیزه نیروهای نشست

بدیهی است تشخیص اشتراکات برای همکاری های مشترک در "اوضاع خطر کنونی" نقطه تفاوت اعضای این نشست نیست، بلکه تشخیص این اوضاع، نقطه اشتراک آن هاست؛ اما با این وصف، این خود "اوضاع خطر کنونی" و ویژگی های آن است که توضیح داده نمی شود. به هر روی این اوضاع هرچه هست، دلیلی بر جمع شدن نیروهای مختلفی از گرایشات گوناگون به دور هم است. این باید اوضاعی جدیدی باشد که توانسته است بر این نیروها، برای تبادل نظر بر سر حل مسائل آن فشار بیاورد و اغلب آن ها را برای چندمین بار در کنار هم بنشاند.

مرکزی ترین خصلت اوضاع جدید می بایست بحران جهانی نظام سرمایه داری به طور کلی و بحران نظام جمهوری اسلامی به طور اخص باشد که به این نیروهای "کمونیست و چپ" انگیزه داده است تا به دور هم جمع شوند. در نتیجه این گونه به نظر می رسد که "اوضاع خطر کنونی" عبارت از بحرانی است که علاوه بر همه تبعات آن، همچنین عاملی شده که عده ای از "نیروهای چپ و کمونیست" نیز به حل بحران خویش، دست کم بحران پراکندگی خویش، فکر کنند و برای این منظور به دور هم جمع شوند.

خورد و آن این است که احزاب و جریانات "چپ" ابتدا باید یکدیگر را به رسمیت بشناسند تا بتوانند "سرآغازی برای یک تلاش مشترک وسیع تر کلیه نیروهای کمونیست و انقلابی" و قرار دادن آن ها در کنار یکدیگر باشند؛ و این در حالیتیست که یک حزب کمونیست زمانی می تواند از ادعای حزبی خود دفاع کند که توانسته باشد سایر جریانات را به پذیرش خود به عنوان یک حزب متقاعد کرده باشد، که در این صورت سایر جریانات نیازی به نشست مشترک نخواهند داشت، بلکه می بایست به آن حزب بپیوندند. اما در این نشست موضوع برعکس است. ظاهراً احزاب موجود در این نشست پذیرفته اند که طبقه کارگر به تعداد بیش از یک حزب کمونیست به عنوان رهبر خود نیازمند است و احتمالاً به همین دلیل آن ها از پیوستن به یکدیگر امتناع می کنند و در عوض به دنبال نقطه اشتراکی می گردند تا لابد با یکدیگر "اتحاد عمل" ایجاد کنند؟

تدارک اتحاد برای چه آلترناتیوی؟

این نشست باید دست کم برای خود روشن کند که مقصودش از نشست مشترک، ایجاد تشکیلاتی مشترک به عنوان بدیل آلترناتیوهای راست موجود است یا هدف اتحاد عمل به حول اهداف از قبل تعریف شده. روشن شدن این وضعیت می تواند آغازی برای مرزبندی با روش ائتلاف احزاب بورژوایی باشد. چنان چه این چشم انداز برای اعضای درون این نشست روشن نباشد، نمی توان آن را مانند عمل مشابه در سال های پیش جدی گرفت.

این نوع اتحادها البته می تواند با انگیزه مقابله با آلترناتیوسازی راست ها و در تقابل با آن ها ساخته شود، اما مشکل اصلی اش این خواهد شد که هویت خود را از جنبشی که مدعی است به آن تعلق دارد کسب نمی کند؛ بلکه از مخالفت خود با آلترناتیو راست هویت می گیرد. به این معنا که این جنبش رو به اعتلای طبقه کارگر نیست که این نیروها را وادار می کند با یکدیگر متحد شوند، بلکه تقلا ها و تلاش های جناح راست است که این نیروها را نگران کرده

که بیانگر پاسخ جنبشی باشد که آن ها خود را به آن متعلق و نماینده آن می دانند. در واقع نیمی از "اوضاع خطیر کنونی"، بحران درونی نیروهای مدعی چپ و کمونیستی است؛ و متأسفانه در این وضعیت آن چه که مطرح نمی گردد، این است که جریانات وارد شده به این نشست هرکدام حامل بحران عمیق درونی خود هستند که در غیر این صورت نیازی به این نشست نمی داشتند و بقیه جریانات "چپ و کمونیست" را مانند همه عمر خود به زیر پرچمشان دعوت می کردند.

این اشکال زمانی می تواند به طور اصولی حل گردد که طرفین نشست نه تنها آشکارا و رو به جنبش آن را مطرح و به آن اعتراف کنند، بلکه نقطه محوری نشست خود را نه در مفاهیم گنگ اوضاع خطیر کنونی، که حل بحران درونی نیروهای کمونیستی بدانند. غیر از این هرچه باشد نشستی به منظور یافتن پاسخ به مسائل اوضاع خطیر کنونی نخواهد بود، بلکه ترس از هم پاشی در این اوضاع و بی عملی هرکدام از آن ها نسبت به آن چه که خود وعده عملی شدنش را می داده اند، و مشخصاً پنهان کردن این بی عملی در پوشش مجموعه ای بزرگ تر خواهد بود.

در اطلاعیه پایانی این نشست آمده است:

"نشست اعلام کرد که ما بخشی از نیروی وسیع چپ و کمونیسم در ایران هستیم و نشست کنونی را سر آغازی برای یک تلاش مشترک وسیع تر کلیه نیروهای کمونیست و انقلابی برای نهادینه کردن همکاری ها و تبادل نظر تلقی می کنیم".

وقتی احزاب بورژوایی با یکدیگر ائتلاف می کنند که قصد ساختن دولت مورد نظرشان را داشته باشند، اما در در مقابل آن ها، گروه ها و حزب های کمونیست زمانی در کنار یکدیگر می نشینند که قصد پیدا کردن پاسخی برای "شرایط خطیر" داشته باشند. در این نشست که می بایست چیزی متفاوت با احزاب بورژوایی باشد، یک تناقض فرعی به چشم می

مدعی مارکسیسم بتوانند اتحاد هایی در مسیر یک آلترناتیو سوسیالیستی در ایران ایجاد کنند، بدون آن که دست کم برای خودشان روشن باشد این آلترناتیو سوسیالیستی دارای چه مفهومی است. چگونه اعضا و احزاب متفاوت در این نشست بدون کمترین مباحثات در مورد سوسیالیسم و مفهوم آن در بین خود، اکنون به دور هم جمع شده اند تا مسیر آن را کشف کنند. مثلاً مسیر "دنیای بهتر" حزب اتحاد کمونیسم کارگری با انقلاب دمکراتیک حزب کمونیست "م ل م" چه ربطی به آلترناتیو سوسیالیستی دارد! آیا آلترناتیو سوسیالیستی گرایش مائوئیستی در این نشست با آلترناتیو سوسیالیستی کومله و یا حزب کمونیست کارگری و راه کارگر یکی است؟ آیا اساساً همه اعضا و احزاب حاضر در این نشست تکالیف انقلاب آتی را تکالیفی سوسیالیستی می دانند که برای پیدا کردن راه آن نشست مشترک تدارک دیده اند؟ در نتیجه با توجه به برداشت های مختلف اعضای درون این نشست از مفهوم و تکالیف انقلاب آتی در ایران، تعیین آلترناتیو سوسیالیستی و جستجوی راهی برای آن نه تنها گنگ و ناروشن و متناقض است، بلکه تنها ژستی برای جور شدن پازل "دست چپی" در مقابل پازل گرایشات راست ارزیابی می شود.

تقابل با راه حل های رفرمیستی یعنی چه؟

آیا رفرمیسم پدیده ای تنها خارج از جریانات چپ و نزد اصلاح طلبان و سلطنت طلبان و طرفداران حمله نظامی امپریالیست ها است؟ این نشست در کدام یک از مباحثات قبلی خود توانسته است تشخیص دهد که جریانات شرکت کننده در آن، هرکدام قبلاً درست و حسابی تکلیفشان را با رفرمیسم و راه حل های آن را حل کرده اند و سپس وارد این نشست شده اند.

رفرمیسم یعنی سازش طبقاتی. این مفهوم بیش از هرچیز در برگیرنده گرایشاتی در درون جنبش کارگری و در درون خود به اصطلاح کمونیست ها (حتی اگر برخی عناصر و موضع گیری های رادیکال هم داشته باشند) است که تعداد قابل توجهی از آن ها، نظیر "راه کارگر" یا "حزب کمونیست

و آن ها را در شرایط ساختن بدیلی در مقابل اپوزسیون راست قرار داده است. اگر چنین نباشد، یعنی اگر نیاز به اتحاد نیروهای چپ از ضرورت نیازهای جنبش انقلابی و ارتقای مبارزه طبقاتی بر ضد سرمایه داری موجود شروع شود، در این صورت باید از قبل تکلیف و چشم انداز این اتحاد روشن گردد. در نتیجه این سؤال اساسی طرح می گردد که این اتحاد به منظور یکی شدن همه نیروهای پراکنده "چپ و کمونیست" در یک تشکیلات واحد است؛ یا ضمن پذیرش و به رسمیت شناختن یکدیگر، به منظور اتحاد عمل ویژه به حول اهداف از قبل تعیین شده ای است؟ هر دو حالت دارای نقایص اساسی است و بی توجهی به این موضوع، نه اتحاد و همبستگی، که تنها عملی فرمالیستی خواهد بود.

در اطلاعیه پایانی نشست همچنین آمده است:

"۲- سازماندهی اقدامات سیاسی معین برای تقویت این روند.

نشست تأکید کرد که در فضای ملتهب سیاسی ایران و جهان برای ایجاد یک بدیل انقلابی و کارگری و سوسیالیستی تلاش می کند. هدف نشست و تبادل نظرها، در مسیر یک آلترناتیو سوسیالیستی در ایران در تقابل با رژیم جمهوری اسلامی و تهدیدات امپریالیستی و راه حل های رفرمیستی و ارتجاعی آن است." (تأکیدات از ما)

آلترناتیو سوسیالیستی به چه معناست؟

اعضای این نشست در شرایطی آلترناتیو سوسیالیستی را عنوان می کنند که اغلب در کل حیات سیاسی خود چند خط راجع به مفهوم سوسیالیسم مورد نظرشات توضیح نداده اند. مفهوم مارکسیستی سوسیالیسم، قبل از آن که بخواهد مبنای تعیین مسیر نیروهای "چپ و کمونیست" در "اوضاع خطیر کنونی" باشد، محور اصولی برای اتحاد نیروهای مارکسیست انقلابی در یک تشکیلات واحد انقلابی است. چطور ممکن است جریانات

سندیکالیست ها و ... این نیروها مادام که خود اعلام کنند در مقابل امپریالیزم و ارتجاع درونی هستند، منطقاً باید بتوانند در این نشست شرکت داشته باشند. در نتیجه نشستی به منظور فوق، بدون فراخوان به همه نیروهای ضد امپریالیستی و ضد رژیم جمهوری اسلامی عملی قیم مآبانه و فرقه ای محسوب می شود.

اتحاد عمل ویژه

اگر این یک اتحاد عمل ویژه برخی از سازمان های سیاسی "کمونیست" باشد، سؤال این است: برنامه عملی این عده چیست؟ چه فعالیت یا بحث و تبادل نظری برای پیشبرد کارهایشان طرح و اعلام کرده اند؛ یا در آینده می خواهند چه کنند؟

نشست نیروهای "چپ و کمونیست" نه می تواند یک اتحاد عمل کلی بین نیروهای عمومی مخالف دخالت گری های امپریالیزم "در اوضاع خطیر کنونی" باشد و نه اتحاد عمل ویژه نیروهای کمونیستی به منظور ایجاد بلوک سوسیالیستی. در نتیجه این نشست انعکاس تنها بخشی از ضعف های تلنبار شده سی و سه ساله فرقه گرایی و قیم مآبی است. این نشست حتی قادر به بیان دردهای موجود نیست، چه رسد به آن که بخواهد دردی را دوا کند.

جمع بندی

نشست نیروهای "چپ و کمونیست" نه به دلیل فائق آمدن بر بحران موجود "چپ"، بلکه انعکاس این بحران است. اوضاع خطیر کنونی عبارت است از بحران سرمایه داری جهانی به طور اعم؛ و بحران عمیق سرمایه داری ایران به طور اخص، رشد مبارزات ضد سرمایه داری و عدم رهبری انقلابی برای ارتقای این مبارزات به سطح آگاهی سوسیالیستی. عدم تشکل یابی کارگری به طور اعم و عدم تشکیلات حزبی پیشروان کمونیست طبقه کارگر به طور اخص. نبود آلترناتیو انقلابی در شرایط سستی کامل بنیاد نظام سرمایه داری. بحران درونی

کارگری" نقداً در این نشست حضور دارند. آیا حزب رنجبران یا راه کارگر و یا حزب کمونیست ایران برنامه تقابل با راه حل های رفرمیستی دارند؟ اگر چنین است آن ها اصلاً چه دلیلی دارند که در تشکلات جداگانه متشکل باشند و تاکنون با یکدیگر در یک تشکیلات واحد متشکل نشده اند! اختلاف اساسی آن ها بر سر چه بوده که پس از این همه سال دوری تشکیلاتی از یکدیگر اکنون با اشتراکات از قبل مفروض پیرامون موضوع آلترناتیو سوسیالیستی و تقابل با راه حل های رفرمیستی، تازه به فکر اتحاد در بین خود افتاده اند! چگونه گرایشات مائوئیستی و استالینیستی با برنامه های منشویکی خود اکنون قادر شده اند در تقابل با راه حل های رفرمیستی در جهت یک آلترناتیو سوسیالیستی در ایران فعالیت مشترک سازمان دهند!

شرکت کنندگان نشست، نمایندگان کدام طبقه اجتماعی هستند؟

این احزاب، نماینده چه بخشی از کارگران ایران هستند. چه بخشی از برنامه شان مورد تأیید کارگران پیشرو و یا بخشی از آن قرار گرفته است؟ آن ها از "مسیر یک آلترناتیو سوسیالیستی در ایران" صحبت می کنند؛ مسیر سوسیالیستی، بخش مهمی از یک برنامه انقلابی است؛ و نیروهای کمونیست، پیشروان این مسیر هستند؛ اما این نشست به دور یک برنامه انقلابی با هدف متحد کردن کارگران پیشرو نبوده است، پس هدف از این نشست در واقع چیست؟ آیا این اتحاد عمل "چپ و کمونیست" است؟

اگر منظور از این نشست ایجاد یک بدیل یا آلترناتیو در مقابل اپوزسیون راست است، اگر این اتحاد عملی بین نیروهای "چپ و کمونیست" برای مقابله با تهدیدات امپریالیزم، و همچنین در مقابل راه حل های رفرمیستی و ارتجاعی است، پس چرا باید دامنه آن تنها به حضور کمونیست ها محدود شود. نیروهای دیگر غیر مارکسیست نیز هستند که در تقابل با امپریالیزم و جمهوری اسلامی قرار می گیرند. مانند آنارشیست ها و سندیکالیست ها و آنارکو

چشم انداز سازماندهی کارگری

در آستانه اول ماه مه

بحران رهبری

بحران درونی رژیم رو به فزونی است. کافی است نگاهی داشته باشیم به اختلافات میان جناح های مختلف رژیم سرمایه داری در دوره ریاست جمهوری حسن روحانی. می گویند زمانی که هیئت حاکم در بحران به سر می برد، و توده های وسیع مردم زحمتکش بر اساس فشار های اقتصادی و سیاسی روزافزون زیر فشار مضاعف قرار بگیرند و روی به اعتراض بیاورند، شرایط برای تدارک تحولات نوین در جامعه آماده خواهد بود. محققاً این وضعیتی است که ما امروز در آستانه اول ماه مه سال ۹۳ با آن روبه رو هستیم. اما، باید توجه داشت که تحولات نوین برای تغییر وضعیت موجود و استقرار وضعیت نوین، نیاز به تدارکات سازمان یافته دارد. این سازمان دهی متمرکز، تنها می تواند به دست پر توان خود کارگران انجام پذیرد. ولی این سازماندهی به شکل خود انگیخته و خودبه خودی به فرجام نخواهد رسید. برای این سازماندهی نیاز به نهاد تشکیلاتی خاصی است.

ما در سال های پیش فعالیت های خودبه خودی و خود انگیخته کارگری را تجربه کردیم. فعالیت های سندیکالیستی و علنی صورت پذیرفتند. عده بشمارى از فعالان کارگری مجرب و با تجربه، بهای سنگینی برای اهداف خود پرداختند و هنوز هم در حال پرداختن هزینه های مبارزاتی خود هستند. تمامی مبارزات کارگری قابل ارج و تقدیرند. ما بی تردید باید همواره از تمامی فعالان کارگری که برای خواست های صنفی- سیاسی خود مبارزه کرده اند، حمایت کنیم. اما دست آخر، هیچ یک از این فعالیت ها ما را گامی به جلو نبرده اند. متأسفانه فرصت های بسیاری از دست رفته است. رهبران عملی کارگران که در یک مقطع خاص با مطالبات

نیروهای "چپ و کمونیست" در هنگامی که خود این نیروها یا به آن واقف نیستند و یا آن را بیان نمی کنند و این بحران را مضاعف می سازند. در نتیجه هر نشست بین این نیروها به منظور اتحاد نیروهای "چپ و کمونیست" نمی تواند از جنبه انتزاعی و کاریکاتوری خود خارج شود، مگر آن که همه نیروهای شرکت کننده در آن پذیرفته باشند که به دلیل بحران درونی خود و عدم پاسخگویی به آن چه همواره خود ادعا کرده اند و به منظور ایجاد یک قطب سوسیالیستی در پیوند با جنبش کارگری به طور اعم و پیشروان کمونیست این جنبش به طور اخص، آمادگی هر تحولی در خود، از جمله انحلال خود به نفع ایجاد این قطب سوسیالیستی را دارند. در این صورت است که تازه کار با اتحاد عمل ویژه به منظور ساختن این قطب آغاز می شود. هدف اتحاد عمل ویژه کمونیستی کمک به شکل گیری نطفه های حزب پیشتار انقلابی در ایران در پیوند با شکل گیری یک بین الملل انقلابی به طور همزمان است. نشستی که به این منظور برگزار می شود نه برای التیام وجدان های دردمند، بلکه برای پیشبرد مباحثات پایه ای و اصول مارکسیزم انقلابی، از جمله مفهوم سوسیالیسم، مفهوم انقلاب و تکالیف انقلاب آتی، مفهوم دوران گذار، مفهوم دیکتاتوری انقلابی طبقه کارگر و دموکراسی کارگری و غیره است. "شرایط خطیر کنونی" عبارت است از مارکسیزمی که زیر آوار انواع انحرافات مدفون گشته، و نیروهای مدعی آن هر کدام جداگانه، حامل این انحرافات به درون نشستی هستند که تصور می کنند ربطی به جنبش انقلابی دارد. در "شرایط خطیر کنونی" نشست نیروهای مارکسیست انقلابی به منظور احیای مارکسیزم خواهد بود و نه استتار آن.

تاریخ: ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۲

ardeshir.poorsani@gmail.com

وهله نخست باید نهاد **مستقل و دموکراتیک** داشته باشند. مستقل از دولت سرمایه داری، احزاب سیاسی قیم مآب غیر کارگری و همچنین مستقل از بوروکراسی کارگری. استقلال از دولت سرمایه داری و احزاب خرده بورژوازی موجود برای بسیاری از فعالین کارگری، امری است شفاف و روشن. اما استقلال از «بوروکراسی کارگری» در درون این نهادها امری است مخفی و ناروشن. نهادی کارگری که «دموکراسی کارگری» در آن حاکم نباشد و تصمیمات سیاسی و عملی بر اساس توافقات غیر شفاف و زدوبند، بده بستان، باند بازی و روابط خصوصی صورت گیرد، فاقد خصلت تشکل مستقل رزمنده کارگری است. نبود دموکراسی کارگری میان کارگران پیشرو نقش تعیین کننده آنان را برای دخالت، رهبری و بسیج کارگران برای تجمعاتی مانند مراسم اول ماه مه، مسدود می کند.

تنها راه توفیق در اتحاد عمل (به ویژه در مراسم اول ماه مه) درگیر کردن خود کارگران (به شکل توده ای) است. بدیهی است که شرکت صد ها هزار تن از کارگران در چنین روزی تمام اقدامات مخرب رژیم را می تواند خنثی کند و روحیه جدیدی در میان مردم عادی به وجود آورد. درگیر کردن کارگران نیز شدنی نیست، مگر این که کمیته های موجود از ماه ها پیش میان کارگران تدارک این اقدام را برنامه ریزی کرده باشند. بدیهی است که کارگران را نمی توان صاعقه وار (آن هم در جامعه اختناق آمیز کنونی) آماده شرکت در مراسمی کرد (حتی اگر این مراسم خود کارگران، یعنی اول ماه مه، باشد). متأسفانه کمیته های موجود کارگری به جای کار پیگیر میان کارگران «از پایین» و «مخفی»، به کارهای «از بالا» و علنی روی آورده اند. این ندانم کاری ها عملاً تعداد بیشتری از فعالان را غیر فعال و دلسرد کرده است. این اقدامات در سال پیش بار دیگر **ضرورت** ایجاد یک حزب پیشنهاد انقلابی را مورد تأیید قرار داده است. بدون وجود یک حزب

رادیکال و ضد سرمایه داری پا به عرصه مبارزاتی می گذارند، نهایتاً به علت نبود یک نهاد سراسری و سیاسی، یا دلسرد می شوند و به کناری می روند، و یا در مقابل گرایش های بورژوازی تمکین می کنند (نمونه منصور اسانلو در دوره اخیر نشان دهنده این روند بوده است).

بنابراین می توان اذعان داشت که شرایط عینی تغییر نظام غیر عادلانه و ضد انسانی کنونی وجود دارد. شرایط برای سرنوشتی این نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با یک حکومت کارگری به شکل عینی موجود است. آن چه غایب است، نهادی است که این تدارک را ببیند و طبقه کارگر و سایر قشرهای تحت ستم را سازمان دهد. این نهاد چیزی نیست جز **حزب پیشتاز کارگری**.

نیاز مبرم به تدارک برای ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری برای تدارک انقلاب آتی، همین امروز و در آستانه اول ماه مه ۱۳۹۳ بیش از هر زمان دیگری احساس می شود.

ایجاد تمامی نهادهای کارگری، مانند اتحادیه ها و سندیکای های کارگری، تشکل های مستقل کارگری، مجامع عمومی کارگری و اتحاد عمل های کارگری و غیره، امروز، در گرو ساختن حزب پیشتاز انقلابی قرار گرفته است.

اتحاد عمل ها

در سال های پیش ما شاهد اتحاد عمل هایی در درون نهادهای مختلف کارگری، کمیته ها و محافل کارگری موجود، بوده ایم. اما این اتحاد عمل ها به علت نبود تشکیلاتی که **تداوم و دموکراسی درونی** آن ها را تضمین کند، با تفرقه و پراکندگی مواجه شده اند. برای تدارکات و سازماندهی کارگران، نهادهای کارگری باید به شکل درازمدت میان کارگران بوده و در کنار آن ها به مبارزه پرداخته باشند. برای این اقدامات درازمدت، نهادهای کارگری موجود در

در مراسم اول ماه مه سال های پیش چند صد نفر «لباس شخصی» و نیروهای انتظامی دولت سرمایه داری شرکت کنندگان را متفرق و ارباب کردند. ماهیت «لباس شخصی ها» به ویژه بعد از سرکوب های پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸، بر کسی پوشیده نیست. این ها مزدورانی هستند که از سوی هیئت حاکم استخدام شده اند تا هر گونه حرکت مستقل کارگری را در نطفه خفه کنند. در میان این لباس شخصی ها، همیشه افرادی مسلح به سلاح گرم و بی سیم حضور دارند که خود مستقیماً به «مرکز» عملیات وصل هستند و در واقع دیگر همکاران خود را هدایت می کنند؛ این ها همان چهره های نسبتاً شناخته شده ای هستند که در تمامی تظاهرات، از تجمع معلمان در مقابل مجلس و اعتصاب سندیکای شرکت واحد در سال ۸۴ گرفته تا مراسم اول ماه مه سال ۸۶ در ورزشگاه شیروودی و اعتراضات سال ۸۸، به طور سیستماتیک حضور دارند و بعضاً حتی برخی از آن ها از سوی فعالین سیاسی و کارگری فعال طی این دوره شناسایی شده اند.

واقعیت این است که هیچ فرد، دسته، حزب و دولتی حق جلوگیری از هیچ تجمعی به ویژه مراسم اول ماه مه را ندارد. اما این حق کارگران را مزدوران دولت سرمایه داری به کارگران اعطا نخواهند کرد. این حق، یعنی حق تجمع نیز همانند هر حق دیگری باید از آنان با سازمان دهی و قدرت کارگری گرفته شود.

کارگران پیشرو برای مقابله با «لباس شخصی ها» تنها یک روش در مقابلشان باقی مانده است: سازماندهی کمیته های مخفی دفاع از خود. آن ها بایستی کمیته های مخفی خود را ایجاد کنند. عناصر اطلاعاتی و نفوذی رژیم در درون تجمعات و اعتراضات کارگری بایستی از سوی کمیته های مخفی کارگری شناسایی شوند و به هر شکلی که خود کمیته ها صلاح می دانند، عملیات مخرب آن ها متوقف گردد.

پیشتر کارگری، رهبران عملی بوروکرات موجود، فعالیت های کارگری را به کجراه می برند و مسیر تحولات نوین در جامعه کارگری را مسدود می کنند.

تنها چنین حزبی قادر است که نهادهای کارگری را واقعاً مرتبط و درگیر مسایل جنبش کارگری کند و رابطه تنگاتنگ با مسایل روزمره کارگری و رهبران عملی کارگری داشته باشد. نهادهای کارگری کنونی عقب تر از خود جنبش کارگری هستند، و به جای اتحاد، افتراق را تشدید می کنند.

کمیته های مخفی کارگری

تجربه اول ماه مه سال های پیش بار دیگر به ما می آموزد که برای کار سیاسی در درون طبقه کارگر، نیاز به ساختن کمیته های مخفی کارگری است. اشتباه خواهد بود که رهبران عملی کارگران شناسایی شوند و هر لحظه بنا بر تصمیم مزدوران دولت سرمایه داری دستگیر و مورد آزار قرار گیرند. زیرا شناخته شدن و دستگیری این فعالان به تداوم مبارزات لطمه می زند. این کمیته های مخفی می توانند با افرادی که از پیش با آن ها آشنا بوده اند و مورد اعتماد هستند، کمیته های دائمی ایجاد کنند، چه هنگامی که در سطح کارخانه ها فعالیت دارند و چه زمانی که اعتراض یا مراسمی را سازمان می دهند. دولت سرمایه داری کنونی با وجود قدرت نمایی هایش، با وجود لباس شخصی ها و وزارت اطلاعاتش، در قیاس با قدرت کارگران ایران، یک دولت توخالی و ضعیف است. اگر سازماندهی کارگری با برنامه و تدارکات و سازمان یافته صورت گیرد، نه تنها هزینه های کمتری پرداخت می شود که دولت در وضعیت ضعیف تری قرار خواهد گرفت. این سازماندهی نیز تنها از طریق این کمیته های عمل مخفی امکان پذیر هست.

کمیته های دفاع از خود

متن زیر قطعنامه پیشنهادی «کمیته اقدام» می باشد که در تعداد سه هزار نسخه در تعدادی از محلات کارگری توزیع گردیده است و از سوی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران مورد بازانتشار قرار گرفته است.



پیش به سوی اول ماه مه (یازدهم اردیبهشت ماه)

با تعمیق بحران سرمایه داری و حمله به ابتدایی ترین حقوق طبقه کارگر، کارگران نیاز پیدا می کنند تا خود را به برنامه ای مسلح کنند که پاسخگوی نیازها و خواسته های آن ها باشد، و در هر فرصتی مطالبات خود را به دولت سرمایه داری تحمیل کنند. احیای سنت مبارزاتی مراسم «اول ماه مه» هم چیزی سوای این روند نیست. روز «اول ماه مه»، خود از درون مبارزات طبقه کارگر زاده شد. مبارزه برای هشت ساعت کار روزانه در ایالات متحده در دهه ۱۸۸۰ میلادی موضوعی بود که به تولد چنین روزی به عنوان «روز جهانی کارگر» انجامید. در سال ۱۸۸۴، «کنوانسیون فدراسیون اتحادیه های سازمان یافته» قطعنامه ای را تصویب کرد که اعلام می داشت: «از اول ماه مه ۱۸۸۶ به بعد، هشت

در آستانه اول ماه مه ۱۳۹۳ و با اتکا بر تجارب سال های پیش، یک وظیفه اصلی در مقابل کارگران پیشروی ایران وجود دارد که متأسفانه بیش از حد به تعویق افتاده، و آن هم تدارک برای ساختن حزب پیشتاز کارگری است. حزبی که از دل کمیته های مخفی کارگری تکامل خواهد یافت. کمیته های مخفی هستند که می توانند امر سازماندهی اتحاد عمل ها و دفاع از خود و دخالتگری در حوزه های صنفی و سیاسی کارگران را به عهده بگیرند. کمیته هایی که دمکراسی درونی سایر نهادهای کارگری را تضمین کنند و از طریق تجارب عملی خود کارگران، نطفه های اولیه یک برنامه انقلابی کارگری را برای ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری فراهم سازند.

پیش به سوی تدارک فوری کمیته های مخفی کارگری

پیش به سوی تشکیل حزب پیشتاز کارگری

پیش به سوی تدارک سرنگونی نظام سرمایه داری و استقرار حکومت کارگری

اردیبهشت ۱۳۹۳

نیست! وقتی تمامی مسائل و مشکلات پیش روی طبقه کارگر ایران را می توان عیناً در سایر کشورها (از پیشرفته گرفته تا عقب مانده) مشاهده کرد، بلافاصله به این نتیجه می رسیم که همه این ها یک علت یا ریشه مشترک دارد و آن خود نظام سرمایه داری است. بنابراین مسأله بر سر نابودی خود نظام سرمایه داری است.

نظام سرمایه داری حاکم بر ایران هم دچار بحران اقتصادی دائمی است. انتشار جزئیات وضعیت اشتغال ۳۹۷ شهر و شهرستان در دو دوره ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد از سوی مرکز آمار ایران، نشان می دهد که میزان بیکاری در نیمی از استان ها بالای ۱۳ درصد و در برخی شهرها بالاتر از ۴۰ درصد است. استان های خوزستان (به عنوان یک منطقه نفت خیز)، سیستان و بلوچستان، و کرمانشاه در صدر جدول بیکاری هستند. دیگر اشاره به وضعیت وخیم بیمه تأمین اجتماعی و هزینه های سرسام آور پزشکی، تورم بالا، افزایش اجاره مسکن، و غیره، که همگی بخشی از مشکلات روزمره زندگی ماست، ضروری نیست. در چنین شرایطی نخستین سؤالی که برای کارگران مطرح می شود، اینست که چه کسی مسئول و مسبب اصلی این بحران هاست؟ پاسخ دولت روشن است: کارگران! اما، در مقابل، طبقه کارگر پاسخ خود را دارد و در جهت تحقق آن مبارزه می کند. بدیهی است که نظام پوسیده سرمایه داری مسئول اصلی چنین مصیبت هایی در جامعه است. بنابراین برخی رؤس خواسته های کارگران برای مقابله با چنین شرایطی، این گونه است:

۱- در مقابل خواست های به حق کارگران برای رفع مشکلات زندگی خود، وزیران و مدیران دولتی صرفاً وعده و وعید می دهند و می گویند که «در نتیجه تحریم های اقتصادی، اوضاع نابسامان است و درآمد دولت کفاف مطالبات کارگران را نمی دهد». می گویند که باید «صبر انقلابی» و «همت مضاعف» داشت و دست به «فداکاری» زد. می

ساعت کار، روزکار قانونی خواهد بود». جنبش کارگری این فراخوان را نقطه شروع خود در مسیر مبارزه برای هشت ساعت کار قرار داد. به دنبال شورش ۲۵ هزار نفره در اول ماه مه شیکاگو، کارفرمایان با پشتوانه ابزارهای سرکوب دولت تصمیم قاطع به درهم کوبیدن جنبش گرفتند. دو روز بعد پلیس اقدام به تیراندازی و کشتن چندین کارگر و مجروح نمودن صدها تن نمود. طی هفته بعد پلیس به طور متوالی به اعتصاب کنندگان و فعالین اتحادیه های کارگری یورش برد، و با خشونت تمام، جلسات آنان را برهم زد. رهبران کارگری دستگیر و حتی ابتدا به مرگ محکوم شدند، هرچند نهایتاً حکم آن ها به حبس ابد تقلیل پیدا کرد! وقوع همین حوادث شیکاگو در مه ۱۸۸۶ بود که این روز را از آن پس به عنوان «روز جهانی کارگران» مشهور کرد. پس از این نمایندگان کارگران، «بین الملل دوم» را در سال ۱۸۸۹ بنیان نهادند. یکی از قطعنامه های این کنگره اظهار می داشت که کارگران هر کشور در اول ماه مه دست به اعتصاب و تظاهرات برای هشت ساعت کار روزانه بزنند. در اول ماه مه ۱۸۹۰، کارگران در سرتاسر اروپا دست به اعتصاب زدند: ۱۰۰ هزار نفر در بارسلونا، ۱۲۰ هزار نفر در استکهلم، ۸ هزار نفر در ورشو؛ هزاران نفر نیز در اتریش و مجارستان به دلیل غیرقانونی بودن تظاهرات در خانه باقی ماندند. اعتصاب به سرتاسر ایتالیا و فرانسه گسترش یافت. ده کارگر در شمال فرانسه به ضرب گلوله از پای درآمدند. در بریتانیا و آلمان هم تظاهرات عظیمی روز یکشنبه بعد برگزار شد. از آن زمان تاکنون کارگران بی شماری فقط به خاطر تظاهرات برای هشت ساعت کار روزانه و دستمزدها و شرایط کاری بهتر در سطح جهان جان باخته اند. همین نشان می دهد ابتدایی ترین حقوق فعلی ما، به بهای خون و چندین دهه مبارزه جهانی طبقه کارگر به دست آمده است! مبارزه طبقه کارگر و مقاومت سال هاست که ادامه دارد و به همین جهت ما این روز را به طور ویژه و با افتخار جشن می گیریم. اما این کافی

الف) اگر نظام سرمایه داری قادر به تأمین شغل برای کسانی که خواهان کار کردن هستند، نمی باشد، وظیفه دولت تأمین معاش و زندگی آنان است. به جای اعطای وام به سرمایه داران، دولت باید به کلیه بیکاران بیمه بیکاری پرداخت کند.

ب) حداکثر ۴۰ ساعت کار در هفته و دو روز تعطیل هفتگی و پنج هفته مرخصی در سال با حقوق، باید برای کلیه کارگران توسط دولت تضمین گردد، ۴۴ ساعت کار هفتگی مفید در «قانون کار» باید فوراً لغو گردد.

ج) تحت هیچ شرایطی کارگران نباید اخراج گردند. اگر رژیم سرمایه داری قادر به نگهداری کلیه نیروی کار نیست، باید به جای اخراج، کار موجود را بدون کسر حقوق، میان کارگران تقسیم کند.

کاهش متناسب ساعات کار، همراه با پرداخت حقوق کامل به کارگران، تنها راه اساسی مقابله با بیکاری اجباری است.

د) تبلیغات دولت مبنی بر کمبود کار نادرست است. کار به اندازه کافی در جامعه موجود است. اما کاری که جیب سرمایه داران را پرتر کند، کم است. زحمتکشان ایران نیاز مبرم به خدمات، مسکن، پارک برای تفریح، کتابخانه، بیمارستان، مدرسه، دانشگاه و مهدکودک و نظایر این ها دارند. دولت باید بلافاصله با اتخاذ مالیات های تصاعدی از شرکت های بزرگ و تجار پولدار و به کار انداختن معقول منابع عظیم نفت، دست به اجرای وسیع برنامه های عمرانی و خدمات اجتماعی بزند. از این طریق هم نیازهای جامعه بر آورده می شود و هم کار و شغل برای مدتی طولانی ایجاد می شود.

ه) باید برای کلیه کارگران حداقل دستمزد متناسب با مخارج تعیین گردد. حداقل دستمزد کارگران مشمول قانون کار از ابتدای سال ۹۳، رقم ۶۰۸ هزار و ۹۰۶ تومان تعیین شده است. این درحالی است که طبق آمار خود دولت، خط فقر سه برابر رقم مذکور

گویند که کارخانه ها باید «بازسازی» و «نوسازی» شوند و نیاز به میلیون ها دلار ارز دارند. می گویند «کارخانه ها سودآور نیست و در آن ها باید بسته شود و کارگران بازنشسته شوند». پاسخ کارگران و زحمتکشان به نمایندگان سرمایه داران بسیار ساده است: «اگر اوضاع وخیم است، بگذارید حساب دخل و خرج را ما نیز ببینیم! اگر می خواهید ما فداکاری کنیم، دفترها را باز کنید! چرا حساب و کتاب ها باید جزء اسرار باشند؟» تنها با باز شدن دفاتر حساب و کتاب است که حجم بالای رشوه، حیف و میل، امتیازات و پول شویی مشخص می شود. دولت می باید فوراً حساب دخل و خرج کلیه سرمایه داران بازاری و غیربازاری و ارتباط مالی با دیگر دولت های غربی را علناً در مطبوعات اعلام کند. باید کل جامعه بداند که مسأله بر سر چیست. اگر درست است که اوضاع اقتصادی نابسامان است، چه ترسی از علنی کردن اسرار معاملاتی وجود دارد؟ و اگر قرار است که سرمایه داران و سهام داران که اقلیتی در جامعه هستند، اسرار معاملاتی جامعه را بدانند، چرا، اکثریت جامعه، یعنی ما کارگران، گردانندگان اصلی تولید، از آن اسرار آگاه نباشد؟ باید در سطح هر کارخانه، به وسیله نمایندگان منتخب کارگران، و نه نهادهای اسلامی وابسته به دولت، کمیته هایی برای بازرسی دفاتر، نظارت بر تولید، سرمایه گذاری های جدید، استخدام و یا اخراج کارگران و سازماندهی کار در کارخانه و کلیه امور مربوط به کارگران، تشکیل گردد.

۲- در جامعه سرمایه داری حق کار، ابتدایی ترین حق کارگران است. دولت سرمایه داری موظف است که برای کلیه کسانی که نیاز به اشتغال دارند، کار با شرایط زندگی متوسط ایجاد کند. بیکارسازی و یا اخراج بی رویه کارگران، حتی در چارچوب نظام سرمایه داری عملی است غیرقانونی. اما، در «قانون کار» رژیم، دست مدیران برای اخراج و بیکارسازی کارگران باز گذاشته شده است.

۵- کلیه قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان و تضمین برابری کامل و بی قید و شرط حقوق زنان و مردان در تمامی شئونات زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی ضروری است.

۶- جمهوری اسلامی ایران، از زیر بار پذیرش مسئولیت شکست های خود طفره می رود و این گونه است که موج بیکاری را هم نتیجه حضور کارگران مهاجر در ایران معرفی می کند. این یک دروغ بی شرمانه است. در تمامی سال های گذشته، دشوارترین و غیرانسانی ترین کارها به دست همین نیروی کار ارزان مهاجر صورت گرفته و اکنون که تمام استفاده ها از آن ها صورت گرفته، آن ها را مسبب «اشباع بازار کار بومی» معرفی می کنند. ما بخشی از طبقه جهانی کارگر هستیم و اخراج کارگران مهاجر را به بهانه نژاد، قومیت، مذهب، جنسیت و مرز جغرافیایی متفاوت محکوم می کنیم. دشمن مشترک ما، خود دولت های سرمایه داری هستند.

۸- کار کودکان پدیده ای غیر انسانی و از تبعات نظام سرمایه است و باید ممنوع اعلام شود. کودکان باید از محیطی امن و سرشار از نشاط و شادی و امنیت و امکانات آموزشی - رفاهی و بهداشتی برخوردار باشند.

۸- با وجود روابط پشت پرده جمهوری اسلامی و سرمایه داری غرب، چه در حوزه سیاسی و چه اقتصادی، هنوز رژیم برای منحرف کردن افکار عمومی، از مسأله فرسایشی انرژی هسته ای و احتمال بروز جنگ صحبت می کند. هرچند مطرح شدن خطر جنگ چیزی جز تبلیغات طرفین نیست، اما چنان چه در مقطعی این واقعه رخ دهد، کارگران نباید در جبهه سرمایه داری جمهوری اسلامی یا کشور سرمایه داری متخاصم قرار بگیرند. بلکه باید جبهه سوم و مستقل خود را علیه هر دو طرف به عنوان دشمنان خود تشکیل دهند.

است. افزایش دستمزد امسال تنها ۲۵ درصد بوده است، درحالی که نرخ تورم «رسمی» به ۳۶ درصد می رسد. حداقل دستمزد باید متناسب با نرخ تورم افزایش یابد.

و) دستمزدهای معوقه کارگران باید فوراً و بی هیچ عذر و بهانه ای پرداخت شود و عدم پرداخت آن بایستی به عنوان یک جرم قابل تعقیب قضایی تلقی گردد و خسارت ناشی از آن به عنوان غرامت به کارگران پرداخت شود.

ز) کلیه کارگران باید از پرداخت مالیات معاف گردند. مالیات غیرمستقیم که از مواد اولیه غذایی اخذ می گردد، باید فوراً لغو گردد. باید نظام مالیاتی درجه بندی شده ای که با افزایش درآمد به صورت تصاعدی افزایش می یابد، اعمال گردد.

۳- الغای قراردادهای موقت و سفید امضا، اجرای فوری بیمه تمامی کارگران ساختمانی، برچیده شدن شرکت های پیمانکاری و انعقاد قرارداد مستقیم و دسته جمعی، تأمین امنیت و ثبات شغلی کارگران و رعایت بالاترین استاندارد های بهداشت و ایمنی در محیط های کار و زندگی باید در دستور کار دولت و کارفرمایان قرار بگیرد.

۴- اصلاحات صورت گرفته در قانون کار برای اعمال فشار بیشتر به کارگران است. هر گونه تغییر در قانون کار، بیمه کارگران و چگونگی محاسبه تعیین حداقل دستمزد و حقوق بازنشستگی باید با دخالت مستقیم نمایندگان منتخب کارگران صورت بگیرد. به علاوه «اعتصاب» و اعتراض و آزادی بیان حق مسلم کارگران است و باید به رسمیت شناخته شود. در برابر «خانه کارگر»، «شوراهای اسلامی کار» و سایر نهادهای دست ساخت رژیم و مدافع کارفرمایان و سرمایه داران، کارگران باید «تشکل مستقل» (مستقل از دولت و کارفرما) را برای تصمیم گیری در امور خود داشته باشند.

برای پاسخ به سؤال «چه باید کرد» در وهله نخست باید مسیر هدف مشخصی را که در مقابل خود داریم، روشن کنیم و سپس گام های اولیه در راه رسیدن به آن هدف را ترسیم نماییم. اتخاذ این مسیر و روشن کردن آن بسیار حائز اهمیت است، زیرا مسیرهای متفاوتی در گذشته طی شده اند که نکات مثبت بسیاری دربرداشتند، اما با این وجود در تحلیل نهایی بحران رهبری در جنبش کارگری را حتی شدیدتر کرده اند. برای مثال در سال های گذشته ما شاهد بستن راه ها بودیم، شاهد تظاهرات خیابانی بودیم، شاهد یک سلسله فعالیت های سندیکالیستی بودیم، شاهد اعتراضات و اعتصابات از طرف جریانات سندیکایی بودیم که هزینه بسیار زیادی هم در این راه پرداختند و در محور مبارزات کارگری قرار داشتند. در سال پیش ما شاهد یک سلسله کارهای علنی هم بودیم، مثلاً جمع آوری طومارهای اعتراضی و دادن این طومارها به مسئولین رژیم، و یک سلسله مذاکراتی که منجر به تحقق بخشی از خواست ها و مطالبات کارگری دیگر شدند.

واضح است که تمام این اقدامات در سه دهه گذشته تأثیراتی داشته، اما این تأثیرات، تأثیراتی چشم گیر نبوده، و یک عنصر غایب در طول این سال ها وجود داشته، و آن عنصر غایب، عدم سازمانیابی طبقه کارگر و در رأس آن پیشروی کارگری، یعنی نبود یک حزب سراسری کارگران پیشرو بوده است. به اعتقاد من یکی از اهداف اصلی و یکی از مسیرهای اصلی این دوره پس از تجربه تمام فعالیت های چند دهه گذشته، این است که ما هدف اصلی جنبش کارگری و پیشروان کارگری را در جهت ساختن «حزب پیشتاز کارگری»^{*}، بنهیم.

در طول سال های گذشته، به کرات نشان داده شده است که این رژیم را نمی توان صرفاً با یک سلسله فعالیت های سندیکالیستی و یا نامه نگاری ها و طومارها برکنار کرد. در ضمن در مقابل کسانی که تصور می کنند فعالیت کارگری دیگر بی ثمر است،

پیش به سوی تعمیق و گسترش «کمیته های عمل مخفی» کارگری در راستای تشکیل «حزب پیشتاز کارگری»



متن پیاده شده «سخنی با کارگران پیشرو»، رفیق مازیار رازی، در آستانه اول ماه مه - ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲

با درود فراوان،

همان طور که اطلاع دارید، ما در آستانه اول ماه مه قرار داریم و من در ابتدا می خواستم این روز خجسته را به تمام کارگران جهان و بالأخص به کارگران ایران که در طی دو دهه گذشته با مقاومت بسیار و سرسختانه در مقابل رژیم استبدادی سرمایه داری ایران مقاومت کردند و مبارزه را در عمل نشان دادند، تبریک بگویم.

در این جا می خواستم به یکی از سؤال های محوری که امروز در درون جنبش کارگری، به خصوص در میان پیشروان کارگری و جوانان کارگر مطرح است، پاسخی کوتاه بدهم.

سؤال اساسی این است که: چه باید کرد؟

^۱ برای مشاهده فایل تصویری می توانید به لینک زیر رجوع کنید:

<http://www.youtube.com/watch?v=AU-zH5G-KAg>

اعتصاباتش، برای سازماندهی تظاهرات، برای سازماندهی قیام هایی که صورت داده به یک تشکیلات نوینی، به یک تشکیلات مشخصی، مرتبط به وضعیت کنونی رسیده و آن هم کمیته های مخفی کارگری** است، این کمیته های مخفی کارگری البته در برخی از اوقات و بیشتر موارد در آن شرایط، دوام طولانی نیاوردند و درواقع پس از انجام یک سلسله مبارزات، یا عده ای دستگیر شدند و یا به کناری رفتند و یا دلسرد شدند. بنابراین مسأله اساسی ما در شرایط کنونی حفظ، احیا و تداوم عمل این کمیته های مخفی است، برای رسیدن به هدف نهایی یعنی ساختن حزب پیشتاز انقلابی.

این کمیته های مخفی اگر وجود دارند، باید تعمیق پیدا کنند، باید متمرکز شوند، به این مفهوم که این ها پردوام باقی بمانند و در شرایط جزر و مدّ مبارزه طبقاتی، در شرایط دستگیری، به کار خود ادامه دهند. کارهایی که شامل تمام امور جنبش کارگری است: از جمله سازماندهی اعتصاب، سازماندهی مبارزات صنفی طبقه کارگر، سازماندهی امور صنفی کارگران که مرتبط است به امور سندیکالستی، سازماندهی دفاع از کارگرانی که در زندان هستند، طرح مطالبات صنفی، دموکراتیک و مطالباتی که درواقع رژیم را مورد سؤال قرار می دهند، از جمله مطالبه کنترل کارگری.

این مطالبات را ما به درجات مختلف و در جاهای مختلف در دهه های گذشته در ایران مشاهده کردیم. اما، این ها تداوم نیافته اند و این کمیته ها درواقع کمیته های نبودند که پایدار باقی بمانند. بنابراین یکی از وظایف اصلی ما در شرایط کنونی، تمرکز بر این کمیته ها و ساختن این کمیته ها (اگر وجود ندارند) است. کارهای این کمیته ها باید در سطح یک محله و یا یک کارخانه متمرکز باشد، به این مفهوم که تجاربی که کسب می کنند، با دستگیری چند نفر و یا تقلیل مبارزات در یک مقطع، از میان نرود. این تجارب درواقع باید در سطح محلی و در سطح

چرا که این رژیم، رژیم قدرتمندی است، باید بگویم که این نظریه کاملاً مردود است و این نظریه ای نیست که جنبش کارگری به آن رسیده باشد. این رژیم بسیار ضعیف تر از آن چیزی است که ما تصور می کنیم. این رژیم قابلیت حکومت و قابلیت حاکمیت را از دست داده، این رژیم متکی است به اقلیت بسیار ناچیزی از مزدورانش که در صدد سرکوب توده های بسیار وسیع بوده و هستند. این رژیم دچار بحران سیاسی عمیقی است، دچار بحران اقتصادی است و بنابراین برکنار کردن و حتی سرنگون کردن این رژیم می تواند در دستور کار روز طبقه کارگر قرار بگیرد، به شرطی که ما مسیر هدف نهایی را روشن و آن را دنبال بکنیم. این هدف هم وجود تشکیلات کارگری برای امر تدارک انقلاب و سرنگونی این رژیم است.

تا زمانی که حزب پیشتاز کارگری، متشکل از کارگران و مغزهای متفکر طبقه کارگر و پیشروان کارگری (که امروز برخی از آن ها در سیاهچال های رژیم محبوس هستند و برخی هم به مبارزه ادامه می دهند) به وجود نیاید، امر سازماندهی انقلاب و برکناری این رژیم کاملاً تخیلی خواهد بود.

در نتیجه در «اول ماه مه» امسال یکی از شعارهای محوری ما، تشکیل حزب پیشتاز انقلابی است! و این تشکیلات، یک تشکیلات روشنفکران نیست و تشکیلاتی نیست که عده ای خارج از کشور بتوانند آن را تشکیل دهند، این تشکیلات باید از درون و دل خود جنبش کارگری پیدا شود و تشکیلاتی است متشکل از عناصر آگاه و سوسیالیست جنبش کارگری و متحدین روشنفکر آن ها.

اکنون که این مسیر را روشن کردیم باید ببینیم قدم های امروزی برای رسیدن به این هدف چیست؟ این قدم ها به اعتقاد من قدم های کاملاً روشنی است و آن هم متکی به تجربه چند دهه خود طبقه کارگر. طبقه کارگر برای مبارزه روزمره خود، برای سازماندهی

اما با این روش، یعنی روش هماهنگ کردن کمیته های مخفی، امور یک کارخانه مشخص، امور کل کارگران خواهد بود و کارگران با همبستگی با یک دیگر در تمام مسائل سهیم خواهند شد، هم انتقال تجارب و هم انتقال نظریات سیاسی، تاریخی و همچنین تجارب بین المللی، و هم در ارتباط با اعلام همبستگی با دیگران کارگران. برای این که این کار شدنی شود، یعنی برای این که کمیته های مخفی سراسری شوند، و نهایتاً درواقع بتوانند آن نطفه های اولیه حزب پیشتاز کارگری را ایجاد بکنند، نیاز به «هماهنگ کننده» و «سازمانده» است. و آن سازمانده هم چیزی نیست غیر از یک نشریه کارگری مخفی. این نشریه در شرایط اختناق، درواقع نقش سازمانده ایفا می کند. این نشریه، نشریه ای خواهد بود که تجارب تک تک کارخانه ها را در درون خودش منعکس می کند و بنابراین همقطارهای کارگران که در کارخانه های دیگر هستند، از تجربه این کارخانه اخص مطلع می گردند و مورد استفاده قرار می دهند.

همچنین این کمیته ها اعتصابات را هماهنگ می کنند. مثلاً، اعتصاباتی در دفاع از زندانیان سیاسی، علیه اجحافات که در یک کارخانه در حق کارگران روا داشته می شود، و همچنین دفاع از حقوق کل طبقه کارگر در داخل ایران. یکی از ابزارهای مهم و یکی از وظایف اصلی این کمیته های سراسری هماهنگ شده، درواقع سازماندهی اعتصاب عمومی است؛ اعتصاب عمومی که سرنگونی این رژیم سرمایه داری را تدارک می بیند. بنابراین این هماهنگی، به معنای گسترش ارتباطات این کمیته ها است از طریق یک ارگان سراسری که می تواند به صورت مخفی ایجاد شود. به این ترتیب شرایطی آماده می گردد که نطفه های اولیه یک حزب پیشتاز کارگری بنیان گذاشته شود و این یکی از مسائل اصلی شرایط کنونی است.

کارخانه باقی بماند. از طرف دیگر این کمیته ها، کمیته های مخفی خواهند بود که دست به یک سلسله کارهای متنوع می زنند، یعنی این که هم در امور صنفی کارگران در منطقه و محل کارشان درگیر می شوند و هم این که در ارتباط با مطالبات دموکراتیک از قبیل آزادی زندانیان سیاسی و کارگرانی که دستگیر می شوند، اقدام می کنند و هم این که در درون خودشان به یک سلسله آموزش های نظری و بین المللی و تجارب بین المللی و تاریخی جنبش کارگری دامن می زنند. و تجارب خودشان را در درون خود حفظ، تعمیق و متمرکز می کنند؛ و به بقای خود برای مدت طولانی ادامه می دهند.

اما از طرف دیگر، جنبه دیگری است که این کمیته ها به خود خواهد گرفت. و آن هم این است که این کمیته ها در سطح سراسری باید نقش هماهنگی با هم را ایفا کنند. در پیش، عدم هماهنگی یکی از مسائل و معضلاتی بود که سبب شد تشکیل یک حزب و تشکیلات سراسری عملی نشود. به این ترتیب که اگر در کارخانه ای تجاربی کسب شد، واضح است که این تجربه باید به کارخانه های دیگر منتقل شود، و از این طریق در محلات کارگری دیگر، از درس های آن کارخانه اخص استفاده شود، که دیگر آن اشتباهات که رخ داده تکرار نشود و اگر تجارب غنی کسب شده، دوباره در کارخانه های دیگر استفاده و تکرار شود. لازمه عملی شدن این امر آن است که این کمیته های مخفی به شکلی با هم مرتبط شوند. در گذشته ما شاهد این بودیم که وقتی در کارخانه ای تظاهراتی می شد، هیچ نوع همبستگی سراسری از سوی کارگران کارخانجات دیگر اعلام نمی شد. چون اولاً شاید در مورد وقوع آن اتفاق در کارخانه ای خاص (مثلاً در کردستان) بی خبر بودند و یا این که اصولاً اگر باخبر هم بودند، حساسیت زیادی نشان ندادند، یعنی امور مشخص کار خودشان بوده که مسئله اصلی آن ها به شمار می رفته است.

داری و استقرار یک حکومت کارگری ایفا بکند)، حزبی است که باید اولاً کارگری باشد و متشکل از کارگران پیشروی سوسیالیست، و ثانیاً بر اساس فعالیت های عملی روزمره ساخته شود و آن فعالیت های عملی روزمره هم تنها از طریق **کمیته های عمل مخفی** می تواند سازماندهی پیدا کند؛ کمیته های عمل مخفی که در ابتدا تثبیت می شوند (در درون هر کارخانه و هر محله)، و از طرف دیگر خودشان را گسترش می دهند و **هماهنگی سراسری** ایجاد می کنند. این هماهنگی سراسری از طریق یک **نشریه سراسری مخفی** ایجاد می گردد.

۴ اردیبهشت ۱۳۹۲

توضیحات:

* منظور از تشکیل حزب پیشتاز کارگری، نه تشکیل «حزب طبقه کارگر» و نه تشکیل «حزب کمونیست ایران» است. منظور مشخصاً حزبی است متشکل از اقلیتی از پیشروان کارگری سوسیالیست که تدارک انقلاب کارگری را می بینند. کارگران پیشرو، کارگری هستند که در جزر و مد، و عروج و افول مبارزات کارگری در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری قرار گرفته و به آگاهی سرنگونی نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی رسیده اند. کارگران پیشرو، مغزهای متفکر و رهبران عملی کارگران هستند. کارگران پیشرو، کارگرانی هستند که از آگاهی سوسیالیستی برخوردار بوده و از سازماندهان اصلی کارگران بوده و هستند. ما به عنوان مارکسیست های انقلابی، خواهان تشکیل «حزب طبقه کارگر» نیستیم. زیرا در یک جامعه سرمایه داری استبدادی نظیر ایران تشکیل چنین حزبی غیر ممکن است و به علاوه حتی این حزب در کشورهای غربی نیز مبدل به جولانگاه گرایش های رفرمیست (که تحت تأثیر ایدئولوژی هیئت حاکم هستند) می شود. با یک چنین حزب توده ای، امر تدارک انقلاب غیر ممکن خواهد

بنابراین در وضعیت کنونی اولاً این تصور که رژیم پایدار است و نقش ارباب کننده اش موفق بوده، باید کنار گذاشته شود، زیرا که چنین نیست و این رژیم با اتکا به یک اقلیتی در حال سرکوب و ارباب است و دلیل این که این رژیم به حیات خود ادامه داده، قدرت رژیم نیست، بلکه عدم سازماندهی جنبش کارگری است و وجود افتراق در درون پیشگامان انقلابی و کارگری در داخل ایران بوده.

افتراق ها، حذف گرایی ها، از پشت خنجر زدن ها، به جان هم افتادن این یا آن کمیته، نداشتن یک سیاست صحیح اتحاد عمل سراسری، عدم تقویت کمیته های مخفی کارگری و عدم گسترش این کمیته های مخفی در شکل سراسری، تمام این ها کمک می کند که این رژیم پابرجا باقی بماند و طبقه کارگر دچار بحران گردد. بنابراین بحرانی که در درون رهبری جنبش کارگری ایجاد شده، مستقیماً ارتباط به قدرت دولت ندارد، بلکه مرتبط به عدم سازماندهی و نداشتن یک کار با نقشه و سازماندهی شده سراسری بوده است. این امر شدنی نیست، مگر با ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری.

بدیهی است که حزب پیشتاز کارگری فوری و به شکل لحظه ای ساخته نمی شود. حزب پیشتاز کارگری، اولاً باید در دل طبقه کارگر از طریق درگیری پیشروان کارگری و همراه با متحدینی که خودشان انتخاب می کنند (چه در طیف روشنفکران، و چه در طیف ملیت ها و زنان و دانشجویان روشنفکر و دانشگاهی) ساخته شود. ثانیاً این حزب باید از طریق مبارزات عملی کارگری ایجاد شود و نه از «بالا» در سطح برنامه ای و از طریق مذاکرات. این حزب درواقع حزبی است که از پایه ساخته می شود.

حزب پیشتاز انقلابی اگر قرار است که ساخته شود (و تنها امید ما به این است که چنین حزبی تدارکات انقلاب آتی را در راستای سرنگونی نظام سرمایه

حزب و کمیته عمل کارگری



توضیح: در آستانه اول ماه مه، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲، زمان آن رسیده که کارگران پیشرو پس از سه دهه کسب تجارب مبارزاتی علیه نظام سرمایه داری (از سازماندهی اعتصابات و تظاهرات، تا جاده بستن ها و جمع آوری طومارها و غیره)، به چشم انداز روشنی برای تحقق اهداف نهایی خود، یعنی پایان دادن به استیلای سرمایه داری و استقرار حکومت کارگری، نایل آیند. این چشم انداز چیزی نیست مگر تشکیل حزب پیشتاز کارگری. برای بحث و تبادل نظر در مورد این هدف و راه دستیابی به آن از وضعیت کنونی، بحثی از طرف رفیق مازیار رازی ارائه داده شده است که نظر کارگران پیشرو را به آن جلب می کنیم.^۲

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

بود. همچنین «حزب کمونیست ایران» تنها در دوره اعتلای انقلاب و دوران تسخیر قدرت و وجود قدرت دوگانه در جامعه به وجود خواهد آمد. حزب کمونیست ایران در نهایت برای سازماندهی تسخیر قدرت کارگری باید تشکیل گردد. این حزب شامل اکثریت کارگران جامعه است که از دوره پیشا-اعتلای انقلابی به برنامه انقلابی حزب پیشتاز کارگری متقاعد شده و در عمل در کنار این حزب قرار گرفته اند.

**** باید توجه شود که «کمیته های عمل کارگری»** گرچه در ابتدا به شکل خود انگیخته و به وسیله گرایش های مختلفی شکل می گیرد که خواهان اقدام های عملی مشترک ضد سرمایه داری بوده اند، اما با تمرکز و تعمیق آن، این کمیته های عمل کارگری (اتحاد عمل کارگری با ساختاری مخفی)، به دو بخش مبدل می گردند:

اول، کمیته های مخفی سوسیالیستی (که گسترش آن ها پس از دوره ای، تدارک ساختن حزب پیشتاز کارگری را برنامه ریزی می کند). این کمیته است که بر محور یک برنامه مشخص انقلابی در راستای سرنگونی رژیم و استقرار حکومت کارگری ایجاد می شود.

دوم، کمیته های عمل مخفی به منظور اتحاد عمل که شامل گرایش های مختلف ضد سرمایه داری کارگری می باشد (سوسیالیست ها و سایر کارگران ضد سرمایه داری و فعال و مورد اعتماد).

این دو کمیته را از ابتدا باید از یک دیگر تمییز داد. زیرا هر یک به منظور هدف خاصی به وجود می آید. کمیته اول برای تدارک حزب پیشتاز کارگری و سرنگونی رژیم تشکیل می شود؛ و کمیته دوم برای انجام یک سری اقدام های عملی ضد سرمایه داری.

^۲ برای مشاهده فایل تصویری به لینک زیر رجوع کنید:
<http://www.youtube.com/watch?v=ZCgKZTp1l4M>

واضح است که بخش زیادی از اعضای درون این احزاب و اکثریت آرای این احزاب از کارگران تشکیل شده اند؛ اما حتی در آن کشورها هم این احزاب اصولاً امر تدارک انقلاب برای سرنگونی دولت سرمایه داری و استقرار دولت کارگری را در اهداف خود ندارند. و اصولاً این احزاب نهایتاً به دلیل وجود ایدئولوژی هیئت حاکم و غالب بودن آن در جامعه، به یک احزاب رفرمیستی و بی در و پیکر، و احزابی که اصولاً فعالیت مستمر و مستقل از دولت را نمی توانند سازمان دهند، تبدیل می شوند.

بنابراین آن چه که ما از حزب پیشتاز کارگری مدّ نظر داریم، این نوع احزاب نیست. از سوی دیگر این حزب کمونیست هم نیست. چون واضح است که حزب کمونیست باید در ایران تشکیل شود. اما در یک موقعیت خاصی در دوران پیشا انقلابی، در دوران اعتلای انقلابی، مشخصاً دورانی که قدرت دوگانه در جامعه وجود دارد، زمانی که اکثریت وسیعی از توده های کارگری متقاعد به یک برنامه انقلابی شده اند، در چنین دورانی که مسأله تسخیر قدرت مطرح می شود، واضح است که طبقه کارگر خود رأساً به تشکیل حزب کمونیست ایران مبادرت خواهد کرد. این حزب نیز حزبی هست که نه تنها تسخیر قدرت را سازمان می دهد، بلکه دوران انتقال را پس از تسخیر قدرت آغاز می کند. مثلاً در روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ چنین حزبی چندین ماه پیش از تسخیر قدرت و سرنگونی دولت سرمایه درای ایجاد شد و امر سازماندهی سرنگونی و تسخیر قدرت را به عهده گرفت. بنابراین حزبی که مدّ نظر ماست، حزب کمونیست هم نیست. حزبی که مدّ نظر ماست، حزبی است متشکل از اقلیتی از پیشروان کارگری. به این مفهوم که آگاه ترین و متعهدترین عناصر طبقه کارگر که به یک سلسله فعالیت هایی در گذشته دامن زده اند، از طریق فعالیت مستمر خود به آگاهی ضدّ سرمایه داری و حتی آگاهی سوسیالیستی رسیده اند،

من مازیار رازی هستم از گرایش مارکسیست های انقلابی ایران؛ امروز ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ است، مصادف با اول ماه مه و از این رو این روز خجسته را به تمام کارگران جهان بالاخص کارگران شریف ایران تبریک می گویم. در بحث پیش یادآوری کردم که یکی از مسائل محوری امروز ما در درون جنبش کارگری، باید تدارک برای حزب پیشتاز کارگری باشد. و از این رو برای آغاز و تدارک این حزب پیشتاز کارگری، اشاره هایی به ساختن و تعمیق کمیته های عملی کارگری و همچنین گسترش و هماهنگی میان این کمیته ها داشتیم. در طول هفته پیش برخی از رفقا و دوستان سؤالاتی در ارتباط با این موضوع از من کردند که مایلم با شما در میان بگذارم. سؤالی که مطرح شده، این است که مفهوم دقیق این حزب پیشتاز کارگری چیست؟ آیا این همان حزب طبقه کارگر است؟ آیا این حزب کمونیست است؟ و یا حزبی دیگر؟

در پاسخ باید بگویم که این حزب، نه حزب طبقه کارگر به مفهوم اعم کلمه است و نه حزب کمونیست. به این علت که حزب طبقه کارگر به شکل عمومی در شرایط کنونی ایران اصولاً قابل تحقق نیست. رژیمی که حتی همراهان و بخشی از هیئت حاکم را سرکوب می کند و به کنار می راند، مسلماً امکان ایجاد یک حزب مستقل از دولت و حزب کارگری توده ای را هم نخواهد داد. بنابراین اصولاً در شرایط فعلی برنامه ریزی برای ساختن چنین حزبی، یعنی حزب طبقه کارگر، یک استراتژی و یک برنامه ریزی کاملاً بی اساسی خواهد بود.

اضافه بر آن در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی و همچنین آمریکای جنوبی، در برخی از موارد که دولت متعارف بورژوازی، یعنی دولت بورژوا-دموکراتیک، بر مصدر امور قرار گرفته است، احزاب توده ای کارگری تأسیس می شوند.

این کمیته ها می تواند گرایش های سوسیالیستی و مارکسیستی وجود داشته باشد، یا گرایش های آنارکوسندیکالیستی، سندیکالیستی یا آنارشیت. که این ها در عرصه مبارزاتی به شکل مخفی خود را تدارک می دهند، اصولاً جنبش را هدایت می کنند، در صف مقدم مبارزه قرار می گیرند، اطلاعات در می آورند، سخنرانی می کنند، ارتباطات مشخص فردی در درون کارخانه ها و در درون محافل کارگری ایجاد می کنند و غیره. این فاز اول شکل گیری کمیته های مخفی کارگری است. اما برای تدارک حزب پیشتاز کارگری نیاز به کمیته هایی مخفی فراتر از این هاست. یعنی عملاً پس از دوره ای از دل فعالیت ها کمیته های عمل مخفی کنونی و یا آن چه که در دوره آتی تشکیل می شود، دو نوع کمیته بیرون می آید:

کمیته هایی که بر اساس اتحاد عمل گرایش های مختلف کارگری شکل می گیرند، یعنی با گرایش های موجود طبقه کارگر یک سلسله فعالیت های عملی را با هم سازمان می دهند. ما به این می گوئیم کمیته های عمل مخفی برای اتحاد عمل کارگری. اما فراتر از این کمیته های ویژه مخفی هم باید به وجود آیند که این ها اصولاً کمیته هایی هستند متشکل از گرایش های کمونیستی، گرایش های سوسیالیستی انقلابی، مارکسیستی انقلابی پیشروان کارگری. نقش این کمیته های مشخص در واقع تدارک ساختن حزب پیشتاز انقلابی به شکل سراسری است. در نتیجه یک کارگر کمونیست که در مقام رهبری عملی طبقه کارگر قرار گرفته و به دلیل مطالعات یا تجارب عملی که خود حاصل کرده، خود را به عنوان کمونیست می داند و می شناسد، همزمان در دو نوع کمیته شرکت می کند. کمیته ای که وارد اتحاد عمل ها با سایر گرایش های غیرمارکسیست، مثل گرایش های آنارشیت یا سندیکالیستی یا آنارکوسندیکالیستی و غیره می شود، و کمیته اخص خودش که در آن فعالیت ها و امور سیاسی فراتری

به این آگاهی رسیده اند که این دولت اصولاً قابل اصلاح نیست و باید کنار گذاشته شود، و به یک حکومت نوین کارگری جایگزین آن گردد و عناصری که در عروج و افول مبارزات طبقاتی نقش محوری و نقش مقدمی دارند، از تشکیل دهندگان حزب پیشتاز کارگری خواهند بود. بنابراین دورانی که ما دوران تدارکات نامیده ایم، دورانی نیست که توده های طبقه کارگر به مفهوم اعم کلمه درگیر فعالیت های روزمره سیاسی بشوند. واضح است که از یک طرف از سوی دولت مستبد سرکوب می شوند و از طرف دیگر گرایش ها و جریانات و احزاب بزرگ توده ای در درون جامعه ای نظیر ایران اصولاً تحت شعاع و تحت تأثیر ایدئولوژی هیئت حاکم قرار خواهد گرفت و نمی تواند امر تدارکات را انجام بدهد. بنابراین نام و تعریفی که برای این حزب مدنظر است و از لحاظ تاریخی نیز چنین بوده، «حزب پیشتاز کارگری است» و این نام منطبق هست به ماهیت چنین حزبی. حزبی است که از دل طبقه کارگر بیرون می آید، متشکل است از عناصر پیشرو و فعالین عملی و نظری طبقه کارگر، از افراد شناخته شده طبقه کارگر، از رهبران عملی طبقه کارگر که در عرصه مبارزاتی پس از دوره ای به این نتیجه رسیده اند که رژیم، رژیم مستبد سرمایه داری، باید سرنگون و از میان برداشته شود و با یک دولت و حکومت نوین کارگری جایگزین گردد.

در ارتباط با ساختن کمیته های عمل مخفی نیز سؤالاتی در هفته گذشته مطرح شد که من به آن ها هم پاسخ خواهم داد. یکی از سؤالات این هست که آیا این کمیته عمل مخفی یک کمیته کارگری به شکل اعم آن است؟ یعنی این که کارگران با گرایش های مختلف و کسانی که در صحنه مبارزاتی هستند می توانند در آن شرکت کنند؟ در پاسخ باید اشاره بکنم که تاکنون این طور بوده و باید ادامه هم بیابد. به این مفهوم که کمیته های عمل مخفی اصولاً متشکل از گرایش های مختلف کارگری هست. مثلاً در درون

کمونیست از هم اکنون برنامه ریزی های خود را در امر دخالتگری به شکلی ببینند که از یک سو با سایر گرایش های فکری وارد اتحاد عمل ها شوند و از سوی دیگر کمیته های اخص کمونیستی خود را برای ایجاد حزب پیشتاز تدارک ببینند.

را جلو می برد، شکل می دهد. این کمیته ها خودش شامل یک سلسله فعالیت های آموزشی-نظری هم خواهد بود. منتقل کردن تجارب بین المللی و تجارب تاریخی جنبش کارگری و بررسی تئوری هایی که مستلزم ساختن آن حزب پیشتاز انقلابی هست، خواهد بود. به عبارت دیگر این دو کمیته که می توانند در کنار هم وجود داشته باشند، یکی به طور اخص نه تنها فعالیت های روزمره عملی را سازمان می دهد، بلکه خودش را آماده می کند برای هماهنگ کردن خود و سایر کمیته ها به منظور تدارک ایجاد حزب پیشتاز کارگری و سازماندهی انقلاب.



بنابراین در مرحله ای که امروز ما در آن هستیم، ممکن است از زاویه فعالیت های عملی مشخص، وجه تمایز زیادی میان کارگران پیشرو وجود نداشته باشد، ولی به تدریج این تمایز ایجاد می شود. مثلاً بین فعالین کارگری آنارکوسندیکالیست یا آنارشئیست و کارگران مارکسیست انقلابی. این تمایز به این علت ایجاد می شود که برخی در درون جنبش کارگری، از درون پیشروان کارگری اعتقاد به ساختن حزب پیشتاز انقلابی ندارند. لذا آن هایی که اعتقاد به ساختن حزب پیشتاز انقلابی دارند، واضح است که باید کمیته های مجزایی ایجاد کنند که فراتر از کمیته های مشخص اتحاد عمل برود. بنابراین وظایف کمونیست ها، وظایف مارکسیست های انقلابی، برای دوره ای دوگانه خواهد بود. از یک سو، درگیری در فعالیت مشترک بر اساس اتحاد عمل با سایر گرایش های ضد سرمایه داری، و از سوی دیگر تدارک برای ساختن کمیته های ویژه کمونیستی که خود را برای ایجاد حزب پیشتاز کارگری آماده می کنند. و این تمایز به نظر من گرچه در شرایط کنونی زیاد معلوم و مشخص نیست، منتها در مراحل بعدی که این کمیته ها وارد فعالیت های مشخص در ارتباط با ساختن حزب پیشتاز کارگری می شوند، کاملاً روشن خواهد شد. از این نقطه نظر خوب هست که کارگران پیشرو

نکاتی دربارهٔ تشکل های مستقل و حزب کارگری

مصاحبهٔ میلیتانت با مازیار رازی

پرسش: رفیق مازیار اخیراً مباحثاتی در مورد تشکل های مستقل کارگری و نقش سندیکاها در جنبش کارگری میان برخی از فعالان کارگری باز شده است. شما در این مورد مقالات متعددی در طی سالیان گذشته نگاشته اید. در ابتدا توضیحاتی در مورد مفهوم رایج تشکل مستقل از دیدگاه سازمان های سنتی بدهید.

پاسخ: از دیدگاه سازمان های سنتی- که «حزب» یا «سازمان» خود را نقداً ساخته اند- عموماً درک مشخص و مشترکی از طرح این شعار دارند. از دیدگاه آنان فعالیت سیاسی بر دو محور خاص «کمونیستی» و «دموکراتیک» تقسیم می شود. اول، کار «کمونیستی» که مربوط به سازمان سیاسی خود آنان بوده و براساس برنامه و تشکیلات خاص خودشان متمرکز شده است. به زعم آنان گرایش های سیاسی موجود، دچار بحران بوده و صرفاً خود آنان هستند که پاسخگوی نیازهای جامعه می باشند. از این رو از کارگران کمونیست می خواهند که به سازمان آنان بپیوندند و مبارزات سیاسی و تشکیلاتی را در درون سازمان آنان انجام دهند. دوم، کار «دموکراتیک» است که شامل کار در درون «تشکل های مستقل کارگری» (و سایر تجمع ها) می شود. «کمونیست» های این سازمان ها برای نفوذ و کسب مقام «رهبری»، وارد این تجمع ها شده و دخالت «دموکراتیک» را انجام می دهند. به اعتقاد آنان چنین تشکل هایی تنها در صورتی موفقیت نهایی خواهند یافت که به انحصار سازمان «کمونیستی» آنان درآیند. اعضای کارگر این سازمان ها در واقع برای ساختن و پیش برد فعالیت های تشکل های کارگری به درون آن ها نمی روند، بلکه برای «رهبری» سایر کارگران به آن ها راه می یابند. و در مواردی هم در صورت عدم توفیق در هدف های

خود، به تخریب این تشکل ها دست می زنند. بدیهی است که چنین روشی از مداخله نه تنها غیراصولی و انحصارگرایانه است، بلکه به تفرقه هر چه بیشتر تجمع های کارگری منجر می شود. کارگران متعلق به این سازمان ها خود را تافته ای جدا بافته از کارگران در تشکل های کارگری می پندارند و در مقابل، سایر کارگران به آنان به چشم افرادی جدا از خود می نگرند.

پرسش: موضع مارکسیست های انقلابی چگونه است؟

پاسخ: روش برخورد کمونیست های انقلابی در درون تشکل های مستقل کارگری چنین نیست. از دیدگاه کمونیست ها، تشکل های مستقل کارگری ابزاری لازم و ضروری اند، و گسترش و تکامل آن ها- حتی اگر تحت کنترل کمونیست ها نباشند- به پیشبرد مبارزات ضد سرمایه داری کمک شایانی می کند. در نتیجه کمونیست های انقلابی همواره بایستی به طور جدی در جهت ساختن و گسترش این تشکل ها- بدون توقع های لحظه ای- مبادرت کنند. هر چه تشکل های مستقل کارگری گسترده تر و متشکل تر باشند، نهایتاً توازن قوای طبقاتی- به نفع طبقه کارگر (و کلّ چپ) و علیه دولت سرمایه داری- تغییر می یابد. بنابراین تخریب و یا مداخله در جهت تحمیل غیراصولی عقاید خود بر این تشکل ها، چنین تشکل هایی را در مقابل رژیم های سرمایه داری تضعیف می کند.

پرسش: موضع فعالان کارگری که تعلق به این سازمان های سنتی ندارند، چیست؟

پاسخ: گرچه اغلب فعالان کارگری به روش های سازمان های سنتی آشنایی داشته و- براساس تجربهٔ خود، به خصوص پس از انقلاب ۵۷ ایران- از آن فاصله گرفته اند، اما هنوز به علت ناروشنی در مورد مفهوم تشکل های مستقل کارگری و زمان و چگونگی طرح آن و رابطهٔ یک حزب کارگری با

کارگران آگاه، خود، براساس فعالیت و مبارزه اعضای درون تشکل های کارگری است که همزمان شان را انتخاب می کنند و نه وابستگی سیاسی آن افراد. چنان چه اعضای کارگر یک سازمان سیاسی خاص آن چنان فعالیت داشته باشند که از سوی سایر کارگران به اکثریت رهبری یک تشکل کارگری انتخاب شوند، نمی توان با روش های بوروکراتیک و غیراصولی آنان را- زیر لوای وابستگی به یک سازمان خاص- محکوم و اخراج و یا منزوی کرد.

اگر امروز جنبش کارگری ایران به چنین وضعیت اسفباری دچار شده که یک سازمان کارگری که در برگیرنده بخش قابل ملاحظه کارگران پیشرو باشد، وجود ندارد، این امر نباید به این معنی تلقی شود که «نداشتن تعلقات سازمانی» از محسنات یک کارگر کمونیست است. اگر سازمان های سیاسی به «چپ» و «راست» زده و هیچ یک بدیلی انقلابی تشکیل نداده اند، نباید پیشروی کارگری را به این نتیجه برساند که بدون برنامه سیاسی و سازمان سیاسی- و صرفاً متکی بر تشکل های مستقل کارگری- می توان انقلاب آتی را سازماندهی کرد.

دوم، بنابر تجربه جنبش کارگری در سطح بین المللی، تشکل های مستقل کارگری صرفاً یک مفهوم دارند و آن هم استقلال آنان از سازمان های بورژوایی است. اگر بورژوازی برای حفظ منافع خود تشکل های خود را به وجود می آورد، طبقه کارگر هم تشکل های «مستقل» خود را نیاز دارد. آنان که مدافع یک جامعه طبقاتی اند و به طور متشکل در یک سازمان طرفدار رژیم سرمایه داری فعال اند، نمی توانند در درون یک تشکل کارگری راه داده شوند. کارگران پیشرو در جهت استقلال خود از طبقه متخاصم بایستی اصرار داشته باشند و نه عقاید سازمان های کمونیستی متفاوت (در شرایطی که چنین سازمان هایی وجود داشته باشند).

چنین تشکل هایی، تحت تأثیر سیاست های همین گروه ها قرار می گیرند و از همان روش های انحرافی به شکل های مختلف دنباله روی می کنند.

در واکنش به سیاست ها و روش های سازمان های سنتی، بسیاری از مبارزان کارگری به این نتیجه رسیده اند که مفهوم «تشکل مستقل کارگری» در وهله اول یعنی تشکل هایی که می بایستی «مستقل» و «جدا» از سازمان های چپ باشند. و از آن جایی که اکثر این سازمان ها به وسیله «روشنفکران» بنیاد گذاشته شده و یا اکثراً متشکل از «روشنفکران» اند، پس مفهوم تشکل مستقل کارگری به طور مشخص یعنی تشکل هایی «مستقل» از روشنفکران؛ تشکل هایی که به وسیله خود کارگران و برای خود کارگران ساخته شده اند.

اول، در این که تشکل های مستقل کارگری بایستی به وسیله خود طبقه کارگر (و یا در ابتدا کارگران پیشرو) ساخته شود، نباید تردیدی داشت. بدیهی است که «تشکل های کارگری» را یک عده «روشنفکر»- هر چند هم انقلابی- نمی توانند به طور واقعی تشکیل دهند. هم چنین تشکل های کارگری بایستی مستقل از سازمان های سیاسی باشند؛ یعنی نمی توان آن ها را به زائده ای از یک یا چند سازمان چپ- هر چند هم انقلابی- تبدیل کرد. اما این واقعیت ها به این مفهوم نمی تواند تلقی شود که به نحوی- برای حفظ استقلال این تشکل کارگری- اعضای کارگر یک یا چند سازمان چپ حق دخالت و یا فعالیت در درون چنین تشکل هایی را نداشته باشند- و گرنه «استقلال» زیر سؤال می رود.

واضح است که هر کارگر (چه به طور انفرادی و غیروابسته به یک سازمان سیاسی و چه وابسته به یک سازمان سیاسی با برنامه مشخص) بایستی قادر باشد تا عضو یک تشکل کارگری شود و آزادانه و بدون محدودیت- همزمان با فعالیت در درون تشکل کارگری- از عقاید و برنامه سازمان خود دفاع کند.

اضافه بر این، همان طور که در سازمان های سیاسی، هم «روشنفکر» وجود دارد و هم «کارگر»، در تشکل های کارگری هم پس از دوره ای عده ای از کارگران پدید می آیند که دیگر کار یدی نمی کنند و به «رهبران حرفه ای» تبدیل می شوند. اتحادیه های کارگری در غرب بسیاری از این قبیل کارگران «روشنفکر» زده (یا بوروکرات) را در درون خود دارد. کسانی که به کلی مخالف «روشنفکران» هستند، چرا اعتراضی به حضور این گونه عناصر در درون تشکل های کارگری نمی کنند؟ بدیهی است که تقسیم بندی مبارزان کمونیست به «روشنفکر» و «کارگر» یک بحث کاذب است که کمکی به اتحاد و استحکام صفوف کارگران پیشرو نمی کند. همان طور ایجاد تفاوت بین کارگر سفید و سیاه، ایرانی و عرب.

می گویند که تمایز بین «کارگر» و «روشنفکر» لازم است، چون تمام بلاها را روشنفکران بر سر جنبش کارگری ایران آوردند؛ و اگر کارگران به حال خود رها شده بودند وضعیت به این وخامت نمی بود. این بحث هم ناصحیح است. مسبب اصلی شکست انقلاب ایران سیاست های اشتباه سازمان های «چپ» و برنامه های انحرافی آنان بوده است. این برنامه ها را صرفاً «روشنفکران» به درون جنبش کارگری نیاوردند، بلکه «کارگران» عضو این سازمان ها به درون جنبش کارگری منتقل کردند. برای درس گیری از تجارب گذشته، بایستی به ریشه مسأله پرداخت.

چهارم، مفهوم تشکل کارگری صرفاً محدود به «سندیکا» و یا اتحادیه کارگری نمی شود. در اغلب نوشته ها، از واژه های «تشکل مستقل کارگری» و «سندیکای کارگری» به یک مفهوم استفاده می شود. اتحادیه کارگری صرفاً یکی از شکل های تشکلی مستقل کارگری است. تشکل مستقل کارگری، تشکلی است که کارگران درگیر مبارزه مشخص کارگری برای پیشبرد مبارزه خود ایجاد می کنند. در دوره

سوم، بحث بر سر «کارگر» و «روشنفکر»، و به نوعی مرزبندی سفت و سخت میان این دو، یک بحث انتزاعی است که برخی به راه انداخته اند و هیچ نتیجه ای جز تفرقه انگیزی در صفوف جنبش کارگری ندارد. بورژوازی سنتاً کار اجتماعی را به کار «فکری» و «یدی» تقسیم کرده و «روشنفکران» را صاحب امتیاز قلمداد می کند. این عده با همین روش از تقسیم کار، می خواهند «کارگران» را صاحب امتیاز کنند. در صورتی که هدف باید از بین بردن هرگونه امتیاز انحصاری در جامعه باشد. مارکسیست های انقلابی به این گونه تقسیم کار اجتماعی اعتقادی ندارند. در جامعه سرمایه داری دو طبقه اصلی وجود دارد (بورژوازی و پرولتاریا). ایدئولوژی حاکم در جامعه، ایدئولوژی طبقه حاکم است. عقاید و تبلیغات سرمایه داری در تمام سطوح جامعه از جمله مابین کارگران رخنه می کند. در نتیجه در چنین جوامعی خط طبقاتی به طور سیاه و سفید تقسیم نمی شود. کلیه «روشنفکران» الزاماً ضد انقلابی نیستند و هم چنین کلیه کارگران به منافع دراز مدت خود به طور یک پارچه واقف نمی شوند. برخی از کارگران تحت تأثیر ایدئولوژی طبقه حاکم قرار گرفته، و برعکس برخی از روشنفکران به صفوف طبقه کارگر می پیوندند. در نتیجه آن چه برای جنبش کارگری بایستی اهمیت داشته باشد، این نیست که چه کسی «کارگر» است و چه کسی «روشنفکر»، آن چه مهم است اینست که چه فردی «مبارز انقلابی» (یعنی کسی که به منافع دراز مدت طبقه کارگر در عمل وفادار باشد) است. برای مثال در ایران، کسی که یک روز در عمر خود کار «یدی» نکرده، اما خواهان سرنگونی رژیم و جایگزینی آن با حکومت کارگری است (و در عمل هم در این جهت گام بر می دارد) یک «مبارز انقلابی» است و از طرف دیگر فردی که تمام عمر خود کار مشقت آمیز در کارخانه کرده و امروز در صف حزب الله قرار دارد و مدافع رژیم است، یک «مبارز انقلابی» نیست.

استثمار طبقه کارگر باشد. این رژیم همانند رژیم شاه هیچ گاه قادر به اعطای آزادی های «دموکراتیک» (مانند دولت های غربی) نخواهد بود. ایجاد گشایش های دموکراتیک فوراً به بهای سرنگونی رژیم تمام می شود (همان طور که در مورد رژیم شاه چنین شد). بحران اقتصادی این قبیل رژیم ها آن چنان شدید است که حتی تحمل آزادی نسبی و کوتاه مدت را هم نخواهند داشت. با این وصف، ماهیت ضد کارگری رژیم به این مفهوم نیست که تشکل های ظاهری کارگری هم مطلقاً شکل نمی گیرند. برعکس گاهی همین رژیم، به علل مختلف، تشکل های کارگری را به وجود می آورد. اما این امر به علت «عقب نشینی» رژیم نیست، بلکه سیاست مشخص تهاجم به کارگران است از طریق دیگر. و «اتحادیه»هایی که هم ایجاد می شوند، «اتحادیه های زرد» هستند. نمایندگان رژیم هم در آنان شرکت داشته و کاملاً تحت کنترل اند (مثلاً ایجاد تشکل های کارگری در دوره خاتمی با همکاری «سازمان بین المللی کار»).

بدیهی است که شعار کارگران پیشرو نمی تواند تبلیغ برای ایجاد چنین تشکل هایی باشد. همچنین واضح است که در عین حال کارگران پیشرو در صورت وجود چنین تشکل هایی- بایستی از آنان برای پیشبرد امر مبارزاتی خود استفاده کنند. اما، برای انجام موفقیت آمیز چنین کاری، کارگران بایستی تشکل های مستقل خود- منطبق با وضعیت فعلی- را ساخته باشند. این تشکل ها چیزی جز تشکل هایی که- طی سال های گذشته کارگران پیشرو برای سازماندهی مبارزات ضد رژیمی نقداً ساخته اند- نمی تواند باشد. این تشکل ها را می توان کمیته ها (محافل) عمل مخفی نامید. تنها تضمین ادامه فعالیت های کارگری (چه مخفی و چه علنی) ایجاد، احیا و گسترش چنین کمیته هایی است. گرچه چنین کمیته هایی نقداً- طی چند سال گذشته- ساخته شده اند، اما هنوز یا همه جا ایجاد نشده اند و یا هماهنگ نیستند.

های اعتلای مبارزات و ایجاد روزنه های دموکراتیک، تشکل های کارگری به شکل سندیکاها (اتحادیه های سراسری) ظاهر می شوند. در دوره های اعتلای انقلابی، تشکل های کارگری خود را به عالی ترین شکل خود یعنی «شوراهای کارگری» به نمایش می گذارند و در دوره های رکود مبارزات طبقاتی و سرکوب، کمیته های عمل مخفی و غیره شکل می گیرند.

پرسش: آیا طرح شعار تشکل های مستقل کارگری امروزه ضروری است؟

پاسخ: بدیهی است که یکی از تبلیغات اصلی هر سازمان و یا تشکلی که خود را مدافع طبقه کارگر اعلام می دارد، بایستی بر ضرورت ایجاد تشکل های مستقل کارگری تأکید داشته باشد. چون که در نهایت، رهایی طبقه کارگر به دست خود طبقه کارگر و با اتکا به نیروی خود آن و سایر زحمتکشان صورت می گیرد. بنابراین طرح شعار «زنده باد تشکل های مستقل کارگری» (یعنی هر تشکلی که کارگران برای پیشبرد مبارزات خود لازم تشخیص می دهند و مستقل از بورژوازی است) درست می باشد. اما، بایستی از این شعار عام فراتر رفت و روشن کرد که شعار خاص جنبش کارگری (امروز) چه باید باشد؟ بر سر این موضوع اختلاف وجود دارد.

تحت وضعیت فعلی سیاسی ایران، به طور عمومی دو برخورد وجود دارد. یکی بر تداوم سازماندهی کمیته های عمل مخفی تأکید کرده و دیگری بر سازماندهی علنی و سراسری کارگری (اتحادیه ها). برای تشخیص روش صحیح سازماندهی کارگری، باید تحلیلی از ماهیت رژیم ارائه داده شود. رژیم فعلی یک رژیم سرمایه داری است که در بهترین حالت آرزوی بازگشت به دوران «طلایی» شاه را در سر می پروراند- نظام سرمایه داری متکی بر امپریالیزم که از طریق سرکوب و اختناق قادر به

پاسخ: در برخورد با مسأله تشکیل حزب طبقه کارگر (و رابطه آن با تشکل های مستقل کارگری)، همچنین، دو روش متفاوت وجود دارد. **اولی**، بر این نظر است که حزب طبقه کارگر را می توان در ابتدا جدا از پیشروان کارگری ساخت و سپس- طی دوره ای- آنان را متقاعد به پیوستن به آن حزب کرد. گروه های سنتی ایرانی عموماً چنین روشی را اتخاذ کردند و برداشتی نادرست و مکانیکی از یک حزب کارگری انقلابی دارند. **دومی**، بر این اعتقاد است که حزب طبقه کارگر بایستی از درون تشکل های مستقل کارگری به وجود آید. عناصری از سابقه جنبش کارگری به خصوص پس از مشاهده عملکرد سازمان های موجود در انقلاب و پس از آن به چنین نتیجه ای رسیده اند.

در واقع این دو برخورد، دو روی یک سکه هستند. نقطه مشترک هر دو اینست که هیچ یک- با توجه به ساختن حزب- به ارتباط تنگاتنگ سه گانه مابین پیشروی کارگری یا «کارگران روشنفکر» (رهبران طبیعی و عملی جنبش کارگری)، پیشگام انقلابی یا «روشنفکر کارگری» (رهبران نظری و سیاسی جنبش کارگری)، و **توده های کارگر** و زحمتکش، توجه خاص نمی کنند. دسته اول، دسته دوم را متهم به داشتن انحرافات «سندیکالیستی» می کند و گروه دوم، اولی را متهم به داشتن انحرافات «روشنفکرانه». این دعوای کاذب به مشکلات موجود پیشروی کارگری می افزاید و افتراق را در درون جنبش کارگری تشدید می کند.

دسته اول تصوّر می کند که «سازمان» و یا «حزب» خود، مرکز جنبش کارگری است و با عده ای «روشنفکر و کارگر انقلابی» بدون دخالت میان پیشروی کارگری می توان حزب طبقه کارگر اعلام کرد. و دسته دوم با اتکا به سابقه کارگری خود می پندارد که «کارگران» به خودی خود نهایتاً بدون نیاز به پیشگام انقلابی می توانند به طور جمعی (صرف نظر از ناهمگونی سیاسی و درجه آگاهی) از درون

بنابراین هنوز یکی از وظایف اصلی کارگران پیشرو، احیا، ایجاد و گسترش چنین کمیته هایی است. هر چه این کمیته های عمل مخفی بیشتر و سازمان یافته تر باشند، امکانات مبارزاتی (چه مخفی و چه علنی) بیشتر می شوند.

طرح شعارهای «ایده آل»- مانند تشکیل اتحادیه های کارگری زیر چکمه های دیکتاتوری آخوندی- بدون پشتوانه عملی، صرفاً به یک تبلیغات تو خالی دهن پُر کن تبدیل می شود. اگر گرایش های طرفدار طبقه کارگر خود تاکنون نتوانسته اند در تشکیل حتی یک کمیته عمل مخفی (چند نفری) دخالت داشته باشند، چگونه می خواهند میلیون ها کارگر را در اتحادیه سازمان دهند؟ اتحادیه های کارگری (حتی اگر تحت چنین رژیمی امکان پذیر باشد) نیازی به تبلیغات گروه های سیاسی ندارد (آن هم گروهایی که عمدتاً در خارج هستند). خود کارگران در وضعیت مشخص به ایجاد چنین تشکل هایی دامن می زنند. آن چه گروه های سیاسی و پیشروان کارگری می بایستی توجه خود را بدان معطوف کنند، ایجاد **ستون فقرات** چنین اتحادیه هایی است. زیرا که حتی اگر رژیم به اتحادیه های واقعی تن دهد، این امر موقتی خواهد بود و به همان سرعت می تواند آن ها را تعطیل کند (البته پس از شناسایی مبارزان کارگری و دستگیری و یا اعدام آن ها). اگر چنین شد باید چکار کرد؟ آیا بایستی دوباره سال ها انتظار کشید تا نسل جدیدی از کارگران اقدام به ساختن تشکل های کارگری مخفی خود کنند؟ واضح است که مسأله امروزی ما ساختن نطفه های محکم و مخفی تشکل های کارگری است، کمیته هایی که بتوانند در هر وضعیتی خود را سازمان دهند. چنین کمیته هایی خود تعیین می کنند که چگونه به سندیکاها یا کارگری و یا هر تشکل دیگری پاسخ دهند.

پرسش: نقش حزب کارگری در ایجاد تشکل های مستقل کارگری چیست؟

در کارخانه ها و ادارات و مؤسسات مشغول به کار مشقت بار هستند، یک شبه و به شکل خودبه خودی به این تئوری ها دست نمی یابند. طبقه کارگر (همانند طبقه بورژوا) نیاز به تئورسین های خود دارد. بدیهی است که این نظریه پردازان کارگری می باید از درون خود طبقه کارگر بیرون آیند. بخش هایی از طبقه کارگر در مبارزه ضد سرمایه داری خود به آگاهی سوسیالیستی می رسند. به سخن دیگر آگاهی مبنی بر ضرورت سرنگونی نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظامی نوین سوسیالیستی. اما این آگاهی به شکل خطی و گسترده صورت نمی گیرد. همان طور که آگاهی سوسیالیستی در درون طبقه کارگر به وجود می آید به همان نسبت توهم نسبت به سرمایه داری در درون بخش دیگر به وجود می آید و این آگاهی به دست آمده از میان می رود. زیرا که به گفته کارکس مارکس ایدئولوژی غالب در جامعه همانا ایدئولوژی هیئت حاکم است. در نتیجه، از ابتدا طبقه کارگر نیاز به تشکیلاتی دارد که این آگاهی به دست آمده را محفوظ نگاه دارد و گسترش دهد. این تشکیلات چیزی نیست جز حزب پیشتاز انقلابی، متشکل از «کارگران روشنفکر» و «روشنفکران کارگری» (که خود را در خدمت جنبش کارگری گذاشته اند- و در عمل هم آزمون خود را به طبقه کارگر پس داده اند). بنابراین بایستی پیوندی میان آن بخش پیگیر طبقه کارگر (رهبران عملی) و این روشنفکران- از ابتدا- ایجاد شود. رابطه «پیشروی کارگری» و «پیشگام انقلابی» را نمی توان به طور مصنوعی ایجاد کرد. گرچه این دو در ابتدا به طور جداگانه تشکیل می شوند، اما بلافاصله به یکدیگر پیوند می خورند و وجه تمایزی بین آن ها نخواهد بود- همه از اعضای یک تشکیلات هستند که به دور یک برنامه جمع شده اند. اصرار بر اعطای امتیاز ویژه به «روشنفکران» و یا «کارگران»- صرف نظر از قابلیت های سیاسی و تشکیلاتی- ریشه های انحطاط را در این تجمع اولیه ایجاد می کند. هر عضو بنا بر قابلیت و جدیت

یک تشکل کارگری (مانند اتحادیه کارگری)، حزب خود را بسازند.

برخورد به گروه های سنتی از حوصله این بحث خارج است (در مقالات پیشین در این مورد نوشته ایم)، در این جا می پردازیم به نظر دسته دوم. این عده به درستی ایراداتی به گروه های سنتی می گیرند و بر لزوم درگیری پیشروی کارگری در ایجاد حزب طبقه کارگر تأکید می کنند. اما خود، ایراداتی دارند. ایرادات به این نظر چندگانه است.

اول، گرچه طبقه کارگر در کل مورد استثمار قرار می گیرد، اما آگاهی طبقاتی به شکل یکپارچه و همگون در کل طبقه کارگر ایجاد نمی شود. در بین کارگران هم، گرایش های متفاوت و گاه متضاد مشاهده می شود. در درون تشکل های کارگری هم همین وضعیت حاکم است. بنابراین، صحبت از «ایجاد حزب طبقه کارگر از درون تشکل های کارگری» به میان آوردن بحثی است غیرعملی و ناوارد. در تاریخ جنبش کارگری کلیه حزب های «کارگری» که از درون تشکل های مستقل به وجود آمدند، به نحوی از انحاء منحط و یا بورژوایی شدند (نمونه بارز آن «حزب کارگر» بریتانیا است). در واقع صرفاً بخشی از طبقه کارگر در مراحل اولیه، پیگیرانه از منافع کل طبقه کارگر دفاع می کند. این بخش را می توان «پیشروی کارگری» نامید- کارگرانی که در صف مقدم جنبش کارگری، صرف نظر از جزر و مد مبارزات، قرار می گیرند- این بخش رهبران طبیعی و عملی کارگران هستند.

دوم، حزب طبقه کارگر، نیاز به برنامه انقلابی دارد. این برنامه بایستی ریشه در تجارب تاریخی طبقه کارگر، نه تنها در ایران که در سطح بین المللی، داشته باشد. این برنامه بایستی متکی به تئوری انقلابی تکامل یافته دو قرن اخیر جنبش های کارگری باشد. کارگرانی که روزی ۸ تا ۱۰ ساعت

حزب طبقه کارگر، بدون پیشروی کارگری و دخالت در جنبش کارگری انحرافی است، به همان ترتیب در انتظار «ناجی» نشستن هم اشتباه است. یکی از طرق دخالت، در جهت پیشبرد مبارزات کارگری موجود (کمیته های عمل مخفی) و در عین حال تدارک ساختن نطفه های اولیه یک حزب کارگری- تشکیل «هسته های کارگری سوسیالیستی» است («کارگری» در جهت گیری و ترکیب فعالین، و «سوسیالیستی» در برنامه). هسته هایی که در ابتدا به طور جداگانه در هر نقطه ای از ایران و یا خارج حول یک برنامه انقلابی روشن و با افراد متعهد، جدی و منضبط ساخته شده و مداخله درون تشکل های کارگری (کمیته های عمل) را سازمان می دهد. این هسته های کارگری سوسیالیستی به تدریج به دور یک نشریه کارگری می توانند به یکدیگر- در سطح عملی و سیاسی- نزدیک شده و پایه های اولیه یک گروه کارگری و نهایتاً حزب کارگری آتی ایران را بنیان نهند.

پیوند هسته های کارگری سوسیالیستی و تشکل های کارگری موجود (کمیته های عمل مخفی)، تنها روشی است که تداوم کار تشکل های مستقل کارگری را تضمین کرده و اتحاد هسته های کارگری سوسیالیستی- طی دوره ای- تنها روشی است که- در وضعیت کنونی- تدارک ایجاد یک حزب کارگری را می تواند تضمین کند.

فروردین ۱۳۹۲

سیاسی، جایگاه خود را در درون یک تشکیلات واحد می یابد.

سوم، حزب طبقه کارگر در درون جامعه سرمایه داری تا دوره پیشا انقلابی و تسخیر قدرت، بایستی از حملات و نفوذ طبقه متخاصم محفوظ بماند. حزب های بی در و پیکر و توده ای همیشه مورد حمله دشمنان طبقه کارگر قرار می گیرند. در نتیجه حزب کارگری، باید با عده ای **متعهد** (از لحاظ سیاسی و برنامه ای)، **جدی** (از لحاظ فعالیت و کار سیاسی)، **منضبط** (از لحاظ وفاداری به تشکیلات) و با رعایت اکید مسائل امنیتی ساخته شود. بنابراین چنین حزبی در ابتدای کار، حزبی کوچک خواهد بود که به تدریج رشد کرده و در دوره پیشا انقلابی به حزب «توده ای» تبدیل می شود. تصور این که رژیم سرمایه داری (به خصوص در کشوری مانند ایران) اجازه ساختن یک حزب توده ای را به طبقه کارگر خواهد داد کاملاً تخیلی است. حزب طبقه کارگر، حزب اقلیت کارگران است (پیوندی از بهترین عناصر طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی).

چهارم، چنین حزبی می تواند فعال ترین و متعهدترین اعضای کارگر خود را برای مبارزه سیاسی (به دور برنامه انقلابی) در تشکل های مستقل کارگری شرکت دهد. **تنها تضمین گسترش و تداوم کار تشکل های مستقل کارگری، وجود چنین نهادی است.** تشکل های مستقل کارگری (حتی کمیته های عمل مخفی) بدون دخالت آگاهانه یک حزب انقلابی، نهایتاً پراکنده شده و از بین می روند.

پرسش: به نظر شما حزب کارگری چگونه تشکیل می شود؟

برخلاف نظرات گروه های سنتی و مدافعان «ساختن حزب کارگری از درون تشکل های مستقل کارگری»، تدارک ایجاد نطفه های اولیه حزب کارگری آتی ایران را می توان از هم اکنون (چه در ایران و چه خارج) آغاز کرد. همان قدر که ساختن

کارگران ایران تنها با اتکا به نیروی خود و از طریق مبارزات، سیاست و برنامه مستقل خود قادر به دست یابی به حقوقشان خواهند شد. کارگران می باید تحت هر وضعیتی خود را سازمان بدهند و با ابزار مبارزاتی خود علیه رژیم سرمایه داری مقاومت کنند. قدرت تصمیم گیری در مورد سرنوشت کارگران، هیچ گاه نباید به این و یا آن نیرو و یا رهبران و سیاستمداران دولتی واگذار شود.

پیروزی نهایی هر حرکت اجتماعی تنها با مبارزه مستقل توده ها و سازماندهی مستقل این اقدام تضمین خواهد شد. شکل های نهادهای کارگری که به وسیله خود بخش پیشروی کارگری سازمان یابد، در تحلیل نهایی پاسخ گوی نیازهای آنان خواهد بود. نهادهایی که می تواند توده ها و یا بخش پیشتاز و پیشروی آنان را به طور دموکراتیک و جدا از هرگونه اقتراق حول مبارزات مشخص و عملی علیه دولت سرمایه داری بسیج کند.

محافل مخفی کارگری

پس از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷، با افزایش فشارها علیه کارگران و زحمتکشان و تغییر تناسب قوا به ضرر کارگران، تشکل های مشخصی بر اساس نیاز مبارزاتی کارگران پیشرو در مراکز صنعتی توسط محافل کارگری مبارز شکل گرفت. این شکل از تشکل مستقل کارگری، محافل مخفی کارگران پیشرو بوده است.

محافل مخفی کارگری که متناسب با تجربیات مبارزات شورایی دوره قبل از قیام و در تداوم آن شکل گرفت و به وسیله بخش پیشروی کارگری (مبارزینی که با اتکا به تجربه انباشت شده گذشته به درک وظایف و تکالیف روزمره و مسائل سازماندهی مبارزه دست یافته بودند و در اکثر اوقات جدا از گروه ها و سازمان های مدافع طبقه کارگر و روشنفکران عمل می کردند) سازمان یافتند.

برنامه اقدام کارگری: یک طرح پیشنهادی

برنامه و سیاست های دولت ایران، برنامه ای برای اقدام سرمایه داری است.

هدف آنان، حراست و حفاظت از نظام سرمایه داری و به اجبار احیای روابط نزدیک با سرمایه داری جهانی است، و نقشه آنان، اعمال استثمار مضاعف بر طبقه کارگر و زحمتکشان ایران.

منطق این نظام، مانند هر نظام سرمایه داری (اعم از پیشرفته یا عقب مانده)، کسب ارزش اضافی و انباشت سرمایه از طریق خرید (و استثمار) نیروی کار زحمتکشان است.

در تقابل با برنامه آشکار و پنهان سرمایه داران برای استثمار کارگران، ضروری است که زحمتکشان نیز «برنامه اقدام» خود را داشته باشند. برنامه ای که آنان را برای مقابله روزمره با دولت سرمایه داری، آماده و شرایط را برای استقرار حکومت کارگری مهیا کند. اکنون با پیوند آشکار نظام سرمایه داری جهانی با دولت سرمایه داری ایران، کلیه قشرهای تحت استثمار جامعه- کارگران؛ زحمتکشان؛ ملیت های تحت ستم؛ جوانان مبارز و زنان مبارز- می توانند برنامه اقدامی که آنان را زیر یک پرچم واحد ضد سرمایه داری و برای مبارزات روزمره ضد سرمایه داری گرد بیاورد و متحد سازد، تدوین کنند. مفاد این برنامه می تواند و باید متکی بر مطالبات و خواسته هایی باشد که از سطح آگاهی فعلی کارگران و قشرهای تحت ستم آغاز می کند و آنان را از مقابله روزمره با سرمایه داری قدم به قدم تا سرحد به دست گرفتن قدرت سیاسی و تشکیل حکومت کارگری، رهنمود می دهد.

کارگران و زحمتکشان می توانند پیرامون مفاد این برنامه، به خودسازماندهی مبادرت کنند و در هر حوزه مبارزاتی با معرفی نمایندگان واقعی خود، وارد صحنه عمل گردند.

۱- سازمان یابی کارگری

در مقابل قدرت متمرکز سرمایه داران، لازم است که توده محروم و ستمدیده جامعه، قدرت متشکل خود را سازمان دهد و مبارزات خود را هماهنگ کند و مستقلاً تصمیمات مربوط به امور خود را بگیرد. چنین عملی صرفاً از طریق اتحاد وسیع زحمتکشان در سازمان های مستقل توده ای، یعنی شوراهای امکان پذیر است.

اتحادیه های مستقل کارگری

همانند شوراهای اتحادیه های کارگری نیز در دوره اعتلای انقلابی شکل واقعی به خود می گیرند. اتحادیه های مستقل کارگری یکی از ابزارهای دائمی جنبش توده ای است. اتحادیه های مستقل کارگری چه در دوره استیلای دولت سرمایه داری و چه در دوره استیلای قدرت کارگری، ضرورت خود را حفظ می کنند. اما، ایجاد اتحادیه های کارگری الزاماً یک مرحله اجتناب ناپذیر در رشد جنبش کارگری نیست. در شرایطی ممکن است که شوراهای حتی پیش از اتحادیه های کارگری ایجاد گردند.

کارگران پیشرو در تشکیل اتحادیه های مستقل کارگری پیش قدم می شوند و تشکیل آنان را تسریع می کنند. اما اتحادیه های کارگری نیز همانند شوراهای کارگری، یک نهاد «سیاسی- صنفی» هستند، نه صرفاً «صنفی» (انحراف سندیکالیستی).

اتحادیه های کارگری بدون در نظر گرفتن عقاید سیاسی و مذهبی، ملیت، نژاد و جنسیت، کلیه کارگران را برای مبارزه متحد در دفاع از منافع و خواست های خود زحمتکشان سازمان می دهد. اتحادیه های مستقل کارگری تنها از بطن مبارزه و به وسیله خود زحمتکشان شکل می گیرند.

حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری

سندیکاهای کارگری غیر مستقل در جوامع سرمایه داری از سوی نهادهای متشکل مانند احزاب سرمایه داری، سازمان یابی می گردند. در ایران نیز احزابی

گسترش و هماهنگ کردن فعالیت های این محافل و کمیته های عمل در درون یک تشکیلات سیاسی، ابتدا در سطح ملی و سپس در سطح سراسری ضامن پیروزی نهایی طبقه کارگر علیه سرمایه داری است. وظایف این کمیته ها سازماندهی کلیه جوانب فعالیت های کارگری است (سازماندهی اعتصاب، تحریم نهادهای دولتی، مبارزات اقتصادی و صنفی و غیره).

شوراهای کارگری

در وضعیت اعتلای انقلابی جنبش کارگری (و نه در هر شرایطی)، شوراهای می توانند در هر شهر و هر روستا از طریق انتخابات نمایندگان کارگران و زحمتکشان ایجاد گردند و بر کلیه امور منطقه خود نظارت کنند. وحدت کمیته های کارخانه، محلات، سربازان، بیکاران، روستائیان و کلیه زحمتکشان پایه های اصلی شوراهای را بنیاد می گذارند. این نهاد اولیه برای تشکیل حکومت کارگران و زحمتکشان است. شوراهای محدود به برنامه خاص یک حزب و یا یک گروه نمی باشند. درهای شوراهای بر روی کلیه استثمار شدگان و یا نمایندگان منتخب آنان باز است. تمام گرایش های سیاسی قادر به شرکت در شوراهای هستند.

گرچه پس از تهاجم به دستاوردهای جنبش کارگری، چشم انداز شکل گیری سازمان های دائمی توده ای طبقه کارگر غیرمحمتمل گشته است، اما در شرایط اعتلای مجدد جنبش کارگری، سازمان های دموکراتیک توده ای می توانند سریعاً احیا گردند. کارگران مبارز خود را برای تشکیل چنین وضعیتی از هم اکنون آماده می کنند.

اعتصابات دوره قیام به وضوح نشان داد که چرخ های جامعه را خود کارگران می چرخانند. کارگران و زحمتکشان، خود قادر به تعیین سرنوشت خویش هستند.

اما شیوه همیشگی دولتمداران اینست که کلیه مشکلات و فلاکت ها را بر دوش کارگران بیندازد. امروز بیش از هر زمان دیگری، بخش اعظم کارگران در خطر پیوستن به تهیدستان شهری قرار دارند. صدها هزار نفر از کارگران فعال و شاغل کشور به علت سیاست های دولت، بیکار و بی خانمان شده اند. بهای ابتدایی ترین اقلام (حتی نان و برنج) هر روز در حال افزایش است و کوچک ترین اقدام اساسی برای مهار کردن آن انجام نمی گیرد. سیاست های سرمایه داران، کارگران را در معرض نابودی قرار داده است. میلیون ها کارگر، به نان شب خود و خانواده خود محتاج اند. آنان نیز که هنوز بیکار نشده اند، با افزایش قیمت ها به خیل فقرزدگان می پیوندند.

تورم و بیکاری، جزء لاینفک نظام سرمایه داری هستند. برای افزایش سود، سرمایه داران مجبورند دستمزدها را پایین بیاورند و قیمت ها را بالا ببرند. اما، این کار باعث کم شدن قدرت خرید مردم و در نتیجه فروش نرفتن بخشی از محصولات تولید شده می شود. برای رفع این مشکل سرمایه داران وارد رقابت شدیدتر با یکدیگر می شوند و عده ای را از میدان به در می کنند. در نتیجه عده زیادیتری بیکار می شود. بحران اقتصادی شدت می یابد. این بحران به صورت بحران اضافه تولید نمایان می شود، یعنی انبوهی از کالاها و خدماتی که به دلیل نبود تقاضا و قدرت خرید جامعه، روی دست سرمایه داران باقی می مانند. در این شرایط تورم هم به سرعت تشدید می شود، زیرا که ورشکستگی بالا می گیرد. کارخانه ها یکی پس از دیگری یا تعطیل می شوند و یا از ظرفیت تولید خود می کاهند. پایین آوردن ظرفیت تولید، به معنای بالا رفتن مخارج تولید است. در نهایت تولید اضافی خود را، به صورت پایین آوردن سطح تولید و بالا بردن قیمت ها نشان می دهد.

در چنین شرایطی نخستین سوالی که برای کارگران مطرح می شود، اینست که چه کسی مسئول و مسبب

وجود دارند که به مثابه ستون فقرات انجمن های اسلامی، شوراهای اسلامی و خانه کارگر بوده اند. در آینده نیز حزب سرمایه داری دیگری در مقام ستون فقرات سندیکاهاهایی که با همکاری «سازمان بین المللی کار» ایجاد خواهند شد، قرار خواهد گرفت.

مطالبه تأسیس یک تشکل مستقل کارگری ضد سرمایه داری؛ اگر قرار باشد از سطح تبلیغاتی خارج بشود و جنبه عملی به خود بگیرد، باید با تشکیل یک ستون فقرات مرتبط به آن، پیوند بخورد. این ستون فقرات «حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری» است. به سخن دیگر کارگران ضد سرمایه داری نیز، همانند سرمایه داران، باید مجهز به حزب خود باشند و این نهاد ستون فقرات تشکل های مستقل کارگری ضد سرمایه داری را شکل می دهد. چنان چه این ستون فقرات وجود نداشته باشد؛ یا تشکل مستقل ضد سرمایه داری شکل نمی گیرد و تنها در حد یک شعار غیر عملی باقی می ماند؛ یا چنان چه شکل گیرد، پس از دوره کوتاهی زیر فشار نیروهای متخاصم به انحراف می رود.

۲- علیه تورم و بیکاری

نظام سرمایه داری ایران دچار بحران اقتصادی دائمی است. انتشار جزئیات وضعیت اشتغال ۳۹۷ شهر و شهرستان در دو دوره ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد از سوی مرکز آمار ایران، نشان می دهد که میزان بیکاری در نیمی از استان ها بالای ۱۳ درصد و در برخی شهرها بالاتر از ۴۰ درصد است. استان های خوزستان (به عنوان یک منطقه نفت خیز)، سیستان و بلوچستان، و کرمانشاه در صدر جدول بیکاری هستند. برآوردها نشان می دهد که از سال ۹۲ به بعد، سالانه حدود یک میلیون نیروی کار تحصیل کرده وارد بازار کار خواهد شد. مسبب شرایط موجود وخیم تر شدن وضع اقتصادی، سیاست های دولت سرمایه داری است.

که جیب سرمایه داران را پرتتر کند، کم است. زحمتکشان ایران نیاز مبرم به خدمات، مسکن، پارک برای تفریح، کتابخانه، بیمارستان، مدرسه، دانشگاه و مهدکودک و نظایر این ها دارند. دولت باید بلافاصله با اتخاذ مالیات های تصاعدی از شرکت های بزرگ و تجار پولدار و به کار انداختن معقول منابع عظیم نفت، دست به اجرای وسیع برنامه های عمرانی و خدمات اجتماعی بزند. از این طریق هم نیازهای جامعه بر آورده می شود و هم کار و شغل برای مدتی طولانی ایجاد می شود.

۶- باید برای کلیه کارگران حداقل دستمزد متناسب با مخارج تعیین گردد. حداقل دستمزد کارگران مشمول قانون کار از ابتدای سال ۹۲، رقم ۴۸۷ هزار و ۱۲۵ تومان تعیین شده است. این درحالی است که طبق آمار خود دولت، خط فقر سه برابر رقم مذکور است.

۷- کلیه کارگران باید از پرداخت مالیات معاف گردند. مالیات غیرمستقیم که از مواد اولیه غذایی اخذ می گردد، باید فوراً لغو گردد. باید نظام مالیاتی درجه بندی شده ای که با افزایش درآمد به صورت تصاعدی افزایش می یابد، اعمال گردد.

۳- لغو اسرار معاملاتی و استقرار کنترل کارگری

در مقابل خواست های به حق کارگران و زحمتکشان برای رفع مشکلات زندگی خود، وزیران و مدیران دولتی صرفاً وعده و وعید می دهند. به کارگران می گویند که «در نتیجه تحریم های اقتصادی، اوضاع نابسامان است و درآمد دولت کفاف مطالبات کارگران را نمی دهد». می گویند که باید «صبر انقلابی» و «همت مضاعف» داشت و فداکاری کرد. می گویند که کارخانه ها باید «بازسازی» و «نوسازی» شوند و نیاز به میلیون ها دلار ارز دارند. می گویند «کارخانه ها سودآور نیست و در آن ها باید بسته شود و کارگران بازنشسته شوند».

اصلی این بحران هاست؟ پاسخ دولت روشن است: کارگران و زحمتکشان! اما، در مقابل، طبقه کارگر پاسخ خود را دارد و در جهت تحقق آن مبارزه می کند. بدیهی است که نظام پوسیده سرمایه داری مسئول اصلی چنین مصیبت هایی در جامعه است. و رئیس برنامه عمل کارگران برای مقابله با تورم و بیکاری در چنین جامعه ای از قرار زیر است:

۱- در جامعه سرمایه داری حق کار، ابتدایی ترین حق کارگران است. دولت سرمایه داری موظف است که برای کلیه کسانی که نیاز به اشتغال دارند، کار با شرایط زندگی متوسط ایجاد کند. بیکارسازی و یا اخراج بی رویه کارگران، حتی در چارچوب نظام سرمایه داری عملی است غیرقانونی. اما، در «قانون کار» رژیم، دست مدیران برای اخراج و بیکارسازی کارگران باز گذاشته شده است.

۲- اگر نظام سرمایه داری قادر به تأمین شغل برای کسانی که خواهان کار کردن هستند، نمی باشد، وظیفه دولت تأمین معاش و زندگی آنان است. به جای اعطای وام به سرمایه داران، دولت باید به کلیه بیکاران بیمه بیکاری پرداخت کند.

۳- حداکثر ۴۰ ساعت کار در هفته و دو روز تعطیل هفتگی و یک ماه مرخصی در سال با حقوق، باید برای کلیه کارگران توسط دولت تضمین گردد، ۴۴ ساعت کار هفتگی مفید در «قانون کار» باید فوراً لغو گردد.

۴- تحت هیچ شرایطی کارگران نباید اخراج گردند. اگر رژیم سرمایه داری قادر به نگهداری کلیه نیروی کار نیست، باید به جای اخراج، کار موجود را بدون کسر حقوق، میان کارگران تقسیم کند.

کاهش متناسب ساعات کار، همراه با پرداخت حقوق کامل به کارگران، تنها راه اساسی مقابله با بیکاری اجباری است.

۵- تبلیغات دولت مبنی بر کمبود کار نادرست است. کار به اندازه کافی در جامعه موجود است. اما کاری

را بدانند، چرا، اکثریت جامعه، یعنی تولیدکنندگان مستقیم، گردانندگان اصلی تولید، از آن اسرار آگاه نباشند؟

کارگران باید با تمام اجزاء این دستگاه آشنایی کامل داشته باشند، زیرا تنها آنان می توانند درباره نحوه کارکرد آن قضاوت کنند. کارگران قابلیت بیشتری برای کنترل صنایع، بانک ها و تجارت دارند، تا سرمایه داران و مدیران نالایق.

۲- بدون استقرار کنترل کارگری و لغو کلیه اسرار معاملاتی، اجرای هرگونه اقدام در جهت بهبود اوضاع اقتصادی، غیرممکن خواهد بود.

باید در سطح هر کارخانه، به وسیله نمایندگان منتخب کارگران، و نه نهادهای اسلامی وابسته به دولت، کمیته هایی برای بازرسی دفاتر، نظارت بر تولید، سرمایه گذاری های جدید، استخدام و یا اخراج کارگران و سازماندهی کار در کارخانه و کلیه امور مربوط به کارگران، تشکیل گردد. تنها از طریق چنین کاری است که استقرار کنترل کارگری معنای واقعی پیدا می کند.

۴- مبارزه برای آزادی زنان

آزادی در هر جامعه ای، با میزان آزادی زنان در آن جامعه سنجیده می شود. اما، مشخصه جامعه ایران، قبل از هر چیز، همان بی حقوقی کامل زنان آن است.

تبعیض و نابرابری اجتماعی دو جنس (زن و مرد)، در دوره خاصی از رشد جوامع بشری پدیدار شد. با تغییرات در نظام های اجتماعی، دچار تغییر و تحول شد و در آینده می تواند جای خود را به روابط برابر و آزاد افراد بدهد. اما امروزه، هنوز در تمام جوامع سرمایه داری، زنان تحت ستم و تبعیض قرار دارند و این ستم یکی از وسائل است که به حفظ سلطه طبقه سرمایه دار کمک می رساند.

پاسخ کارگران و زحمتکشان به نمایندگان سرمایه داران بسیار ساده است: «اگر اوضاع وخیم است، بگذارید حساب دخل و خرج را ما نیز ببینیم! اگر می خواهید ما فداکاری کنیم، دفترها را باز کنید! چرا حساب و کتاب ها باید جزء اسرار باشند؟ دولت های غربی که از آن ها با خبر هستند، چرا ما نباشیم؟»

وضعیت کارگران و زحمتکشان شهر و روستا برای همه روشن است: آنان حتی قادر به یک زندگی عادی انسانی نیستند (اجاره بالای مسکن، گرانی مواد غذایی و وضع وخیم بهداشت و فساد و رشوه گیری در تمام سطوح دولتی ... امکان زندگی متوسط را به کارگران غیروابسته دولتی نمی دهد). اما، سرمایه داران بازار، دلالت و رشوه گیران دولتی، طی سال های گذشته ثروتمندتر و ثروتمندتر شده اند. اینان اموال انباشت می کنند و در ادامه روش دولت شاهنشاهی، برای روز مبادا، دلار در بانک های خارجی می گذارند. این استثمارگران که حیات اقتصادی جامعه را تحت کنترل خود دارند، هرگز اسرار معاملاتی خود را برملا نمی کنند. چگونگی خرید و فروش ارز، ارتباط با دلالت غربی و زوابع مالی و غیره همیشه پشت پرده باقی می ماند. بدیهی است که این چنین شیوه ای برای زحمتکشان قابل پذیرش نیست و نباید ادامه یابد. در این مورد مطالبات کارگران از قرار زیرند:

برای رفع بحران اقتصادی و مشکلات روزمره کارگران و زحمتکشان، دولت می باید فوراً حساب دخل و خرج کلیه سرمایه داران بازاری و غیربازاری و ارتباط مالی با دیگر دولت های غربی را علناً در مطبوعات اعلام کند. باید تمامی دفترهای حساب و کتاب و اسرار معاملاتی ثروتمندان ایران و «بنیاد»ها باز شوند. باید کل جامعه بدانند که مسئله بر سر چیست. اگر درست است که اوضاع اقتصادی نابسامان است، چه ترسی از علنی کردن اسرار معاملاتی وجود دارد؟

۱- اگر قرار است که سرمایه داران و سهام داران که اقلیتی در جامعه هستند، اسرار معاملاتی جامعه

طبق آمار رسمی دولتی بر مبنای سرشماری سال ۱۳۷۵، شاغلین در کارخانه های بیش از ۱۰ نفر به مراتب نازل تر از کارگاه های زیر ۱۰ نفر کارکن بوده است. بر مبنای سرشماری ۱۳۷۵ تعداد کارگاه های بزرگ به ۸۴۶ هزار و شمار واحدهای صنعتی به ۱۳۳۷۱ مورد می رسید. در صورتی که شاغلان، تنها در بخش صنعت و معدن روستایی طی همان سال به ۱.۵ میلیون نفر افزایش یافته بود. هم چنین در حدود ۱ میلیون نفر در کارگاه های کوچک روستایی به کار اشتغال داشتند (۹۲ در صد آن ها کارگاه های خانگی بوده اند). اضافه بر این ها، در شهرها نیز در صنایع کوچک تعداد کارگران به ۱ میلیون و ۲۵۸ هزار نفر می رسید.

در نتیجه، همان طور که مشاهده می شود، نیروی کار متشکل در کارگاه های کوچک، به چند برابر نیروی کار شاغل در کارگاه های بزرگ می رسید. بدیهی است که «آزاد سازی» نیروی کار بایستی از کارگاه های کوچک سازمان می یافت. حذف کارگاه های کمتر از ۵ نفر از شمول قانون کار در دوره پنجم مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۵) و در پی آن طرح شورای عالی کار مبنی بر حذف کارگاه های کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار، بخشی از سیاست آزاد سازی نیروی کار بوده، و لبه تیز حمله آزادسازی ها نیز متوجه زنان کارگر بوده است. اکنون طی سرشماری سال ۱۳۸۸، تعداد کارگاه های صنعتی ۱۰ نفر کارکن و بیشتر کشور بیش از ۱۶۱ هزار مورد می رسد که تعداد شاغلان آن بالغ بر ۱ میلیون و ۲۵۱ هزار نفر برآورده شده (۱۰ درصد از این تعداد را زنان تشکیل می دهند).

اما علاوه بر تمام این ها، قوانین مذهبی، عشیره ای و قبیله ای- نظیر قصاص و... نیز در ایران توسط دولت سرمایه داری، بر زنان تحمیل شده، و وضع بی سابقه و غیرقابل تحملی را برای زنان ایران ایجاد کرده است.

دولت سرمایه داری حاکم بر ایران، سرکوب زنان و حمله هر روزه و بی وقفه به حقوق آنان را به یکی

در تمام جوامع سرمایه داری، زنان موظف به انجام وظایف شوهرداری، خانه داری و بچه داری اند. این کار مجانی زنان، در چهاردیواری خانه، یا به عبارتی این بردگی خانگی، باعث می شود که مخارج باز تولید روزانه نیروی کار و مخارج پرورش نسل جدید، کاهش یابد و سرمایه داران بتوانند نیروی کار را با قیمت ارزان تری خریداری کنند، یعنی دستمزد کمتری برای مخارج ضروری زندگی کارگر بپردازند.

در تمام جوامع سرمایه داری، زنان خانه دار بخش اعظم «ارتش ذخیره کار» (بیکاران) را تشکیل می دهند. سرمایه داری هرگز قادر نیست برای کلیه افراد جامعه، کار ایجاد کند، و مضمون «خانه داری»، پرده استتار خوبی برای پنهان کردن خیل عظیم زنان بیکار، و پراکنده کردن اعتراضات علیه بیکاری است.

از سوی دیگر، کارفرمایان از این موقعیت ویژه و ضعیف زنان استفاده می کنند و به زنان شاغل دستمزد و مزایایی کمتر از ارزش واقعی نیروی کار آن ها می دهند. تبعیض علیه زنان کارگر و شاغل، در صورتی که مورد قبول مردان کارگر قرار گیرد. باعث تفرقه و رقابت در طبقه کارگر می شود و اتحاد طبقاتی علیه سرمایه داران را تضعیف می کند. به این ترتیب می بینیم که طبقه سرمایه دار از طریق ستم بر زن، با یک تیر چند نشان می زند.

در ایران نیز چنین وضعیتی علیه زنان حاکم است. تغییرات اخیر در «قانون کار» و حذف کارگاه های کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار، نیز در پیوند تنگاتنگ با سیاست های سرمایه داری جهانی (سازمان بین المللی کار) و دولت، به خصوص در تهاجم علیه حقوق زنان کارگراست. برای راه اندازی «صنایع» مورد نیاز امپریالیزم، جامعه ایران به «نیروی کار» کافی احتیاج دارد. تنها منبع عظیم نیروی کار، در کارگاه های کوچک (که شامل زنان می شود) نهفته است.

دختران و خواهران (تحت لوای «هتک ناموس») باید پایان یابد. حق طلاق، بدون قید و شرط، به طور مساوی باید برای زن و مرد وجود داشته باشد. در امر حفاظت فرزندان، هیچ تبعیضی علیه مادران نباید اعمال گردد. «چند زنی»، الغا و واژه «فرزند نامشروع» باید ممنوع گردد. تبعیض علیه مادران ازدواج نکرده، باید خاتمه یابد و امکانات رفاهی لازم در اختیار آنان قرار گیرد.

۴- استقلال کامل اقتصادی زنان باید تأمین گردد. کلیه زنانی که مایل به کار هستند، اما قادر به یافتن کار نیستند، باید بیمه بیکاری دریافت دارند. تبعیضات علیه زنان در هر صنف، حرفه و شغلی باید متوقف شوند. زنان باید در مقابل کار مساوی، دستمزد مساوی مردان دریافت دارند. در دوره بارداری و زایمان باید حقوق کامل با حفظ شغل و سابقه کار به آنان تعلق گیرد.

۵- حق کنترل زنان بر بدن خود باید به رسمیت شناخته شود. حق تصمیم گیری در مورد بچه دار شدن یا نشدن زنان، به خود آنان مربوط است. کلیه قوانینی که علیه سقط جنین یا جلوگیری از حاملگی وجود دارد، باید ملغی شوند. امکانات مجانی در این موارد باید در دسترس زنان قرار گیرد. مراکز آموزش شیوه های صحیح و بی خطر جلوگیری از بارداری باید در محلات، مدارس، کارخانه ها، بیمارستان ها و روستاها دایر شوند. برای زنانی که تصمیم به بچه دار شدن می گیرند نیز باید تمامی امکانات لازم تأمین گردد.

۶- بردگی خانگی زنان باید پایان یابد و جامعه به مسئولیت خود در قبال پرورش و آموزش کودکان عمل کند. در تمام محلات باید مهد کودک ها و مراکز نگهداری اطفال به طور رایگان در خدمت تمامی کودکان صرف نظر از موقعیت شغلی مادران، موقعیت زناشویی والدین و درآمد آنان قرار گیرد. اداره این اماکن باید تحت نظارت و بازرسی کامل والدین باشد. امکانات خدمات خانگی ارزان

از ارکان اصلی حاکمیت خود تبدیل کرده است و از این طریق تمام اقشار و طبقات پایینی را مرعوب می کند. لذا آزادی کل جامعه ایران از ستم و استثمار، بیش از هر زمان دیگری به امر آزادی زنان پیوند خورده است.

دفاع از کلیه مبارزات زنان برای کسب تساوی کامل و رفع هرگونه تبعیض با دفاع از منافع تمام زحمتکشان ادغام شده است. کارگران و زحمتکشان ایران در دفاع پیگیرانه و بدون قید و شرط از مبارزات زنان برای کسب حقوق اولیه شان ذینفع هستند. دفاع از حقوق زنان و آزادی آن ها از قید و بند قرون وسطی ای، راه را برای آزادی کل جامعه هموار می کند. مطالبات اصلی در مقابل دولت سرمایه داری، در دفاع از زنان از قرار زیرند:

۱- حق زنان در ایجاد تشکلات ویژه و مستقل، برای دفاع از منافع خود باید به رسمیت شناخته شود. باید کوشش شود که زنان به نسبت تعدادشان به تمام نهادها، به ویژه نهادهای قانون گذاری و قضاوت راه یابند.

۲- تساوی کامل حقوقی، اجتماعی و سیاسی زنان باید تأمین گردد. تمام قوانینی که به شکلی علیه زنان تبعیض قائل می شوند، باید فوراً لغو شوند. هرگونه تبعیض علیه زنان، چه تحت عنوان مذهب، چه به اتکا بر قانون و یا آداب و رسوم باید صریحاً غیرقانونی اعلام گردند. زنان باید از حقوق کامل فردی برخوردار باشند. هیچ کس حق ندارد، در حقوق زنان برای انتخاب پوشش، انتخاب رشته تحصیلی و حرفه و شغل، انتخاب محل سکونت... و حق سفر آنان محدودیتی اتخاذ کند.

۳- تمامی قوانین مربوط به ازدواج و خانواده که مبین تبعیض علیه زنان هستند، باید لغو گردند. ازدواج امری است داوطلبانه که می تواند توسط یک قانون مدنی به ثبت برسد. کلیه ازدواج های اجباری و خرید و فروش زنان (تحت عنوان ازدواج) باید خاتمه یابند. هرگونه آزار جسمانی و قتل همسران،

در نتیجه ابتدایی ترین و اولین گام در راه رهایی مردم تحت ستم منطقه، از میان برداشتن سلطه امپریالیزم و دولت های مستبد سرمایه داری مرکزی وابسته به آن است. زیرا که این دولت ها همواره در مقابل خواست های به حق این ملت ها از هیچ شیوه ای ابا نداشته اند. مناطق زندگی این ملل به صورت مناطق اشغال شده در آمده است و ارتش دولت مرکزی هرگونه حرکتی را به طور وحشیانه سرکوب می کند.

کارگران و زحمتکشان فارس نباید تحت تأثیر عوامفریبی های دولت مبنی بر ایجاد افتراق بین آنان و ملت های ستمدیده، قرار گیرند. زحمتکشان سراسر ایران باید از آزادی کامل و حق تعیین سرنوشت ملت ها، قاطعانه دفاع کنند.

تنها از این طریق است که کارگران فارس قادرند ستمی را که به نام آنان از سوی دولت مرکزی، بر متحدان خود روا داشته شده است، جبران کنند. ملت های ترک، کرد، بلوچ، عرب و ترکمن، افغانی، با ملت فارس تضادی ندارند. دشمن مشترک کلیه زحمتکشان، دولت سرمایه داری است.

کارگران مبارز ضد سرمایه داری و پیشرو، خواهان مطالبات زیر هستند:

۱- غیر قانونی اعلام کردن تحمیل هرگونه ستم براساس زبان، فرهنگ و نژاد. دولت مرکزی باید بلافاصله ارتش خود را از مناطق زندگی ملت های تحت ستم خارج کند. و برنامه وسیع عمرانی برای احیای مناطق ویران شده به اجرا بگذارد.

۲- به رسمیت شناخته شدن حق کلیه ملت های تحت ستم ایران در تعیین سرنوشت خود تا سرحد ایجاد دولت ملی. ملت ها باید بتوانند از طریق تشکیل مجلس مؤسسان ملی خود، به طور دموکراتیک سرنوشت خویش را تعیین کنند.

۳- ایجاد همبستگی با سایر ملل تحت ستم در کشورهای همسایه و کمک رسانی و گسترش

نظیر رستوران، لباسشویی و ... باید فراهم آیند تا فشار کار خانگی از دوش زنان برداشته شود.

۵- مبارزه برای رهایی ملت های تحت ستم

در ایران چندین ملت وجود دارد. اکثریت جامعه از ملت های غیرفارس تشکیل شده است. امپریالیزم با ایجاد دولت های قوی وابسته به خود و با تکیه بر بزرگترین ملت ایران، یعنی فارس ها، سایر ملت ها را سرکوب و آنان را از کلیه مزایای اولیه زندگی محروم کرده است. امپریالیزم سلطه خود را از طریق ایجاد ابزار سرکوب در دست دولت مرکزی علیه هر جنبش ملی، استوار کرده و تاکنون به حیات و حضور خود در منطقه ادامه داده است. در نتیجه، این ملت ها از ستمدیده ترین بخش های جامعه شده اند و به طور دائم در تخاصم با دولت مرکزی قرار می گیرند و به طور پیگیر به وسیله قوای دولت مرکزی سرکوب و قتل عام می شوند. سرکوب کلیه حقوق ملی ملت های غیرفارس، همواره یکی از ارکان اصلی ادامه حیات دولت های سرمایه داری در ایران بوده است. دولت های مرکزی از طریق سرکوب ملت های تحت ستم وفاداری خود را به امپریالیزم نشان می دهند. همان طور که مشاهده شد، چه در دوره نظامی شاهنشاهی و چه در دوره کنونی محور اصلی اقدام دولت ها، علیه زحمتکشان کرد و ترکمن و عرب بوده است.

به علاوه، این مردم تحت ستم و محروم، در اغلب شرایط انسجام ملی و ارضی خود را از دست داده اند. امپریالیزم بنابر اهداف خود، مردم منطقه را منشعب کرده است. مرزبندی های کاذب به وجود آورده است. مردمی که در حوالی این مرزها زندگی می کردند، به طور تصنعی تجزیه شدند. برای مثال آذربایجانی ها بین روسیه تزاری و ایران؛ کردها بین ایران، عراق، ترکیه، سوریه و روسیه؛ و بلوچ ها بین ایران، پاکستان و افغانستان تقسیم شدند. این ملت ها توسط دولت های مرکزی تحت شدیدترین سرکوب ملی و استثمار قرار گرفته اند.

برخوردار باشند. تکنیک های پیشرفته تولیدی و ماشین آلات لازم کشاورزی باید از طریق مؤسسات غیرانتفاعی با شرایط سهل در دسترس کشاورزان قرار گیرد.

۷- اسکان دادن اجباری ایل نشینان باید متوقف گردد. کنترل مناطق ایل نشینان باید به خود آنان واگذار شود.

۷- نبرد برای دموکراسی

دولت سرمایه داری همواره خواهان سرکوب حقوق دموکراتیک کارگران و کلیه قشرهای تحت ستم در جامعه است. دولت با هرگونه آزادی، هر چند محدود، مخالفت می ورزد. آزادی بیان، تجمع و اعتصاب، کل نظام سرمایه داری را مورد سؤال قرار می دهد. زیرا که امروز صرفاً عده ای سرمایه دار، صاحب کلیه ابزار تولید، بانک ها و زمین ها و کارخانه ها هستند و هرگونه اعتراضی به این منابع، کل حیات آنان را به مخاطره می اندازد. دولت سرمایه داری حافظ منافع این سرمایه داران است و به این علت به محض وقوع اعتراضات توده ای پاسداران، بسیجی ها و «لباس شخصی ها»، پلیس و ژاندارم را به جان مردم می اندازد و هر اعتراضی را سرکوب می کند. کشتار کارگران خاتون آباد، جامکو، شادان پور و اسلام شهر نمایانگر اقدامات دولت در حفاظت از سرمایه داران است.

مطالبات کارگران و زحمتکشان ایران در نبرد برای دموکراسی از قرار زیرند:

۱- آزادی های دموکراتیک- تأمین آزادی های سیاسی و مدنی. لغو کامل سانسور، آزادی بدون قید و شرط بیان، تشکلات سیاسی، اندیشه، آزادی تظاهرات و تجمع های صنفی و سیاسی، آزادی کلیه احزاب و گروه های سیاسی، آزادی و حقوق مساوی برای زن و مرد و کلیه مذاهب جامعه و آزادی سندیکاها و اتحادیه های مستقل کارگری و

مبارزات آزادی بخش این ملت ها در جهت مقابله با اجحافات دولت های سرمایه داری.

۶- اتحاد کارگران و دهقانان

حدود یک سوم یا ۳۰٪ جمعیت ایران در بخش کشاورزی فعالیت دارد. رهایی کلیه زحمتکشان ایران از یوغ سرمایه داران و امپریالیزم بستگی به وحدت کارگران و دهقانان دارد. کارگران باید از مبارزات دهقانان فقیر حمایت کنند و برنامه اقدام کارگران باید پاسخ گوی نیازهای توده های وسیع دهقانان فقیر نیز باشد. درخواست های عمومی کارگران در مورد مسأله دهقانان از قرار زیرند:

۱- زمین های کلیه مالکین و زمین داران بزرگ باید بدون پرداخت غرامت به تصرف دهقانان در آیند. اداره این زمین ها باید به شوراهای دموکراتیک دهقانان واگذار شود.

۲- کلیه بدهی های دهقانان به دولت، نزول خواران و زمین داران بزرگ باید فوراً لغو گردد. دولت باید امکانات سهل اعطای اعتبارات و قرض های بدون بهره به دهقانان را فراهم سازد. دهقانان باید قادر به تشکیل تعاونی های تولیدی تحت کنترل شوراهای دهقانی باشد.

۳- کلیه شرکت های بزرگ کشت و صنعت باید ملی شوند و تحت کنترل کارگران کشاورز قرار گیرند.

۴- اداره امور کلیه شرکت های تعاونی روستایی و سهامی زارعی باید به خود دهقانان واگذار شوند. در این شرکت ها افراد نباید براساس مقدار زمین امتیاز ویژه ای دارا باشند.

۵- زمین های کشاورزان خرده پا نباید به اجبار از آنان پس گرفته شوند.

۶- دولت باید برنامه توسعه آبیاری مصنوعی و توسعه شبکه برق سراسری، همراه با برنامه تأمین بهداشت و تحصیل رایگان را اجرا کند. کلیه دهقانان باید همانند سایر شهروندان از مزایای اولیه زندگی

واگذار شود. سنت کمیته های محلات دوران قبل از قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ باید احیا شود و کمیته های دولتی فعلی که کاری جز جاسوسی و اذیت و آزار کارگران را ندارند، باید منحل گردند. کلیه دادگاه های نظامی و مذهبی که هزاران جوان را بدون محاکمات واقعی، هر از چند گاه یا به جوخه اعدام می سپارند و یا سر به نیست می کنند، باید از بین بروند. برای محاکمه همه جرایم باید هیأت منصفه متشکل از مردم عادی حضور داشته باشد. قضات باید منتخب مردم باشند.

۸- مبارزه با امپریالیزم

کشور ایران مانند بسیاری دیگر از کشورهای «عقب نگداشته شده» در دنیا، سال های سال تحت سلطه امپریالیزم قرار داشته است. فقر و فلاکت و عقب افتادگی جامعه ما ناشی از این سلطه بوده است. بنابراین هرگونه تلاشی برای بهبود وضع محرومین جامعه و از میان برداشتن نابرابری های عمیق اجتماعی در ایران بدون مبارزه ای جدی علیه سلطه امپریالیزم بی معنی و بی فایده خواهد بود. نمونه اشغال عراق و افغانستان از سوی نیروهای امپریالیستی به سرکردگی دولت آمریکا، نشان دهنده روش قلدرمنشانه و تهدیدآمیز این دول در برخورد به مسایل مردم ستمدیده منطقه است. از این رو یکی از مرکزی ترین تکالیف انقلاب ایران و منطقه، و یکی از ملموس ترین اهداف مبارزات زحمتکشان و ستمدیدگان رهایی از زیر یوغ امپریالیزم جهانی است. طبقه کارگر و ستمدیدگان ایران از همان ابتدا با این وظیفه مرکزی مقابله با امپریالیزم روبه رو بوده و همواره در سطوح مختلف اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ضرورت مبارزه با آن را احساس کرده اند.

توده های کارگر، زحمتکش و ستمدیده همواره خطر تهاجم امپریالیزم به خود را جدی تلقی کرده اند و به تجربه دریافته اند که با هر قدمی که در راه پیشبرد انقلاب بر می دارند، خطر این تهاجم جدی تر می گردد. اینک دولت سرمایه داری (هر دو جناح) در

دهقانان و ملیت ها از ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک مردم ایران هستند.

۲- جدایی مذهب از دولت- بدون جدایی مذهب از دولت استقرار یک جمهوری دموکراتیک کارگری امکان پذیر نیست. مذهب امری کاملاً خصوصی است. مسلماً آزادی کامل و بدون قید و شرط مذهب و عقاید باید برای کلیه اعضای جامعه تأمین گردد. بنابراین، کلیه ادیان و مذاهب باید از لحاظ شکل سازمانی، مالی و قانونی کاملاً از دولت جدا باشند. قوانین یک جامعه نمی تواند بر قواعد و قوانین یک مذهب مشخص متکی باشد (حتی اگر آن مذهب اکثریت باشد). بخشی و یا کل بودجه یک کشور نمی تواند صرف مخارج یک مذهب خاص گردد. جامعه نمی تواند برای سلسله مراتب یک مذهب خاص حقوق سیاسی و اجتماعی ویژه قائل شود.

۳- انتخابات آزاد- کلیه مناصب و مشاغل دولتی باید انتخابی باشند. دولت کلیه مناصب را از بالا تعیین می کند و تمام آن ها انتصابی اند. کارگران و زحمتکشان هیچ کنترلی بر انتخاب ندارند. در انتخابات مجلس اگر تقلب صورت نگیرد؛ تمام نمایندگان نظرات یک عده معدودی را در مجلس نمایندگی می کنند. مردم باید بتوانند، در انتخاب تمام مأموران حکومتی مستقیماً شرکت کنند و بر آن ها نظارت کامل داشته باشند. هیچ کدام از مأموران نباید حقوقی بیشتر از حقوق متوسط کارگران داشته باشند. انتخاب کنندگان باید هر لحظه بتوانند انتخاب شدگان را بر کنار کنند.

۴- نهادهای سرکوب- کلیه دستگاه های اختناق و سرکوب باید منحل گردند. تنها راه ادامه حیات دولت ابزار سرکوب و اختناق است. پلیس مخفی (لباس شخصی ها)، پلیس و کمیته ها از ارکان و پایه های دولت سرمایه داری به شمار می آیند. کارگران و دهقانان مسلح تحت کنترل شوراهای شهری و روستایی خود قادر به حفظ نظم در شهرها و دهات هستند. کلیه نهادهای سرکوب باید منحل گردند و نظارت بر امور روزمره شهرها به خود مردم

اما نخستین نکته ای که باید برای همه کارگران، ستمدیدگان و زحمتکشان روشن باشد این است که برای پیشبرد مبارزه با امپریالیزم نمی توان و نمی باید به سیاستمداران صاحبان ثروت و دولت آنان چشم دوخت.

دولت ایران با احیای وابستگی اقتصادی ایران به امپریالیزم باعث از هم پاشیدگی بخش اعظم تولیدات داخلی خواهد شد. امپریالیزم جهانی قراردادهایی به مراتب بیشتر و قیمت هایی به مراتب غیرعادلانه تر از گذشته را به ایران تحمیل خواهد کرد.

از دولتی که بر دوش قیام محرومین و ستمدیدگان ایران به قدرت رسیده است، اما از همان روز اول دست به بازسازی نظام ظلم و استبداد سرمایه داری زده است، چه توقعی بیش از این می توان داشت؟ کارگران و زحمتکشان ایران باید با ارائه راه حل مستقل خود و سازماندهی مبارزات مستقل خود مبارزه علیه امپریالیزم و ایادی داخلی آن را به پیش ببرند.

صاحبان ثروت که خود بخشی از سلطه امپریالیزم هستند، قادر به اجرای چنین مبارزه ای نیستند. آن ها فقط می توانند راه را برای سلطه جدید امپریالیزم فراهم سازند. آن ها با مردم فریبی های به اصطلاح «ضد امپریالیستی» و پنهان شدن در پشت شعارهای «تند»، هدفی جز منحرف ساختن زحمتکشان از مبارزه واقعی برای زدودن کثافات امپریالیزم و ریشه کن کردن واقعی سلطه آن ندارند. پرسیدنی است که «مبارزه با شیطان بزرگ» این دولتمداران به کجا انجامید؟

آن ها می خواهند چنین وانمود کنند که مبارزات دهقانان فقیر برای کسب حق خویش بر زمین، مبارزات کارگران برای استقرار کنترل کارگران بر تولید، مبارزات ملیت های ستمدیده برای کسب حق تعیین سرنوشت خویش، مبارزات زنان برای رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، مبارزات مردم برای استقرار رژیم دموکراتیک و کسب حقوق ابتدایی

جهت تدارک دعوت سرمایه داران جهانی برای «سرمایه گذاری» (استثمار کارگران) اقدام علنی به عمل آورده است. از سوی دیگر سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. تدارک برای این زمینه سازی ها و تسهیلات، از سال های پیش آغاز شده، و در اجلاس ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ (۲۷ خرداد ۱۳۸۱) سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ، رسمیت یافت و دوره اول مذاکرات رسمی از دسامبر ۲۰۰۲ آغاز شد. دور دوم مذاکرات دولت، در خصوص موافقت نامه های تجارت و همکاری اقتصادی در ۱۶ بهمن ۱۳۸۱ در بروکسل انجام شد. در پی این تحولات نوین؛ محمد خزاعی، رئیس کل «سازمان سرمایه گذاری و کمک های اقتصادی»، در بهمن ماه ۱۳۸۱ اعلام کرده بود که ایران در ماه های پیش ۵۴ طرح درخواست سرمایه گذاری با حجم ۴.۵ میلیارد دلار دریافت کرده که این رقم از قراردادهای ۱۰ سال گذشته بیشتر بوده است. بنابراین اهداف سرمایه داری جهانی در راستای ایجاد زمینه ضروری برای سرمایه گذاری و استثمار مضاعف کارگران ایران در شرف تحقق است. ایجاد شعبه سازمان بین المللی کار و تشکیل سندیکای کارگر در ایران نیز در همین راستا است.

در چنین وضعیتی، خطر این تهاجمات سیاسی هر چه بیشتر محسوس است و عناصر آگاه و مبارز و کارگران پیشرو ضرورت حفظ و استحکام دستاوردهای کنونی خود (هر چند ناچیز) و مبارزه قاطعانه برای ریشه کن ساختن نفوذ امپریالیزم و ایادی داخلی آن از ایران را هر چه بیشتر در می یابند. کارگران، زحمتکشان و ستمدیدگان ایران دریافتند که یا باید به سلطه امپریالیزم برای همیشه پایان دهند و یا بار دیگر، چون گذشته، با شکست مواجه گردند.

پاکستان؛ اقیانوس هند و خلیج، و به ویژه امروز در لیبی، مصر و سوریه، تهدید مستقیمی است علیه زحمتکشان ایران و منطقه. عملیات کماندویی امپریالیزم در افغانستان و عراق خطر تهاجم نظامی امپریالیزم را در عمل نشان می دهد. امپریالیزم صرفاً برای «تأدیب صدام» به منطقه خاورمیانه نیامد، بلکه برای سرکوب کلیه زحمتکشان منطقه خاورمیانه و بازگذاشتن دست های دولت اسرائیل؛ لشکرکشی کرده است. جهت مقابله با تهاجم احتمالی نظامی امپریالیزم نمی توان به ارتش دولت های سرمایه داری منطقه اتکا کرد. این دولت ها همگی با امپریالیزم آمریکا وارد سازش می شوند. برای نمونه در سال های اخیر نقش دولت های «ضد امپریالیستی» سوریه، لیبی و ایران را می توان دید.

کارگران و زحمتکشان جهت حفظ دست آوردهای مبارزات خودشان در مقابل تهاجم نظامی امپریالیزم نمی توانند به ارتش و دیگر دستگاه های دولت سرمایه داران تکیه کنند. آن ها به سازمان های مستقل خودشان نیاز دارند. جنبش ضد امپریالیستی توده های زحمتکش راه مبارزه با خطر تهاجم نظامی امپریالیزم را در تشکیل ارتش ستمدیدگان و زحمتکشان پیدا خواهد کرد. تنها شورای کارگران و دیگر زحمتکشان هستند که می توانند توده های وسیع مردم را در چنین ارتشی متشکل کنند.

حکومت سرمایه داران «ضد امپریالیست» با وجود همه جنجال هایی که در مورد تشکیل ارتش ۲۰ میلیونی به راه انداخته بودند، عملاً در راه ایجاد چنین ارتشی مانع ایجاد کرد و نهایتاً امروز خود تسلیم امپریالیزم شد. طبقات دارا چشم دیدن توده های مسلح را خارج از کنترل خودشان ندارند. آن ها در کردستان و ترکمن صحرا به دهقانان و زحمتکشان مسلح که به مبارزه با زمین داران بزرگ و دیگر کثافات باقی مانده از سلطه امپریالیزم دست زده بودند، حمله کردند. دستور خلع سلاح عمومی پس از پیروزی قیام بهمن ماه در ایران هنوز فراموش نشده است.

آزادی بیان و تشکل، و به طور خلاصه کلیه مبارزاتی که واقعاً دست امپریالیزم و ایادی داخلی آن را از ایران کوتاه خواهد کرد، دولت سرمایه داری را از «سازندگی» منحرف می سازد!

برنامه ریزی اقتصادی برای بازسازی اقتصاد کشور

برخلاف ادعاهای سیاستمداران دولت، امپریالیزم، به «توطئه های آمریکا» علیه انقلاب ایران خلاصه نمی شود. امپریالیزم سیاست توطئه گرانه دولت های سرمایه داری اروپایی و آمریکایی و ژاپنی نیست. امپریالیزم یک نظام جهانی سرمایه داری است. امپریالیزم صرفاً از طریق توطئه و مهره های دست نشانده ای نظیر شاه سابق سلطه خود را بر کشورهای محروم جهان حفظ نمی کند، بلکه به وسیله استقرار نظام سرمایه داری در این کشورها به هزار و یک طریق سلطه خود را ریشه دار و مستحکم می سازد.

نظام سرمایه داری در ایران و انگیزه سود به عنوان تنها محرک فعالیت های اقتصادی است که امپریالیزم برای جامعه محروم ما به ارمغان آورده است. فقر و بدبختی اکثریت عظیم مردم ما، فساد اقلیت قلیل طبقات دارا، از هم پاشیدگی کشاورزی و ناتوانی مملکت در اجرای یک برنامه صحیح صنعتی کردن، همگی ناشی از سلطه امپریالیزم و نفوذ سرمایه داری در ایران است. برای از میان برداشتن آثار تخریب این سلطه باید ریشه این تسلط یعنی نظام سودجویی سرمایه داری را از میان برداریم. باید به جای هرج و مرج اقتصاد بازار، اقتصاد با برنامه که در جهت منافع مردم محروم ما سازمان داده شود، مستقر گردد.

مقابله با تهاجم نظامی

تدارک جهت مقابله با هجوم نظامی امپریالیزم (گرچه در شرایط کنونی غیر محتمل است) از اهمیت ویژه ای برخوردار است. حضور نیروهای نظامی امپریالیزم در عراق، افغانستان،

روستائیان و واحدهای تجاری کوچک و پیشه‌وران نیست.

۳- ارقام صادرات و واردات و اسامی تجار داخلی و خارجی باید به طور علنی در رسانه‌های گروهی اعلام گردند تا مردم از وضعیت بازرگانی با اطلاع باشند و از حیف و میل‌ها جلوگیری کنند.

۴- کلیه دارایی سرمایه‌داران و ثروتمندان بازار که از قبل زحمتکشان و کارگران، سرمایه‌انباشت کرده‌اند، سرمایه‌آنان که به بانک‌های خارجی پول ارسال کرده‌اند و شرکت‌های امپریالیستی، باید بدون پرداخت غرامت مصادره گردند.

اقدام کارگری

وظیفه تدارک مقابله با خطر هجوم نظامی امپریالیزم برعهده شوراهای کارگران و دیگر زحمتکشان است. آموزش نظامی کارگران در ساعات کار مهم‌ترین قدمی است که شوراهای کارگری جهت مسلح کردن کارگران می‌توانند بردارند. شوراهای کارگران و دیگر زحمتکشان و سایر سازمان‌های مستقل توده‌ای باید جهت مقابله با هجوم نظامی امپریالیزم آموزش نظامی دیده و در صورت لزوم مسلح شوند.

سلب مالکیت از امپریالیزم و سرمایه‌داران

با جهت‌گیری علنی رژیم حاکم بر ایران به سمت امپریالیزم، واضح است که قدرت اصلی اقتصاد در دوره‌آتی هر چه بیشتر در دست امپریالیزم و سرمایه‌داران بزرگ باقی خواهد ماند. بهبود وضعیت عمومی زحمتکشان و کارگران جامعه ایران به سلب مالکیت از امپریالیزم و سرمایه‌داران بستگی دارد. در این مورد درخواست‌های کارگران از قرار زیرند:

۱- کلیه بانک‌ها باید ملی اعلام گردند. نیازهای مالی جامعه باید از طریق برنامه ریزی مرکزی توسط بانک‌ها تأمین گردند. سلب مالکیت از بانک‌داران بزرگ وابسته به امپریالیزم و متمرکز کردن کلیه نظام اعتباری در یک بانک واحد ملی تحت کنترل منتخبین مردم تنها راه حل بحران اقتصادی است. بانک ملی باید با ایجاد شرایط سهل و مناسب اعتبار در اختیار کشاورزان و کسبه قرار دهد. به کارگران کارخانه‌هایی که تعطیل شده و یا رو به تعطیلی هستند؛ باید وام‌های بانکی تعلق گیرد تا تولید و توزیع کارخانه‌ها را خود بدست گیرند.

۲- همراه با ملی کردن بانک‌ها باید تمام صنایع عمده، شرکت‌های بیمه و بخش‌های عمده تجارت خارجی ملی و تحت نظارت منتخبین مردم اعلام شوند. تا بتوان در جهت رفع نیازهای جامعه اقدامات جدی به عمل آورد. این اقدام به مفهوم مصادره اموال

پیام اول ماه مه به «گرایش مارکسیست های انقلابی ایران» (IRMT)

کارگران و زحمتکشان سراسر جهان دلایل زیادی دارند که خشم خود را ابراز کنند. چهره کریمه سرمایه داری، با حرص و ولع بی حد و مرز آن برای سود و مکیدن خون کارگران، اکنون که نظام سرمایه به بحران عمیقی فرو رفته، بیش از هر زمان دیگری قابل مشاهده است. در سرتاسر جهان، سرمایه به یورش تمام و کمال علیه دستاوردهای تاریخی طبقه کارگر دست می یازد. شرایط کار و معیشت طبقات کارگر، وخیم تر از قبل می گردد. گرسنگی، فقر، بیکاری، و نابرابری به سطوحی بی سابقه رسیده اند.

از سوی دیگر، هیچ چیز بهتر از فرایند جنگ های امپریالیستی که نقداً آغاز گردیده، بحران نظام سرمایه داری را آشکار نمی کند. امپریالیست ها به شکلی افسارگسیخته برای باز تقسیم جهان در میان خود تقلا می کنند. اما کارگران و زحمتکشان کسانی هستند که قربانی این تقلا می شوند. آن ها کشته و مجروح می شوند. سرزمین هایشان به بیابان و خاکستر تبدیل می شود.

خطر ویرانی از جانب سرمایه، نیاز اساسی به جهانی عاری از جنگ و استثمار را، یعنی سوسیالیزم، مطرح می کند. مبارزه ما، پاسخی به این خواسته است. و اول ماه مه فرصتی است برای ما تا با شور و شغف خشم خود را علیه نظام سرمایه داری و آرزوی خود را برای جهانی سوسیالیستی ابراز داریم.

با این احساسات انقلابی، ما اول ماه مه را جشن می گیریم و برای شما آرزوی موفقیت و کامیابی در مبارزه تان را داریم.

زنده باد اول ماه مه، روز مبارزه جهانی طبقه کارگر!

زنده باد سوسیالیزم!

مارکسیست توتوم (MT)

به رفقای «مارکسیست توتوم» ترکیه

رفقای گرامی، بورژوازی اکنون ادعا می کند که بزرگ ترین بحران اقتصادی از زمان رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ به این سو، رو به اتمام است. چه این امر طی ماه های آتی رخ بدهد و چه نه، اثر این بحران- و چگونگی فرار سرمایه داران از آن- تا سال ها احساس خواهد شد و بر مبارزه آتی تأثیراتی به جای خواهد گذاشت. سه تا از خصوصیات مهمی که در سرتاسر جهان شاهد بوده ایم عبارتند از: فقیرتر نمودن طبقه کارگر، پولاریزه شدن میلیون ها نفر از طبقه متوسط، و تضعیف دموکراسی بورژوایی به وسیله خود طبقه سرمایه دار! به روال همیشه بورژوازی از فرط استیصال ابزارهایی را برای نجات خود در کوتاه مدت اتخاذ می کند تا تنها بعداً بحران عمیق تری را ایجاد کند. هر یک از این خصوصیات، میلیون ها نفر دیگر را به مبارزه برای سوسیالیزم و هم چنین رادیکالیزه کردن مطالبات و عزم آن ها می کشاند. بحران اوکراین، که درست چند ماه پیش از صدمین سالگرد جنگ امپریالیستی جهانی اول از راه می رسد، به ما نشان داده است که بسیاری از خصوصیات صد سال پیش، هنوز در جهان «مدرن» و «تکنولوژیک» امروزی ما وجود دارد. مهم تر از آن، در همان حال که تمرکز روی اوکراین و امپریالیزم سالخورده روسیه است، یک رقابت خطرناک تر این بار در منطقه آسیا-اقیانوسیه در شرف تکوین است: رقابت میان امریالیزم ایالات متحده آمریکا (و متحدینش) و امپریالیزم چین (که قصد دارد تا پایان سال گوی سبقت را از سرمایه داری آمریکا برباید). تنها راه تقابل با ماهیت ارتجاعی سرمایه داری و انگیزه امپریالیستی به سوی جنگ، بازسازی یک انترناسیونال بلشویک-لنینیستی است. تنها با یادگیری از درس های مبارزات گذشته و ترکیب کردن آن ها با مبارزات امروز می توان کار تدارکاتی برای ساختن یک انترناسیونال مانند کمینترن سال های نخست را به انجام رسانید. ما این پیام تبریک اول ماه مه را به امید آن که با هم بتوانیم نقشی مهم در تکمیل این وظیفه حیاتی و بزرگ داشته باشیم، ارسال می کنم.

با درود های بلشویک-لنینیستی

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، ۳۰ آوریل ۲۰۱۴

پیام اول ماه مه «شبکه همبستگی کارگری» به «انجمن همبستگی بین المللی کارگران»

برادران و خواهران طبقاتی گرامی ما در ترکیه،

فعالین کارگری «انجمن همبستگی بین المللی کارگران»،

برای پنجمین سال متوالی، کارگران ایران قادر به برگزاری هیچ نوع گردهمایی عمومی یا راهپیمایی جشن اول ماه مه، روز جهانی کارگر، نبوده اند. حتی «خانه کارگر» به عنوان نهادی وابسته و حامی رژیم نیز اجازه برگزاری مراسم این روز را نیافت!

با وجود این نوع اقدامات که هم نشان دهنده وحشت و ضعف رژیم ایران و کارفرمایان است و هم نیروی بالقوه طبقه کارگر، مبارزه طبقاتی ادامه یافته و بی تردید طی ۱۲ ماه آتی در پرتو عادی سازی روابط میان ایران و حکومت های غربی تشدید خواهد شد. حملات به خانواده های طبقه کارگر و فقدان ابتدایی ترین حقوق، تنها می تواند به مبارزات بیش تر و بیشتر منجر گردد.

در این مسیر دشوار به سوی درهم شکستن زنجیرهای استثمار، همبستگی بین المللی یک عامل مهم در ایجاد حمایت معنوی از کارگران ایران است. در درون «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» است که کارگران ایران یکی از پیگیرترین و حقیقی ترین حامیان خود را دارند.

زنده باد اول ماه مه، روز جهانی مبارزه و وحدت طبقه کارگر!

کارگران تمامی کشورها، متحد شوید!

شبکه همبستگی کارگری ایران

۱ مه ۲۰۱۴

پیام اول ماه مه به «شبکه همبستگی کارگری» (IWSN)



خواهران و برادران طبقاتی گرامی ما،

سرمایه در هر جا مشغول یورش و تهاجم علیه دستاوردهای طبقه کارگر جهانی است. دستاوردهایی که در طی سالیان طولانی از مبارزه و پیکار نائل شده اند. گرسنگی و فلاکت، نبود شغل، نابرابری، تمامی بیماری های اجتماعی اکنون به شکلی بی سابقه شایع گردیده اند.

ما اول ماه مه را برای خود فرصتی می دانیم جهت ابراز خشم و عزم خود به نبرد علیه نظم جهانی سرمایه داری که منشأ تمامی بیماری های اصلی اجتماعی است. به علاوه اول ماه مه موقعیتی است برای ما تا با شور و اشتیاق آرزوی طبقه کارگر برای جهانی نوین، عاری از طبقات، استثمار، جنگ و سرکوب را فریاد بزنیم. جهانی که ضرورت آن را مسیر تاریخ گواه می دهد.

سرنوشت ما این است که می توانیم با اتکا به وحدت، مبارزه و همبستگی بین المللی به چنین جهانی دست یابیم. با این اعتقاد است که ما دروذهای خود را به مناسبت فرارسیدن اول ماه مه به شما می فرستیم.

کارگران تمامی کشورها، متحد شوید!

انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER)

پیام اول ماه مه به اتحادیه دورا چیبیا به انجمن همبستگی بین المللی کارگران



بازگشت به فهرست

دوستان گرامی انجمن همبستگی بین المللی کارگران،

بابت ارسال پیام دلگرم کننده خود به مناسبت اول ماه مه سپاس گزاریم.

در شرایط رکود بی سابقه جهانی، حکومت ها در سرتاسر جهان از فرط استیصال به تشدید تهاجم علیه کارگران در قالب خصوصی سازی، برون سپاری، قراردادهای موقت، و درهم شکستن خوشنت آمیز اتحادیه ها. در ژاپن دولت راست افراطی آبه درحال تحمیل تجدید نظر در قانون اسامی و جنگ تهاجی است، و در این میان با صادر کردن تکنولوژی آسیب دیده تأسیسات انرژی هسته ای نیز درحال پیشرفت است.

اکنون زمان آن است که اتحادیه های کارگری با استفاده از توان خود جامعه ما را به حرکت درآورند!

بیایید همراه با هم بجنگیم!

ضمن اعلام همبستگی،

کمیته همبستگی کارگری بین المللی دورا چیبیا

دبیر کل

ه. یاماموتو

پیام اول ماه مه به اتحادیه دورا چیبیا



بازگشت به فهرست

برادران و خواهران طبقاتی گرامی ما،

ما روز اول ماه مه را که برای طبقه کارگر روز وحدت، مبارزه و همبستگی است، جشن می گیریم. طبقه کارگر تنها به شکل سازمان یافته و مصمم قادر به مقاومت در برابر حملات بورژوازی است. ما به عنوان «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» اعتقاد داریم که این مبارزه متشکل و سازمان یافته باید رد سطح جهانی صورت گیرد و ما با این برداشت دست به فعالیت می بریم. ما ضمن به یاد داشتن این اصل که کارگران متشکل شکست نخواهند خورد، بهترین آرزوهای را برای پیروزی شما در مبارزه خود داریم.

زنده باد وحدت بین المللی طبقه کارگر!

انجمن همبستگی بین المللی کارگران

اقصى نقاط شهر به محل مورد نظر انتقال پیدا کرده و سپس با خوشامد گویی رفقای مسئول برگزاری تقسیم کار و اعلام مسیر حرکت رژه کارگران از خیابان های منتهی به میدان اصلی مراسم آغاز شد. اعضای «شبکه همبستگی کارگری» و «کمیته حمایت از شاهرخ زمانی که از قبل با هماهنگی های لازم اقدام به تهیه پلاکارد و بروشور های اول ماه مه کرده بودند در صف اول راهپیمایی حاضر شده و حرکت به سمت میدان اصلی آغاز شد؛



در طول مسیر کارگران با شعارهای زنده باد سوسیالیزم و زنده باد اتحاد و همبستگی کارگران همه کشور ها چهره با شکوهی به مراسم بخشیدند. خواست و مطالبه کارگران ایرانی که آزادی زندانیان سیاسی و کارگران زندانی است و به ویژه حمایت از شاهرخ زمانی، از اصلی ترین شعارهای رفقای ایرانی در مراسم بود. پس از چند ساعت راهپیمایی در خیابان های اصلی و با حضور چندین هزار نیروی پلیس و گاردهای ضد شورش کارگران با حضور در میدان اصلی، از طرف گروه موزیک و سرود انجمن همبستگی کارگران ترکیه مورد استقبال قرار گرفتند و در نهایت قطعنامه و سخنرانی جریانات مختلف کارگری ترکیه با هماهنگی و نظم قابل ستایشی خوانده شدند و در پایان شرکت کنندگان با رقص و موزیک و شادی و سرودهای انقلابی اول ماه مه را گرامی داشتند. شایان ذکر است که در استانبول همزمان مراسم دیگری در کادی کوی از طرف حزب عدالت و توسعه اردوغان و حزب فرمایشی کارگر و چندین سندیکای وابسته دیگر در تقابل با این مراسم فراخوان داده شده بود که با

گزارش برگزاری اول ماه مه در استانبول ترکیه



بازگشت به فهرست

صبح روز اول ماه مه ۲۰۱۴ میلادی تعدادی از اعضای «کمیته دفاع از شاهرخ زمانی» و اعضای «شبکه همبستگی کارگری» و جمعی از فعالین کمونیست ایرانی مستقر در ترکیه با دعوت «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه در یک اقدام مشترک همصدا با رفقای کارگر ترک خود روز اول ماه مه را گرامی داشتند. مراسم با هماهنگی رفقای «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» ترکیه و چند حزب و جریان چپ مطابق سال قبل در گبزه استانبول از ساعات اولیه صبح شروع و تا بعد از ظهر ادامه داشت.



در ابتدا و پس از هماهنگی های لازم کارگران با سرویس های ویژه ای که از قبل آماده شده بودند از

شرکت فعالین احیای مارکسیستی و شبکه همبستگی
کارگری در مراسم اول ماه مه لندن



استقبال زیادی مواجه نشد. لازم به ذکر است که از شب گذشته ۴۰۰۰۰ مأمور گارد ویژه با آماده باش کامل و یورش به خود روها و تفتیش آن ها تمامی مسیرهای منتهی به بخش اروپایی و به خصوص میدان تقسیم را مسدود کرده بودند و در همین روز صدها نفر در میدان تقسیم ترکیه در زد و خود با پلیس مجروح و صدها تن دیگر بازداشت شده اند که تا این لحظه زد و خورد ها ادامه دارد.

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران

شبکه همبستگی کارگری ایران

کمیته حمایت از شاهرخ زمانی

جمعی از فعالین چپ و کمونیست ایرانی مقیم ترکیه

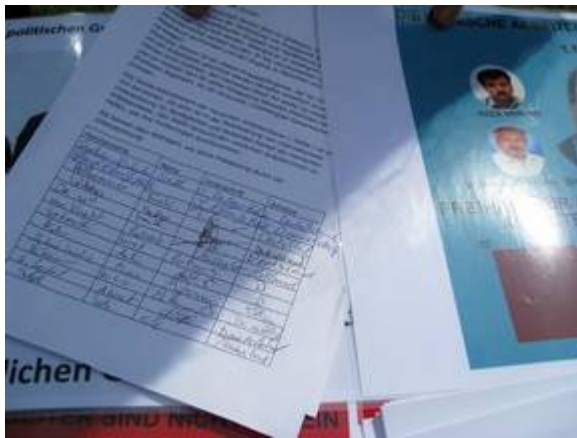






شرکت فعالین احیای مارکسیستی و شبکه همبستگی
کارگری در مراسم اول ماه مه آلمان





شرکت حامیان شبکه همبستگی کارگری و احیای
مارکسیستی در مراسم اول ماه مه سوئد



شرکت فعالین احیای مارکسیستی و شبکه همبستگی
کارگری در مراسم اول ماه مه نروژ



سخنرانی رفیق مازیار رازی از گرایش مارکسیست
های انقلابی ایران به مناسبت ۱۱ اردیبهشت
۱۳۹۳ و لزوم همبستگی بین المللی، در جلسه بین
المللی احیای مارکسیستی در لندن.

۳ مه ۲۰۱۴

با سپاس از احیای مارکسیستی (بخش بین المللی)
برای دعوت ما؛ لازم است بعد از مسأله اول ماه مه
به موضوع وضعیت کارگران در ایران بپردازیم و
در عین حال به آن چه که در ایران و در رابطه با
همبستگی بین المللی می گذرد هم اشاره کنیم و به
تأثیرات این فعالیت بنگیریم تا ببینیم چگونه چشم
اندازی برای ادامه کارها می توانیم داشته باشیم؛ به
ویژه با توجه به بحران های امپریالیزم و نظام
سرمایه داری در کل و میلیون ها کارگر و جوان که
در اعتراض به خیابان ها ریخته اند و در مبارزه با
کاپیتالیسم هستند.

اول ماه مه اما در ایران، ممنوع اعلام شد؛ کاملاً
ممنوع اعلام شد و این تازگی نداشته و لااقل در پنج
سال گذشته این طور بوده است. آخرین ۱۱
اردیبهشتی که ما در ایران داشتیم، پنج سال پیش بود
که چند صد کارگر مبارز در آن شرکت داشتند، در
پارکی برگزار شد که همگی دستگیر و روانه زندان
شدند و بعضی از آن ها مجبور به خروج از کشور
شده و اکنون در تبعید به سر می برند. پس ما یا یک
چنین وضعیتی اکنون روبه رو هستیم. امسال نه تنها
اول ماه مه ممنوع اعلام شد، بلکه رژیم خود را آماده
دستگیر کردن افراد هر گونه گردهمایی، هر چند
کوچک کرده بود. مثلاً کارگران به خیابان رفتند و
برخی به پخش شیرینی پرداختند؛ همه دستگیر شدند.
بعضی از رهبران کمپین جمع آوری امضا برای
مطالبه بهتر کردن شرایط کاری کارگران، حتی دو
روز پیش از ۱۱ اردیبهشت دستگیر و زندانی شدند؛
همه این ها صورت گرفت برای تضمین این که هیچ
گونه گردهمایی اول ماه مه صورت نگیرد، حتی
جلسه خصوصی و خانوادگی عده ای از کارگران
سندیکالیست در کرج، به مناسبت جشن ۱۱
اردیبهشت را کشف کرده و همگی را دستگیر کردند.





این همه گویای این است که مبارزه بلاانقطاع ادامه دارد و وضعیت علیرغم سرکوب، انفجاری است و به علت همین انفجاری بودن وضعیت، این حکومتی که به این اندازه قدرت دارد، از این که حتی پنج تا کارگر دور هم جمع شوند و شیرینی پخش کنند، هراس دارد. آن ها از کمیته های موجود نمی هراسند، زیرا آن ها کمیته های انقلابی نیستند و دارند کارهای اجتماعی انجام می دهند، رژیم کار آن ها را می بیند. حتی بعضی از این ها به گرایش های رفرمیستی درون رژیم وصل هستند. این ها اتفاقاً از تأثیرات این تظاهرات و جشن ها که دنبال و در ابعاد گسترده پی گیری خواهد شد، به علت تجربیات گذشته بسیار گسترده و تداوم این مبارزات، در هراس است. این وضعیت کنونی در ایران است.

در نتیجه، در این دوره که ما شاهد رژیمی سرکوبگر هستیم و نیز در همین دوره که ما شاهد مبارزات مداوم کارگران هستیم است، طبقه کارگر ایران قطعاً به همبستگی بین المللی نیاز دارد و این صرفاً یک درخواست نیست، بلکه وظیفه جنبش بین المللی و اتحادیه های کارگری بین المللی و انقلابیون بین المللی است که از طبقه کارگر ایران دفاع بکنند؛ از کسی مانند شاهرخ زمانی. زیرا شاهرخ زمانی به وسیله گرایش های دیگر مورد دفاع واقع نشده است. همان گونه که در خبرها هم می آید، انواع و اقسام لیبرال ها و سوسیال دموکرات ها در حال جمع آوری کمک مالی هستند و از تبلیغات در صدها روزنامه و تلویزیون خود که از آمریکا پخش می شود، مبادرت می کنند، اما هرگز یک بار هم از او نام نمی برند و دلیل این که رژیم هم خودش مشغول سرکوب تبلیغات به نفع شاهرخ زمانی است، این است که اگر او از

در نتیجه جشن اول ماه مه با حمله همه جانبه به طبقه کارگر صورت گرفت.

در این جا اما، سؤال این است که چرا رژیمی که خود مدعی این گونه سرکوب طبقه کارگر است، به این شدت از آن هراس دارد؟ این سؤالی است که ما می باید در شرایط کنونی به آن بپردازیم. جواب این است که طبقه کارگر ایران ۳۴ سال پیش توانست، یکی از بزرگترین متحدان امپریالیزم در جهان را شکست بدهد. این شکست، ناشی از سازماندهی طبقه کارگر بود و بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، ما برای اولین بار شاهد ایجاد شوراهای و کمیته ها در میان طبقه کارگر در ایران بودیم. دلیل آن هم وجود فعالیت ها و تظاهرات و اعتصابات، به ویژه اعتصابات عمومی تمام کارگران ایران بود که بزرگترین متحد آمریکا را سرنگون کرد؛ یعنی رژیم شاه که خیلی شبیه حکومت فعلی اسرائیل بود؛ شاه حتی بسیار نزدیکتر به امپریالیزم آمریکا بود، در مقایسه با روابط امروز اسرائیل با آمریکا. در نتیجه طبقه کارگر ایران از درون یک چنین پیشینه ای بیرون می آید و این خاطرات را عملاً فراموش نکرده است؛ خاطرات سرنگون کردن بزرگترین نظام سرمایه داری در منطقه! در این سی و پنج سال، طبقه کارگر ایران ثابت کرده است که علیرغم تمام سرکوب ها و زندان ها و اعدام ها همواره به مبارزه ادامه داده، البته به غیر چند سالی که جنگ با عراق بود؛ کمیته های مخفی را شکل داده اند و مبارزه ای مداوم و خستگی ناپذیر داشته است.

در حال حاضر، رهبران اصلی و کمونیست آن ها در زندان هستند و یکی از آن ها شاهرخ زمانی است که ما در حال دفاع از او هستیم و دست بر قضا، من همین الان عکسی از یک زندان دریافت کردم؛ زندان گوهر دشت که در واقع اول ماه مه را در آن جا جشن گرفته اند و شاهرخ زمانی که به علت ۵۰ روز اعتصاب غذا، اکنون وزن بسیاری از دست داده، این بیانیه را از درون زندان خوانده است.

بگیرند. پس ما باید تمرکزمان را بر روی کشوری بگذاریم که پتانسیل این انقلاب را دارد و با انقلاب خود، حتی به بریتانیا هم برای رسیدن به انقلاب کمک می‌کند؛ بعد فرانسه، آلمان... این روابط بین المللی است و ما وقتی که داریم راجع به روابط بین المللی صحبت می‌کنیم، موضوع تنها اعلام همبستگی نیست، بلکه موضوع سیاسی است. موضوعی که به ایجاد شرایط انقلابی در سطح جهانی کمک می‌کند. بنابراین، این وضعیتی است که ما در حال حاضر داریم.

اما به هر حال برای این که از این همبستگی در سطح بین المللی استفاده کنیم، ما نمی‌توانیم فقط با رفقا دور هم جمع شویم و فقط راجع به آن صحبت کنیم، بلکه باید برایش ساختاری مداوم داشته باشیم. ساختار دائمی که ما به وسیله آن مرتب و منظم همدیگر را می‌بینیم و به طور منظم و مرتب برنامه می‌ریزیم و نه فقط برای انگلستان و نه فقط برای ایران! این ساختار دائمی از دو نظر حائز اهمیت است: اول این که ما کارهایمان را به طور مرتب سازماندهی می‌کنیم. ما باید فکر کنیم که هر روز، برای ما روز اول ماه مه است. هر روز باید این گونه به دور هم جمع شویم و به تعدادمان بیافزاییم... هزاران نفر این جا جمع شویم و کارهایمان را سازماندهی کنیم برای فعالیت در سطح بین المللی. دوم این که ما بحث های سیاسی داریم که لازم است با هم انجام دهیم. مثلاً ما باید راجع به امپریالیزم صحبت کنیم. مثلاً در دنیای امپریالیزم امروز چه می‌گذرد. باید بدانیم تا بتوانیم با آن مبارزه کنیم و خود را از نظر تئوری هم رشد بدهیم، زیرا در غیر این صورت، چیزی که اتفاق خواهد افتاد، همان خواهد بود که برای SWP که یکی از بزرگترین سازمان های تروتسکیست بریتانیا پیش آمد که با رژیم ارتجاعی ایران همسو شد. این بحران تئوریک هست که ما با آن روبه رو هستیم. این مارکسیزم نیست. از یک طرف از یک رژیم ارتجاعی دنباله روی می‌کنند و از طرف دیگر، در این جا در خیابان با حزب الله جبهه متحد تشکیل می‌دهند؛ با ارتجاعی ترین عنصر! پس این جا چه اتفاقی برای مارکسیزم افتاده؟ این چیزها را باید به بحث گذاشت. تا بتوانیم بر روی

زندان بیرون بیاید، توازون قوای گرایش های چپ طبقه کارگر و کمونیست های طبقه کارگر بسیار سریع رشد خواهد کرد و پیروزی ناشی از بیرون آمدن شاهرخ زمانی از زندان، رابطه بین نیروها را تغییر می‌دهد. به همین سادگی! دقیقاً به علت شرایط انفجاری در ایران. بنابراین، دفاع از این شخص به شکل سمبلیک و خیلی دیگر از زندانیان چپ و کمونیست در ایران در این مقطع امری حیاتی و تعیین کننده می‌شود و همان طوری که می‌بینید، او دارد عملاً از درون زندان مبارزه می‌کند. این زندانیان سعی می‌کنند که از روش های مختلف و با دادن پول از موبایل استفاده کرده و با رادیوهای مختلفی که می‌خواهند با آن ها تماس بگیرند، مصاحبه می‌کنند. بنابراین، وقتی مبارزه به این شکل ادامه دار است، آزاد کردن او، توازون قوا را تغییر می‌دهد. از این زاویه، برای ما، در سطح بین المللی یک وظیفه است که از آن ها دفاع کنیم و به این ترتیب، در تغییر دادن این توازون قوا اثر گذاشته و آن را در ایران گسترش دهیم.

همچنین از یک زاویه دیگر، مهم است که ما به ویژه از کارگران دفاع کنیم، خصوصاً کارگرانی که نقداً یک رژیم ارتجاعی را در منطقه سرنگون کرده و در این باره تجربه دارند؛ تجربه اعتصابات عمومی توده ای را در پشت سر دارند و ساختن شوراهای را در این کشور تجربه کرده اند و این برای ما مهم است، زیرا این روش گسترش انقلاب است و در حقیقت، سریع ترین روند ایجاد انقلاب در بریتانیا، اکنون در کمک به سرعت بخشیدن به انقلاب در ایران نهفته است. چون وقتی انقلاب در ایران رخ دهد، که خواهد داد، خواهیم دید که کارگران علیرغم نهایت سرکوب، با وجود نداشتن ارتباط یا داشتن ارتباط بسیار ناچیز و نداشتن امکانات در حال مبارزه هستند، اگر این پشتیبانی ها باشد و امکانات فراهم شود، زلزله خواهد آفرید. درست مانند انقلاب روسیه! باید به یاد داشته باشیم که وقتی انقلاب روسیه به پیروزی رسید، بلافاصله در سراسر جهان، میلیون ها کارگر بیرون ریختند و اعتصابات توده ای سراسر جهان را گرفت. در سطح بین المللی این ها مسائلی هستند که باید مورد توجه قرار

پیرامون فعالیت های مشترک شبکه همبستگی کارگری و احیای مارکسیستی

همان طور که اطلاع دارید، جنبش کارگری ایران هم به دلیل سرکوب سیستماتیک جمهوری اسلامی در بیش از سه دهه گذشته، و فشارهای اقتصادی-اجتماعی روزافزون داخلی و بیرونی، و هم به دلیل ضعف های درونی خود، با فقدان «اعتماد به نفس» رو به است. طبقه کارگری که روزی در همین کشور شوراها را، یعنی نهادی را که نطفه اولیه قدرت و حکومت کارگری است، برپا نموده بود، امروز در شرایطی به سر می برد که حتی حق برخورداری از تشکل های مستقل و آزاد خود را ندارد و با کوچک ترین تلاشی در این مسیر، با شدیدترین برخوردهای امنیتی حکومتی رو به رو می گردد. بنابراین بازگشت «اعتماد به نفس» به کارگران و اثبات این که آن ها در این مسیر «تنها نیستند»، یکی از مؤلفه های کلیدی است. بخشی از این موضوع، به تلاش مشترک طبقه کارگر در سطح جهانی و به عبارت دیگر جنبه «بین المللی» فعالیت مربوط می شود که اهداف زیر را دنبال می کند:

اول؛ بازگشت اعتماد به نفس به طبقه کارگر: اعتراضات بین المللی، اگر سازمان یافته و وسیع باشد، یکی از اهرم های فشار علیه رژیم هستند برای وادار کردن آن به عقب نشینی. تأثیر این حمایت ها را می شود در شناخته شدن رهبران عملی جنبش کارگری ایران (مثل شاهرخ زمانی ها، رضا شهابی ها، بهنام ابراهیم زاده ها و دیگر رهبران جنبش کارگری) به کل جهان دید، و این که رژیم می داند ایجاد هرگونه خطر جانی برای این رهبران در زندان ها، آن را با مشکلات بیشتری در سطح دنیا رو به رو می کند، به همین جهت برخلاف گذشته نمی تواند در نهایت آرامش و بی خبری، اقدام به تصفیه فعالین شناخته شده جهانی بکند.

به علاوه فعالین کارگری در زندان ها، هر لحظه به بیرون نگاه می کنند که ببینند دیگران چه کاری برای

مسائل اساسی، مثل حزب، حزب لنینیستی بحث کنیم. ما چه درکی از آن داریم؟ همه مشغول ساختن حزب هستند، اما ما باید بحث کنیم که ساختار این حزب چه باید باشد، برنامه این حزب چه باید باشد. آیا برنامه را آماده دارید که حزب را بسازید؟ چرا هر که از راه می رسد، یک حزب می سازد به نام طبقه کارگر، بدون هیچ گونه نفوذی میان طبقه کارگر! بدون حتی یک کارگر در عضویتشان. روشنفکران دور هم جمع می شوند، اسم آن را می گذارند «حزب کمونیست ایران»، «حزب کمونیست کارگری ایران»! این ها مسائلی هستند که باید به بحث گذاشته شوند و این کار را ما باید به اتفاق هم انجام دهیم. همزمان، فعالیتیمان را هم به اتفاق هم انجام می دهیم.

بنابراین، برای این ساختار، ما پیشنهادی داریم. ما پیشنهاد می کنیم که همه رفقا از آرژانتین، کردستان، عراق، ایران، هر جایی بیایند و به این پروژه بپیوندند. پروژه ما نامش «احیای مارکسیستی» است. برای آن چهار مؤلفه عمومی وجود دارد. اگر رفقا موافقت کنند، بیایند با هم انجام بدهیم که در عمل آماده شدن برای یک سازمان بین المللی است. چون این یک سازمان بین المللی نیست. این تنها یک پروژه است. پروژه ای که زیر چتر آن ما می توانیم، به طور مرتب و منظم بحث داشته باشیم و به طور مرتب در هر جایی از جهان که شرایط انقلابی آغاز می شود، دخالتگری داشته باشیم و در عین حال خود را آماده ساختن آن سازمان بین المللی کنیم، یعنی «کمینترن» بین المللی که لنین و تروتسکی و خیلی از انقلابیون در مقام رهبری داشتند و مشغول انجام انقلابی سوسیالیستی در سطح جهانی بودند. بنابراین، اکنون وقت آن رسیده که ما خود را آماده آن پروژه ای بکنیم که همه رفقا در آن دعوت شوند. شما می توانید نگاهی به نشریه ما بیاندازید، و ملاحظه کنید که چطور می توانیم با هم اتحاد عمل داشته باشیم و هر روز را به روز اول ماه مه تبدیل کنیم.

متشکرم

آینده کارگران حمل و نقل عمومی، حمل و نقل هوایی و غیره در ایران دست به اعتصاب بزنند، چه کسانی به این شکل از آن ها دفاع خواهند کرد؟

سوم؛ استفاده از تجربیات بین المللی: به دلیل سرکوب های سیستماتیک حاکمیت سرمایه داری جمهوری اسلامی در طول بیش از سه دهه گذشته، جنبش کارگری در موارد متعددی یا به سمت رفرمیسم و ممانشات چرخش کرده (مانند طورمارنویسی، علنی گرایی و فعالیت قانونی) و یا نتوانسته است تجربیات و سنت های انقلابی گذشته خود را (مثلاً تجربه بسیار غنی و درس آموز شوراها در اوایل انقلاب ۵۷) به نسل های جدید منتقل کند، به همین دلیل بدون شک برای رشد و تقویت خود و کسب آمادگی برای دوره های پیش رو، به تجربیات مبارزاتی طبقه کارگر در سطح جهان نیاز پیدا خواهد کرد؛ این موضوع بدون ارتباط با متحدین واقعی جنبش کارگری ایران در سطح جهانی امکان ناپذیر است. بنابراین باید میان تشکل های کارگری انقلابی کشورهای مختلف و جنبش کارگری در داخل ایران ارتباط ایجاد کرد، آن هم نه فقط برای فراهم آوردن امکان انتقال تجربیات و درس های مبارزاتی آن ها به بدنه جنبش کارگری ایران، بلکه همچنین ایجاد زمینه پشتیبانی عملی از جنبش کارگری داخل، مثلاً از طریق: برگزاری آکسیون های اعتراضی، راه اندازی کمپین های دفاعی در حمایت از فعالین کارگری زندانی، اعمال فشار به واسطه نهادهایی مثل سازمان جهانی کار و سایر نهادهایی که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل عضویت در آن ها ملزم به رعایت تعهدات خود است، جمع آوری کمک های مالی و غیره.

در این بین بسیار اهمیت دارد که زمینه برای ایجاد و حفظ ارتباط بین پیشروان کارگری در تبعید، و همچنین بین آن ها و سایر پیشروان کارگری در درون جنبش کارگری داخل، و همین طور انتقال دوسویه تجربیات و درس ها میان آن ها، فراهم شود.

آن ها انجام می دهند. علت حساسیت رژیم به خبررسانی وسیع، و تلاش آن ها به جلوگیری از این روند از طریق تهدید کارگران زندانی و خانواده های آنان در بیرون، در همین امر نهفته است. این گونه اقدامات حس اعتماد به نفس را در درون کارگران به طور اعم و کارگران زندانی به طور اخص ایجاد می کند و مانع از درهم شکستن آن ها در زیر فشارها می گردد.

مثلاً زمانی که فیلم مراسم اول ماه امسال سال ۲۰۱۳ در ترکیه که از طرف تشکل کارگری «یودیر» و با حضور «شبکه همبستگی کارگری» و «کمیتة حمایت از شاهرخ زمانی» برگزار گردید، به برخی کارگران نشان داده شد، واکنش مثبت و حس اعتماد به نفس آن ها از این اقدامات حمایتی کاملاً واضح و قابل مشاهده بود.

دوم؛ حفظ دستاوردهای جنبش کارگری: اعتصابات کارگری گسترده و جدی در آینده نه چندان دور که نقداً از هم اینک آغاز شده (از پلی اکريل اصفهان گرفته تا هفت تپه خوزستان و ده ها مورد دیگر ظرف چند هفته گذشته)، بدون اتکا به متحدین بین المللی و همبستگی از سوی آن ها، به راحتی از سوی رژیم درهم خواهند شکست. برای روشن شدن این موضوع، به ذکر یک نمونه اکتفا می کنیم: مدتی قبل در ترکیه، حکومت «حزب عدالت و توسعه» حق اعتصاب در صنایع هواپیمایی و سایر صنایع استراتژیک و مهم را ممنوع اعلام کرد که هدف از این کار بسیار واضح بود. کارگران صنایع هواپیمایی در مخالفت با این ممنوعیت، وارد آکسیون و اعتصاب غیرقانونی شدند و موفق شدند که صدها پرواز را لغو و متوقف کنند. این اقدام که فقط طی یک روز صورت گرفت، تکلیف را مشخص کرد و پیام هشدارآمیز لازم را به دولت داد. در روز آکسیون، «اتحادیه های اروپایی» اعلام کردند که «اگر هواپیماهای ترکیه با شکستن اعتصاب در کشورهای ما فرود بیابند، ما اجازه بازگشت را به آن ها نخواهیم داد». بنابراین سؤال این است اگر در

<http://militaant.com/?p=2508>

ب. سازماندهی یا شرکت در آکسیون های بین المللی

گزارش شبکه همبستگی کارگری از آکسیون ۲۸

سپتامبر نروژ در حمایت از کارگران زندانی

<http://militaant.com/?p=3005>

دفاع از کارگران زندانی در مراسم اول ماه ۲۰۱۳

<http://militaant.com/?p=2162>

جمع آوری ده هزار امضا در دفاع از شاهرخ زمانی در بریتانیا

<http://militaant.com/?p=2898>

ج. دریافت پیام های همبستگی و حمایتی کارگران

دیگر کشورها برای طبقه کارگر ایران

پیام همبستگی کارگران ترکیه با کارگران «پلی

اکریل» اصفهان:

<http://militaant.com/?p=3417>

پیام همبستگی «انجمن همبستگی بین المللی

کارگران» ترکیه به شاهرخ زمانی

<http://militaant.com/?p=3145>

پیام همبستگی کارگران ترکیه به بهنام ابراهیم زاده

<http://militaant.com/?p=2875>

د. درس آموزی از فعالیت های جنبش کارگری دیگر

کشورها

ترکیه: کمپین ضدّ سوانح کار و بیماری های شغلی

<http://militaant.com/?p=3456>

<http://militaant.com/?p=3495>

<http://militaant.com/?p=3481>

به طور خلاصه، این بخشی از همان وظایفی است که «شبکه همبستگی کارگری» و کمپین آن با عنوان «کارگران ایران تنها نیستند!» و همچنین رفقای از «احیای مارکسیستی» برای خود تعیین کرده اند.

برای آشنایی شما با این اقدامات و وظایف چندگانه، شما را به بخشی از فعالیت های تاکنون صورت گرفته رجوع می دهیم.

الف. فعالیت های دفاعی (در ایران)

تهران: فعالیت عملی در حمایت از شاهرخ زمانی که از ۲۰ اسفندماه ۹۲ در اعتصاب غذا به سر می برد

<http://militaant.com/?p=3827>

تهران: حمایت عملی از افشین ندیمی و مهرداد صبوری، و دیوارنویسی علیه اعدام ها

<http://militaant.com/?p=3506>

تهران: اقدام مشترک در حمایت از بهنام ابراهیم زاده

<http://militaant.com/?p=2856>

تداوم حمایت عملی از شاهرخ زمانی در قطب صنعتی یکی از استان های ایران

<http://militaant.com/?p=2958>

تهران: تداوم حمایت عملی از رضا شهابی و شاهرخ زمانی

<http://militaant.com/?p=3194>

تهران و کرج: پخش پوستر و دیوارنویسی با شعار «اعدام ها را متوقف کنید!» و «کردستان تنها نیست!»

<http://militaant.com/?p=3267>

تحریم فعال انتخابات ریاست جمهوری با حمایت سمبلیک از شاهرخ زمانی

ه. جمع آوری کمک مالی

در دفاع از همسران و خانواده های فعالین کارگری
زندانی

<http://militaant.com/?p=3708>

کلیپ «کمیسون کمک مالی برای خانواده های
کارگران سیاسی زندانی»

<http://www.youtube.com/watch?v=lpDvGITiEc4>

در شرایط حاد فعلی جنبش، باید با اتکا به نیرو و
امکانات جمعی، بدون اتلاف وقت، با برجسته کردن
نقاط اشتراک و نه افتراق، کار را برای رسیدن به
این گونه اهداف آغاز کنیم. چرا که باید مطمئن بود
جنبش منتظر ما نمی شود.

زنده باد همبستگی بین المللی کارگری!

کارگران ایران تنها نیستند! ۲۰ فروردین ۱۳۹۳